



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

ترجمہ تفسیر مجمع البیان

میں اس سلسلہ میں تفسیر مجمع البیان کے متن و تفسیر کا مجموعہ ہے جسے
تفسیر ابن کثیر نے تفسیر مجمع البیان کے نام سے لکھا ہے۔



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترجمه تفسیر مجمع البیان

نویسنده:

طبرسی (معروف) ، امین الاسلام ابوعلی فضل بن حسن
(صاحب مجمع البیان و اعلام الوری و ...)

ناشر چاپی:

فراهانی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۰	ترجمه تفسیر مجمع البیان جلد ۲۱
۲۰	مشخصات کتاب
۲۰	اشاره
۲۲	[ادامه سوره صافات]
۲۲	اشاره
۲۲	[سوره الصافات (۳۷): آیات ۷۱ تا ۸۲]
۲۲	اشاره
۲۲	ترجمه:
۲۳	تفسیر
۲۷	نظم آیات:
۲۸	[سوره الصافات (۳۷): آیات ۸۳ تا ۱۰۰]
۲۸	اشاره
۲۹	ترجمه:
۲۹	قرائت:
۳۰	شرح لغات:
۳۰	اعراب:
۳۱	تفسیر:
۴۰	[سوره الصافات (۳۷): آیات ۱۰۱ تا ۱۱۳]
۴۰	اشاره
۴۱	ترجمه:
۴۱	قرائت:
۴۲	شرح لغات:
۴۲	اعراب:

تفسیر: ۴۳

اشاره ۴۳

«خواب پیامبران حجت است!» ۴۴

«ذبح و ذبیح» ۴۶

«استدلال به نسخ» ۴۸

«ذبح چه چیز بوده است؟» ۴۹

«قصه ابراهیم و ذبح» ۵۱

[سوره الصافات (۳۷): آیات ۱۱۴ تا ۱۲۲] ۵۶

اشاره ۵۶

ترجمه: ۵۶

شرح لغات: ۵۶

تفسیر ۵۷

[سوره الصافات (۳۷): آیات ۱۲۳ تا ۱۳۲] ۵۹

اشاره ۵۹

ترجمه: ۵۹

قرائت: ۵۹

اعراب ۶۰

تفسیر ۶۰

[سوره الصافات (۳۷): آیات ۱۳۳ تا ۱۴۸] ۶۵

اشاره ۶۵

[ترجمه] ۶۵

قرائت ۶۶

شرح لغات ۶۶

اعراب ۶۷

تفسیر ۶۷

اشاره ۶۷

۶۹	انگیزه یاد آوری از پیامبران
۷۳	[سوره الصافات (۳۷): آیات ۱۴۹ تا ۱۶۰]
۷۳	اشاره
۷۳	[ترجمه]
۷۴	قرائت
۷۵	تفسیر
۷۹	[سوره الصافات (۳۷): آیات ۱۶۱ تا ۱۷۰]
۷۹	اشاره
۷۹	[ترجمه]
۷۹	قرائت
۸۰	شرح لغات:
۸۰	تفسیر:
۸۳	[سوره الصافات (۳۷): آیات ۱۷۱ تا ۱۸۲]
۸۳	اشاره
۸۳	ترجمه:
۸۴	تفسیر:
۸۸	سوره «ص»
۸۸	اشاره
۸۸	عدد آیات
۸۸	فضیلت سوره
۸۹	[سوره ص (۳۸): آیات ۱ تا ۵]
۸۹	اشاره
۸۹	ترجمه:
۸۹	قرائت
۹۰	اعراب
۹۱	شأن نزول

٩٢ تفسير:

٩٥ [سوره ص (٣٨): آيات ٦ تا ١٠]

٩٥ اشاره

٩٥ ترجمه:

٩٥ شرح لغات:

٩٦ اعراب

٩٦ تفسير:

٩٩ [سوره ص (٣٨): آيات ١١ تا ١٥]

٩٩ اشاره

٩٩ ترجمه:

٩٩ قرائت:

٩٩ اعراب

١٠٠ شرح لغات:

١٠٠ تفسير:

١٠٣ [سوره ص (٣٨): آيات ١٦ تا ٢٠]

١٠٣ اشاره

١٠٣ ترجمه:

١٠٣ شرح لغات:

١٠٤ تفسير:

١٠٧ [سوره ص (٣٨): آيات ٢١ تا ٢٥]

١٠٧ اشاره

١٠٧ ترجمه:

١٠٨ قرائت:

١٠٩ شرح لغات:

١٠٩ تفسير:

١٠٩ اشاره

- ۱۱۴ سخنان نادرست درباره «داود» و «وریا»
- ۱۱۵ داستانی ناپسند درباره «داود» (ع)
- ۱۱۶ «داود» در بیان «علی» (ع)
- ۱۱۷ [سوره ص (۳۸): آیات ۲۶ تا ۲۹]
- ۱۱۷ اشاره
- ۱۱۷ ترجمه:
- ۱۱۸ قرائت:
- ۱۱۸ لغات:
- ۱۱۸ تفسیر:
- ۱۲۱ [سوره ص (۳۸): آیات ۳۰ تا ۴۰]
- ۱۲۱ اشاره
- ۱۲۱ ترجمه:
- ۱۲۲ شرح لغات:
- ۱۲۲ اعراب:
- ۱۲۳ تفسیر:
- ۱۲۳ اشاره
- ۱۲۳ سلیمان سان می بیند
- ۱۲۷ داستان سلیمان، در بیان «علی» (ع)
- ۱۲۸ داستان تخت و لاشه
- ۱۲۹ سخنانی ناشایست درباره سلیمان
- ۱۳۰ نقدی از داستانهای گذشته
- ۱۳۵ [سوره ص (۳۸): آیات ۴۱ تا ۴۴]
- ۱۳۵ اشاره
- ۱۳۵ ترجمه:
- ۱۳۵ اعراب
- ۱۳۶ شرح لغات:

١٣٦ تفسير:

١٤٠ [سوره ص (٣٨): آيات ٤٥ تا ٥٤]

١٤٠ اشاره

١٤٠ ترجمه:

١٤١ قرائت

١٤٢ اعراب

١٤٢ تفسير:

١٤٩ [سوره ص (٣٨): آيات ٥٥ تا ٦١]

١٤٩ اشاره

١٤٩ ترجمه:

١٥٠ قرائت:

١٥٠ شرح لغات:

١٥٠ اعراب:

١٥١ تفسير:

١٥٤ [سوره ص (٣٨): آيات ٦٢ تا ٧٠]

١٥٤ اشاره

١٥٤ ترجمه:

١٥٥ قرائت

١٥٦ تفسير:

١٦٠ [سوره ص (٣٨): آيات ٧١ تا ٨٣]

١٦٠ اشاره

١٦٠ ترجمه:

١٦١ تفسير:

١٦٥ [سوره ص (٣٨): آيات ٨٤ تا ٨٨]

١٦٥ اشاره

١٦٥ ترجمه:

١٦٥ قرائت:

١٦٦ تفسير:

١٦٩ سورة زمر

١٦٩ اشاره

١٦٩ محل نزول:

١٦٩ عدد آيات:

١٦٩ فضيلت سورة

١٧٠ [سورة الزمر (٣٩): آيات ١ تا ٥]

١٧٠ اشاره

١٧٠ ترجمه:

١٧١ شرح لغات:

١٧١ اعراب:

١٧٢ تفسير:

١٧٩ [سورة الزمر (٣٩): آيات ٦ تا ١٠]

١٧٩ اشاره

١٨٠ ترجمه:

١٨١ قرائت

١٨٢ شرح لغات:

١٨٢ تفسير:

١٩٣ [سورة الزمر (٣٩): آيات ١١ تا ٢٠]

١٩٣ اشاره

١٩٤ ترجمه:

١٩٥ شرح لغات:

١٩٥ اعراب:

١٩٥ تفسير:

٢٠٤ [سورة الزمر (٣٩): آيات ٢١ تا ٢٥]

٢٠٤ اشاره

٢٠٤ [ترجمه]

٢٠٥ شرح لغات:

٢٠٦ اعراب:

٢٠٦ تفسير:

٢١٢ نظم:

٢١٣ [سوره الزمر (٣٩): آيات ٢٦ تا ٣١]

٢١٣ اشاره

٢١٣ ترجمه:

٢١٤ قرائت:

٢١٤ اعراب:

٢١٤ تفسير:

٢١٩ [سوره الزمر (٣٩): آيات ٣٢ تا ٣٥]

٢١٩ اشاره

٢١٩ ترجمه:

٢١٩ اعراب:

٢٢٠ تفسير:

٢٢٢ [سوره الزمر (٣٩): آيات ٣٦ تا ٤٠]

٢٢٢ اشاره

٢٢٢ ترجمه:

٢٢٣ قرائت:

٢٢٣ تفسير:

٢٢٤ نظم:

٢٢٧ [سوره الزمر (٣٩): آيات ٤١ تا ٤٥]

٢٢٧ اشاره

٢٢٧ ترجمه:

٢٢٨ قرائت:

٢٢٨ شرح لغات:

٢٢٨ تفسير:

٢٢٨ اشاره

٢٣٠ روح و نفس

٢٣٢ نظم:

٢٣٣ [سوره الزمر (٣٩): آيات ٤٦ تا ٥٠]

٢٣٣ اشاره

٢٣٣ ترجمه:

٢٣٤ تفسير:

٢٣٨ [سوره الزمر (٣٩): آيات ٥١ تا ٥٥]

٢٣٨ اشاره

٢٣٨ ترجمه:

٢٣٩ تفسير

٢٣٩ اشاره

٢٤٠ مغفرت کلی

٢٤٣ [سوره الزمر (٣٩): آيات ٥٦ تا ٦٠]

٢٤٣ اشاره

٢٤٣ ترجمه:

٢٤٣ قرائت:

٢٤٤ شرح لغات:

٢٤٤ اعراب:

٢٤٥ تفسير:

٢٤٥ اشاره

٢٤٧ (بحث ادبی)

٢٤٨ (تکذیب امام؟)

۲۴۹ [سوره الزمر (۳۹): آیات ۶۱ تا ۶۶]

۲۴۹ اشاره

۲۴۹ ترجمه:

۲۵۰ قرائت:

۲۵۰ تفسیر:

۲۵۰ اشاره

۲۵۲ (بحث ادبی)

۲۵۳ [سوره الزمر (۳۹): آیات ۶۷ تا ۷۰]

۲۵۳ اشاره

۲۵۳ ترجمه:

۲۵۴ اعراب:

۲۵۴ تفسیر:

۲۵۴ اشاره

۲۵۴ «زمین در قبضه خداست»

۲۵۵ آسمانها پیچیده دست قدرت اوست

۲۵۶ «صور» دمیده میشود

۲۵۹ نظم:

۲۶۰ [سوره الزمر (۳۹): آیات ۷۱ تا ۷۵]

۲۶۰ اشاره

۲۶۱ ترجمه:

۲۶۱ قرائت:

۲۶۱ لغت:

۲۶۲ تفسیر:

۲۶۷ سوره مؤمن

۲۶۷ اشاره

۲۶۷ مکان نزول:

عدد آیات: ۲۶۷

فضیلت سوره: ۲۶۷

[سوره غافر (۴۰): آیات ۱ تا ۵] ۲۶۹

اشاره ۲۶۹

ترجمه: ۲۶۹

قرائت: ۲۷۰

لغت: ۲۷۰

اعراب: ۲۷۰

تفسیر: ۲۷۰

[سوره غافر (۴۰): آیات ۶ تا ۱۰] ۲۷۵

اشاره ۲۷۵

ترجمه: ۲۷۵

قرائت: ۲۷۶

تفسیر: ۲۷۶

اشاره ۲۷۶

وسعت علم و رحمت ۲۷۸

[سوره غافر (۴۰): آیات ۱۱ تا ۱۷] ۲۸۱

اشاره ۲۸۱

ترجمه: ۲۸۱

قرائت: ۲۸۲

تفسیر: ۲۸۲

اشاره ۲۸۲

دو بار مرگ و زندگی! ۲۸۲

معنی روح ۲۸۶

نظم: ۲۸۸

[سوره غافر (۴۰): آیات ۱۸ تا ۲۰] ۲۸۹

۲۸۹ اشاره

۲۸۹ ترجمه:

۲۸۹ قرائت:

۲۸۹ شرح لغات:

۲۹۰ اعراب:

۲۹۰ تفسیر:

۲۹۳ [سوره غافر (۴۰): آیات ۲۱ تا ۲۵]

۲۹۳ اشاره

۲۹۳ ترجمه:

۲۹۴ قرائت:

۲۹۴ تفسیر:

۲۹۴ اشاره

۲۹۵ فرازی از داستان موسی

۲۹۷ [سوره غافر (۴۰): آیات ۲۶ تا ۳۰]

۲۹۷ اشاره

۲۹۸ ترجمه:

۲۹۸ قرائت:

۲۹۹ [تفسیر]

۲۹۹ اشاره

۲۹۹ فرازی دیگر از داستان موسی

۳۰۰ (حدیث تقیه)

۳۰۱ مؤمن آل فرعون

۳۰۵ [سوره غافر (۴۰): آیات ۳۱ تا ۳۵]

۳۰۵ اشاره

۳۰۵ ترجمه:

۳۰۶ قرائت:

لغت: ۳۰۶

تفسیر: ۳۰۷

[سوره غافر (۴۰): آیات ۳۶ تا ۴۰] ۳۱۰

اشاره ۳۱۰

ترجمه: ۳۱۰

قرائت: ۳۱۱

شرح لغات: ۳۱۱

تفسیر: ۳۱۱

[سوره غافر (۴۰): آیات ۴۱ تا ۴۶] ۳۱۵

اشاره ۳۱۵

ترجمه: ۳۱۵

قرائت: ۳۱۶

تفسیر: ۳۱۶

اشاره ۳۱۶

چند حدیث: ۳۱۹

[سوره غافر (۴۰): آیات ۴۷ تا ۵۰] ۳۲۱

اشاره ۳۲۱

ترجمه: ۳۲۱

لغت: ۳۲۲

اعراب: ۳۲۲

تفسیر: ۳۲۲

اشاره ۳۲۲

بحث ادبی: ۳۲۳

[سوره غافر (۴۰): آیات ۵۱ تا ۵۵] ۳۲۵

اشاره ۳۲۵

ترجمه: ۳۲۵

قرائت: ۳۲۵

اعراب: ۳۲۶

تفسیر: ۳۲۶

اشاره ۳۲۶

یاری خداوند: ۳۲۶

[سوره غافر (۴۰): آیات ۵۶ تا ۶۰] ۳۳۰

اشاره ۳۳۰

ترجمه: ۳۳۰

قرائت: ۳۳۱

شأن نزول: ۳۳۱

تفسیر: ۳۳۱

اشاره ۳۳۱

حدیث: ۳۳۴

[سوره غافر (۴۰): آیات ۶۱ تا ۶۵] ۳۳۵

اشاره ۳۳۵

ترجمه: ۳۳۵

تفسیر: ۳۳۶

[سوره غافر (۴۰): آیات ۶۶ تا ۷۰] ۳۳۹

اشاره ۳۳۹

ترجمه: ۳۳۹

تفسیر: ۳۴۰

[سوره غافر (۴۰): آیات ۷۱ تا ۷۵] ۳۴۴

اشاره ۳۴۴

ترجمه: ۳۴۴

قرائت: ۳۴۴

لغت: ۳۴۵

۳۴۵ اعراب:

۳۴۵ تفسیر:

۳۴۸ [سوره غافر (۴۰): آیات ۷۶ تا ۸۰]

۳۴۸ اشاره

۳۴۸ ترجمه:

۳۴۹ تفسیر:

۳۴۹ اشاره

۳۵۲ شماره پیامبران:

۳۵۵ [سوره غافر (۴۰): آیات ۸۱ تا ۸۵]

۳۵۵ اشاره

۳۵۵ ترجمه:

۳۵۶ تفسیر:

۳۶۰ فهرست جلد بیست و یکم ترجمه تفسیر مجمع البیان

۳۶۷ درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه : طبرسی، فضل بن حسن، ۴۶۸ - ۵۴۸ ق.

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه تفسیر مجمع البیان/ تالیف ابوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی ؛ ترجمه و نگارش از احمد بهشتی ؛ تصحیح و تنظیم موسوی دامغانی.

مشخصات نشر : تهران : فراهانی ، ۱۳ - .

مشخصات ظاهری : ج.

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی توصیفی

یادداشت : فهرستنویسی براساس جلد هفتم: ۱۳۵۲.

شناسه افزوده : بهشتی، احمد، ۱۳۱۴ -، مترجم

شناسه افزوده : موسوی دامغانی، محمد، مترجم

شماره کتابشناسی ملی : ۱۵۸۷۹۰۷

ص : ۱

اشاره

وَ لَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ (۷۱) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِمْ مُنْذِرِينَ (۷۲) فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذِرِينَ (۷۳) إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ (۷۴) وَ لَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ (۷۵) وَ نَجَّيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ (۷۶) وَ جَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمْ الْبَاقِينَ (۷۷) وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ (۷۸) سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ (۷۹) إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۸۰) إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (۸۱) ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخِرِينَ (۸۲)

و به حقیقت گمراه شدند پیش از ایشان اکثر پیشینیان. و به حقیقت فرستادیم در ایشان ترساننده گان را. پس بنگر چگونه بود سرانجام بیم کرده- شدگان. مگر بندگان خداوند که خالص شدگانند. و به تحقیق خواند ما را نوح پس چه خوب است جواب دهندگان. و رهانیدیم او را و کسانش را از اندوه بزرگ. و قرار دادیم دودمان او را بازماندگان. و گذاردیم بر او در پسینیان.

درود بر نوح در جهانها. همانا ما چنین پاداش میدهیم نیکوکاران را. همانا اوست از بندگان ما ایمان آورندگان. سپس غرق گردانیدیم دگران را.

خداوند سوگند یاد کرده و می گوید:

وَلَقَدْ

(و به تحقیق) لفظ «لام» داخل در جواب قسم شده و لفظ «قد» برای تأکید است.

ضَلَّ قَبْلَهُمْ

(گمراه شد پیش از ایشان) یعنی پیش از این کافران که در زمان پیغمبر (ص) بودند از راه هدایت و پیروی حق أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ (اکثر پیشینیان) از امتهای گذشته.

لفظ (اکثر) عبارت از عدد بزرگ است و لفظ (أَوَّل) عبارت است از آنچه پیش از دیگری بوده است، و أَوَّل پیش از هر چیز، خداوند سبحان است زیرا هر چیزی غیر از خداوند پس از او موجود شده است. این آیه دلالت می کند که اهل حق در کلیه زمانها کمتر از اهل باطل بوده اند.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِمْ مُنْذِرِينَ

(و به حقیقت فرستادیم در میان ایشان بیم دهندگانی) از پیامبران و رسولان که از عذاب خداوند ایشان را ترسانده و از معاصی او بر حذر دارند.

فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ

(پس بنگر چگونه بوده است فرجام بیم داده شدگان) از تکذیب و عناد کنندگان حق.

پس مقصود چنین میشود که: ای «محمد» (ص)! بنگر چگونه هلاک کردیم ایشان را و چگونه بر آنان عذاب فرود آمد، پس سرانجام تکذیب کنندگان نیز چنین خواهد بود.

سپس خداوند از بیم شدگان، عده ای را جدا و مستثنی گردانده و فرمود:

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ

(به جز بندگان خدا که خالص شدگانند) آنان که دعوت پیامبران را پذیرفته و عبادت خود را خالص برای خداوند قرار دادند، پس خداوند آنان را نیز از عذاب خلاص کرده و ثواب زیادی به ایشان وعده داد.

وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ

(و هر آینه ندا کرد ما را نوح) یعنی ما را نوح خواند

ص: ۴

تا او را در مقابل قومش که از ایمان آوردن آنان ناامید شده بود یاری کنیم و بدین جهت گفت: (أَنْتِي مَغْلُوبٌ فَأَنْتِصِرِي)، «همانا من مغلوب شده ام یاریم کن».

قمر-۱۰) فَلَنْعَمَ الْمُجِيبُونَ (پس چه نیکوست جواب گویندگان) که ما باشیم که اجابت کردیم «نوح» را در دعایش و او را با هلاک کردن قومش از آزار آنان خلاص کردیم.

برخی گفته اند: منظور از اجابت برای همه می باشد نه تنها برای «نوح» پس معنی این میشود که: ما چه نیکو جواب دهندگانیم به هر که ما را بخواند.

وَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ

(و نجات دادیم او و کسانش را از اندوه بزرگ) یعنی از مکروهی که همواره از طرف قومش فرا می رسید.

لفظ (کرب) هر اندوهی را گویند که سوزش آن به سینه برسد. لفظ (نجات) از لغت (نجوه) به معنی مکان بلند است که در نتیجه به معنی رفع از هلاکت خواهد بود.

اهل «نوح» (ع) عبارت از کسانی بودند که با او در کشتی قرار گرفته و نجات پیدا کردند.

وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ

(و قرار دادیم دودمانش را بازماندگان) پس از آنکه مردم غرق شدند، بنا بر این همه مردم پس از نوح از فرزندان نوح میباشند و این گفتار «ابن عباس» و «قتاده» است. در نتیجه عرب و عجم از اولاد «سام ابن نوح» بوده و «ترک»، «صقالبه»، «خزر» و «یاجوج و ماجوج» از اولاد «یافت بن نوح» و سیاهان از اولاد «حام بن نوح» می باشند.

«کلبی» گوید: چون نوح از کشتی بیرون آمد آن که از زن و مرد همراه او بودند مردند و فقط زنان و فرزندان خودش زنده و باقی ماندند.

وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ

(و گذاردیم بر او در پسینان) یعنی گذاردیم برای او یاد نیکویی و ستودیم او را به امت «محمد» (ص)، پس این جمله در

آیه حذف شده است و اینها گفتار «ابن عباس» و «مجاهد» است. «زجاج» گوید منظور این است که: گذاردیم برای نوح ذکر نیکویی تا روز قیامت و آن این کلام است:

سَلَامٌ عَلَيَّ نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ

(درود باد بر نوح در جهانیان) یعنی باقی گذاردیم دعا خواندن برای او را تا روز قیامت، گویا که چنین گفته است خداوند (و) تر کنا علیه التسليم في الآخريـن- و باقی گذاردیم برای نوح سلام گفتن را در آخران) و سپس به این قول (سَلَامٌ عَلَيَّ نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ) تفسیر شده است.

«فراء» گوید: باقی گذاردیم برای او سخنی را و آن چنین است که در میان امت آخرین گفته میشود: (سَلَامٌ عَلَيَّ نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ).

«کلبی» گوید: مقصود این است: سلامتی باشد از ما بر نوح، و این همان سلام است که در این آیه مراد است:

(اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَ بَرَكَاتٍ عَلَيْكَ)، «ای نوح فرود آی با سلامتی از ما و برکت هایی بر تو- هود- ۴۸» اِنَّا كَذَلِكْ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (همانا ما این چنین پاداش می دهیم نیکو کاران را) یعنی در مقابل نیکوکاری نوح، ما این چنین پاداش نیکو می دهیم که ستایش نیکوی او در میان جهانیان باقی بماند، و این سخن «مقاتل» است.

برخی گفته اند مقصود این است که: ما مانند آن چه را که به نوح دادیم خواهیم داد به آن که با انجام اطاعتها و اجتناب از گناهان نیکو کاری کند.

إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ

(همانا او از بندگان ایمان آورنده ماست) یعنی نوح باید گفت این آیه شامل ستایش همه مؤمنان است که نوح از میان آنها بیرون آمده است.

ثُمَّ أَعْرَفْنَا الْأَخْرِينَ

(سپس غرق کردیم دیگران را) یعنی آنان را که به نوح ایمان نیاوردند، مقصود این است که من خبر می دهم که غرق کردم دیگران را.

علت در پیوست داستان نوح به داستان پیامبران پیشین این است که خداوند با این بیان خواسته که پیغمبر خود را در مقابل کفر قومش تسلیت داده و متوجه گرداند که حال قومش با او مانند حال پیامبران گذشته با قوم خود می باشد و قوم او را از راهی که پیشینیان رفته اند هشدار دهد تا به مانند آنان عقوبت نگردند.

اشاره

وَإِنَّ مِنْ شَيْعَتِهِ لِابْرَاهِيمَ (٨٣) إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ (٨٤) إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ (٨٥) أَإِفْكَآ آلِهَةً دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ (٨٦) فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ (٨٧) فَانظُرْ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ (٨٨) فَقَالَ إِنِّي سَمِيعٌ (٨٩) فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ (٩٠) فَطَرَأَ إِلَى آلِهِتِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ (٩١) مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ (٩٢) فَطَرَأَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا بِالْيَمِينِ (٩٣) فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزْفُونَ (٩٤) قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْجِتُونَ (٩٥) وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ (٩٦) قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُيُوتًا فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ (٩٧) فَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمْ الْأَسْفَلِينَ (٩٨) وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيِّدِينَ (٩٩) رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ (١٠٠)

و همانا از شیعیان اوست ابراهیم. هنگامی که آمد پروردگارش را با قلبی سالم. زمانی که گفت پدرش را و قومش را: چه چیز را پرستش می کنید. آیا به دروغ خدایانی را به غیر از خداوند اراده کرده اید. پس چیست گمان شما به پروردگار جهانیان. پس نگاه کرد نگرشی در ستاره ها. پس گفت همانا من بیمارم. پس روی برتافتند از او پشت کنندگان. پس میل کرد بخدایان ایشان پس گفت آیا نمی خورید؟ چه شده است شما را که سخن نمی گوئید. پس روی کرد بر آنها با زدن با دست راست. پس روی نهادند به او می شتافتند. گفت آیا پرستش می کنید آنچه را که می تراشید. خداوند آفریده است شما را و آنچه می سازید. گفتند بناء کنید برای او بنیانی را و بیفکنیدش در دوزخ. پس اراده کردند به او نیرنگی را پس قرار دادیم ایشان را پشت شدگان. و گفت من رونده هستم بسوی پروردگارم بزودی رهبریم کند. پروردگار من ببخش برای من از شایستگان.

قرائت:

«حمزه» فقط، این کلمه (یزفون) را به ضم (یاء) و دیگران به فتح آن خوانده اند.

گفته می شود: (زفت الإبل ترف) یعنی سرعت کرد شتر، ولی اگر به قرائت «حمزه» معنی کنیم چنین می شود که: (به سرعت حمل می کنند) و در این صورت مفعول این فعل محذوف خواهد بود.

«اصمعی» گوید: (ازففت الإبل) یعنی حمل کردم آن را به این که سرعت کند، پس این کلمه به معنی سرعت سیر و مقاربت قدم است.

برخی گفته اند: کلمه (یزفون) بدون تشدید است، و «قطرب» قائل شده که این کلمه مخفف (یزفون) است، چنان که لفظ (قرن) به معنی (اقررن) است در کلام خداوند که میگوید: (و قرن فی بیوتکن)

شرح لغات:

شیعه-این کلمه را به گروهی می گویند که از رهبری پیروی کنند، ولی در عرف مردم، شیعه عبارت است از کسانی که از(علی علیه السلام) پیروی کرده و به طرفداری از آن حضرت با دشمنان او مبارزه کرده و پس از او از فرزندان او که جانشین آن حضرت بوده اند پیروی کرده اند.

«ابو بصیر» از «حضرت صادق»(ع) نقل کرده که فرمود: تهنیت میگویم شما را به این نام! گفتم به کدام نام؟ فرمود: به نام شیعه! عرض کردم که مردم ما را به این نام عیب و سرزنش می کنند! فرمود آیا نشنیده ای سخن خداوند را درباره «ابراهیم»(ع) که می فرماید:

(ان من شیعتہ لابراہیم) و می فرماید:

(و استغاثه الذی من شیعتہ علی الذی من عدوہ)، «و یاری خواست از موسی آن که از شیعیان او بود بر آن که از دشمنانش بود-قصص-۱۵».

راغ- کلمه (روغ) به معنی میل کردن است از جهتی به جهت دیگر، و گفته می شود (راغ-یروغ-روغا-روغانا) که به معنی برگشت و انحراف است و (رواغ) حيله گر و منحرف را گویند.

«عدی بن زید» گوید:

(حین لا- ینفع الرواغ و لا- ینفع الا المصادق التحریر) «هنگامی که نفع ندهد حيله گران و منحرفان- و نفع ندهد مگر درستکار زبردست»

اعراب:

آلهه- این کلمه بدل از (افکا) بوده و (افکا) مفعول فعل (تریدون) است.

فَمَا ظَنُّكُمْ

-حرف (ما) مبتداء و کلمه (ظنکم) خبر آن است.

ضربا- این کلمه مصدر فعل محذوف است و تقدیر چنین است (یضربهم ضربا) و حرف (باء) در کلمه (بالیمین) متعلق به همین فعل محذوف است.

یزفون- این کلمه حال است از کلمه (اقلوا).

-این جمله نیز حال و محلا- منصوب است از جمله (ا) تعبدون) و تقدیر چنین است (أ تعبدون ما تنحتون مخلوقین) هَبْ لِي - مفعول له این کلمه عبارت از کلمه محذوف (ولدا) می باشد.

«فرازی از سرگذشت ابراهیم»

تفسیر:

سپس خداوند داستان «ابراهیم» (ع) را به سرگذشت «نوح» (ع) متصل ساخته و فرمود:

وَ إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِبِرَاهِيمَ

(و همانا از شیعیان اوست ابراهیم) یعنی یکی از شیعیان «نوح» حضرت «ابراهیم» است به این معنی که ابراهیم در توحید و عدل و تبعیت از حق بر روش و سنت نوح می باشد و این سخن «مجاهد» است.

و برخی گفته اند: و از شیعیان «محمد» (ص) ابراهیم بود، که خداوند می گوید: (وَ آيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِكِ الْمَشْحُونِ) «و آیتی است بر ایشان که سوار کردیم ذریت ایشان را در کشتی انباشته-یس-۴۱».

یعنی فرزندان آن را که پدر ایشان بود، پس در اینجا اهل کشتی را که از نظر زمان جلوتر بوده اند در ردیف ذریه و فرزندان ایشان قرار داده است، پس در آیه مورد بحث نیز اگر چه ابراهیم جلوتر از «محمد» بوده ولی در ردیف شیعیان او قرار گرفته است و این سخن «فراء» است.

إِذْ جَاءَ رَبُّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ

(زمانی که آمد پروردگارش را با قلبی سالم) یعنی آمد بسوی پروردگارش زمانی که خدا را تصدیق کرده و ایمان آورده بود به خدا با دلی که از شرک خدا خالص بوده و از معاصی و نیرنگ و تزویر دوری می کرد و بدین روش زندگی کرده و جان سپرد.

«امام صادق» (ع) فرمود: منظور از قلب سلیم دلی است که به غیر از خداوند به هیچ چیزی نیبندد.

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ

(هنگامی که گفت بر پدر و قوم خود) زمانی که دید ایشان بتها را می پرستند، به صورت انکار و سرزنش از کردار آنان گفت: **مَاذَا تَعْبُدُونَ** (چه چیزی را پرستش می کنید؟) **أَفِ كَأَآلِهَتِهِ** (آیا به دروغ خدایانی را) بدترین و زشتترین صورت دروغ را (افک) می گویند، و اصل لغت (افک) به معنی برگرداندن چیزی از جهت و صورت خود می باشد و چون دروغ وارونه کردن یک حقیقت است به آن (افک) گفته می شود. در اینجا باید تذکر داد این که ابراهیم از بتها به عنوان خدایان تعبیر می کند به جهت اعتقاد و گمان فاسد مشرکان می باشد که بتها خدا بوده و سزاوار پرستش هستند، سپس ابراهیم با نكوهش شدید می گوید:

دُونَ اللَّهِ تَرِيدُونَ

(غیر از خداوند را اراده کرده اید) یعنی آیا عبادت خدایان خود را بدون عبادت خداوند رحمن اراده کرده اید، پس در اینجا مضاف که (عبادت) باشد حذف شده و مضاف الیه جای آن را گرفته است زیرا اراده بر چیزی که حدوث و پدیداریش درست نباشد تعلق نمی گیرد و اجسام هم از آنهایی است که درست نیست مراد واقع شوند.

فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ

(پس چیست گمان شما به آفریدگار جهانیان) چه چیز نسبت به شما انجام دهد با این که غیر از او را عبادت می کنید.

برخی گفته اند: چگونه گمان می کنید درباره خدایی که روزیش را میخورید و غیر از او را عبادت می کنید؟.

و گفته اند منظور این است: چه گمان دارید درباره پروردگارتان. به چه صفتی و از چه جنسی از اجناس است که او را به این بتها تشبیه می کنید و در این آیه اشاره است بر این که به هیچ چیزی شبیه نیست.

فَنظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ

(پس نگاه کرد نگرشی در ستارگان پس گفت همانا من بیمارم) درباره این آیه سخنان مختلفی گفته شده که اینک توجه کنید:

۱-حضرت ابراهیم به ستارگان نگاه کرد و دلیل آورد که وقت بیماری تب او فرا رسیده که در زمان معینی عادت داشت و گفت من بیمارم، یعنی وقت مرض و نوبت بیماری فرا رسیده است. گویا که فرمود: من بزودی بناچار بیمار خواهم شد و وقت آن فرا رسیده است که تب عارضم شود. پس گاهی کسی را که مشرف و روی آورنده بر چیزی باشد می گویند داخل در آن شده است، چنان که خداوند می گوید: (إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ)، «همانا تو مرده ای و ایشان مردگانند-زمر-۳۰».

پس نگاه ابراهیم به ستارگان مانند نگاه منجمان که برای بدست آوردن حکمی که روی یقین است نمی باشد، چنان که شاعر می گوید:

(اسهري ما سهرت ام حكيم

و اقعدي مره لذلك و قومي)

(و افتحى الباب و انظرى فى النجوم

كم علينا من قطع ليل بهيم

«سهر کن ای مادر حکیم که سهر نکردی-و بنشین بدین خاطر و برخیز» «و بگشا در بر او بنگر در ستارگان-چه قدر از پاره های شب تاریک باقی مانده است» ۲-حضرت ابراهیم مانند نظر بت پرستان به ستارگان نگاه کرد تا آنها گمان کنند که گفتار او مانند گفتار ایشان خواهد بود، پس در این هنگام گفت من بیمارم، پس بت پرستان به گمان اینکه طالع او دلالت به بیماریش می کند او را رها ساختند.

و شاید هم خداوند با وحی خود ابراهیم را آگاه گردانید که او را در آینده نزدیک بیمار خواهد شد و نشانه این کار را به طلوع کردن ستاره ای و یا پیوستن ستاره ای به ستاره دیگر قرار داد، و چون ابراهیم این علامت را مشاهده کرد برای تصدیق آنچه که خدا خبر داده بود گفت من بیمارم.

۳-ابراهیم با نظر تفکر در ستاره ها نگاه کرده و از این راه استدلال کرد که این ستارگان نه خدا بوده و نه قدیم هستند بلکه حادث می باشند چنان که خداوند از قول ابراهیم در سوره آل عمران بیان کرده است و ابراهیم با این

گفتارش (من بیمارم) اشاره کرد که در مهلت نظر بوده و دارای یقین در امر و سلامت از علم نمی باشد چه اینکه گاهی به گمان و شک، مرض و به علم و دانش، شفاء و سلامت گفته می شود.

و این مرض از ابراهیم هنگامی برطرف شد که شک و تردیدش از میان رفت و به کمال معرفت رسید.

این طرز تفسیر از «ابو مسلم» است ولی باید گفت که گفتار ضعیف است زیرا سیاق و روش آیه از این تفسیر منع می کند زیرا از جمله (اذ جاء ربه بقلب سليم) تا به اینجا نشان می دهد که ابراهیم در زمان مهلت نظر نبوده بلکه دارای معرفت خالص و یقین و بصیرت بوده است.

۴- حضرت ابراهیم گفت قلب من و فکر من پریشان و غمگین است از این قوم من که این همه در عبادت بتها پافشاری می کنند در حالی که نه می شنوند و نه می بینند، بنا بر این تفکر ابراهیم درباره ستارگان به این جهت بوده که آنها حادث و مخلوق و تدبیر شده دست دیگری هستند و در شگفت بود که چگونه خردمندان از این حقیقت غافل شده و آنها را عبادت می کنند.

«عیاشی» از امام «باقر» و «صادق» (علیهما السلام) نقل کرده که فرمودند: سوگند به خداوند که ابراهیم دروغ نگفت و بیمار هم نبود.

ممکن است این روایت را که نفی کذب و بیماری را از ابراهیم می کند به یکی از وجوه گذشته حمل کرد، و ممکن است بگوئیم که این گفتار بر وجه تعریض می باشد به این معنی: هر که بر او مرگ حتمی باشد مسلماً او مریض و سقیم است و اگر چه در حال حاضر دارای مرض و بیماری نباشد.

و نیز روایت شده که ابراهیم (ع) در سه مورد دروغ گفت اول در این که گفت: من بیمارم، دوم اینکه گفت: شکستن بتهای دیگر بدست بت بزرگ انجام شده است و سوم اینکه گفت: «ساره» خواهر من است با اینکه همسر او بوده است ولی این روایت را نیز ممکن است حمل به (معارض) یعنی به گفتن سخنی و

اراده کردن مقصود دیگری حمل کرد به این که: من بیمار خواهم شد، شما که بت بزرگ را عبادت می کنید هیچ کاری از دست او بر نمی آید: «ساره» خواهر دینی من است.

و در خبر وارد شده که (معارضض) چاره خلاص شدن از دروغ است.

معارضض عبارت است از این که کسی چیزی را ذکر کند و غیر او را قصد کند و از گفتارش غیر مقصود او فهمیده شود، و این دروغ نیست، بدیهی است که دروغ بذاته زشت و ناپسند است و مخصوصا بر پیامبران به هیچ گونه روا و سزاوار نمیباشد چه اعتماد را از میان می برد و پیامبران و برگزیدگان الهی منزّه و دور از این مرحله هستند.

فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ

(پس روی برتافتند از او پشت کنندگان) این جمله خبر از قوم ابراهیم است که چون شنیدند که ابراهیم بیمار است او را ترک گفته و از او اعراض کرده و بسوی اجرای برنامه عید خود رفتند **فَرَّغَ إِلَىٰ آلِهِتِهِمْ** (پس روی کردند بسوی خدایان نشان) یعنی میل کرد بسوی بتها که آنها را خدا می خواندند **فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ** (پس گفت آیا نمی خورید؟) خطاب ابراهیم نسبت به بتها اگر چه آنها جماد بودند به خاطر نکوهش پرستندگان آنها بوده تا آنها متنبه و آگاه شوند آن که سخن نمی گوید و پاسخ نمی دهد چگونه سزاوار است که عبادت گردد و آنان برای بتهای خود غذا تهیه کرده و در نزد آنها می گذاشتند تا بدین وسیله تبرک جسته و تقرب و نزدیکی به آنها پیدا کنند و لذا ابراهیم پس از گفتن اینکه چرا نمی خورید و نشنیدن پاسخ، می گوید:

مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ

(چیت شما را که سخن نمی گوئید) و در این سخن سرزنش بیشتری برای عبادت کنندگان بتها به کار رفته که گویا ایشان حاضر بودند یعنی چه شده است که جواب نمی دهید. و در این سخن اشاره است که بتها جماد بوده، نه می خورند و نه سخن می گویند بلکه آنها بی ارزشترین اشیاء می باشند.

فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا بِالْيَمِينِ

(پس روی کرد به آنها با زدن راست) یعنی به بتها نزدیک شده و با دست راست آنها را زده و می شکافد، زیرا دست راست قوی تر است، که این را «ربیع بن انس» گفته است و گفته شده که مراد از (یمن-راست) قدرت و قوت است چنان که شاعر می گوید:

(اذا ما رایه رفعت لمجد

تلقاها عرابه بالیمن)

«زمانی که پرچمی نباشد که برای شکوه باهتزاز در آید-در می یابد آن را «عرابه» با قدرت و قوت خود».

این سخن از «فراء» بوده و گفتار «سدی» می باشد.

و برخی گفته اند مقصود این است که: من طبق سوگندی (یمن) که خورده ام و گفته ام سوگند به خداوند بتهای شما را نیرنگ می کنم، اکنون آنها را می زنم.

فَأَقْبِلُوا إِلَيْهِ يَرْفُونَ

(پس روی کردند به او شتاب می کردند)، یعنی پس از پایان برنامه های جشن خود بسرعت بسوی ابراهیم آمدند، و این گفتار «حسن» و «ابن زید» است.

و برخی گفته اند: (یزفون) می شتافتند مانند حرکت شتر مرغ، و آن حالتی است میان دویدن و راه رفتن معمولی، از «مجاهد» در این آیه اشاره است که مردم از کار ابراهیم نسبت به بتها اطلاع پیدا کرده و به قصد ابراهیم بسراغ او شتافتند و او را بسوی بتخانه بردند و بر او گفتند: آیا تو به خدایان ما چنین کردی، ابراهیم به طرز استدلال جواب داد:

قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ

(گفت آیا می پرستید آنچه را که می تراشید) این جمله استفهام است که به معنی انکار و نکوهش می باشد، یعنی چگونه انسان عبادت کند چیزی را که خود، آن را به دست خود تراشیده و ساخته است، چه آنان بتها را با دست خود تراشیده و می ساختند.

وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ وَ مَا تَعْمَلُونَ

(خدا آفریده است شما و آنچه را که می سازید)

یعنی خداوند خلق کرده است آنچه را که در بتها می سازید پس چگونه عبادت خداوند را رها کرده و به ساخته های خود عبادت می کنید و این طرز سخن از این باب است که گفته می شود: فلانی حصیر می سازد و یا این درب از عمل فلان نجار است.

«حسن» گفته: مقصود این است که: اصل سنگی را که از آن بت درست می کنید خداوند آفریده است و این جمله بمنزله این سخن است (تَلَقَّفُ مَا صَنَعُوا) «فرو برد آنچه ساختند-طه-۶۹»، و (أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلَقَّفُ مَا يَأْفِكُونَ) «بیافکن عصای خود را پس ناگهان فرو برد آنچه را که به دروغ ساخته اند- اعراف-۱۱۷»، پس در این موارد منظور آن چیز ساخته شده و تراشیده شده است نه صفت تراشیدن و ساختن که اینها را بگوئیم خداوند آفریده است پس برای اهل جبر در این موارد دلیلی نیست که بگویند افعال بندگان نیز مخلوق خداوند است زیرا معلوم است که بت پرستان صفت تراشیدن را عبادت نمی کنند بلکه تراشیدن، فعل آنان بوده و ایشان بتهایی را که اجسام بدون اعراض و اوصاف است عبادت می کنند.

پس این سخن (آنچه می تراشید) در حقیقت عبارت است از آن چه انجام می دهند، پس مبنی آیه بر نکوهش کافران و سرزنش از کردار بد آنان می باشد، پس اگر مقصود این باشد که (خداوند خلق کرده شما و عبادت شما را) در این صورت آیه قبل از این که نکوهش ایشان باشد بهانه خواهد بود و بر آنان است که در این صورت بگویند: ای ابراهیم چرا ما را سرزنش بر عبادت بتها می کنی در حالی که خداوند انجام دهنده این کار است، پس حجت به نفع آنان می شد نه بر ضرر آنان.

علاوه بر همه اینها به جبریه لازم است گفت، اگر عمل تراشیدن از خداوند باشد چرا پس به لفظ (تعملون) به مردم بت پرست نسبت داده میشود و اگر کار خداوند باشد تناقض لازم خواهد داشت.

قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُيُوتًا

(گفتند بنا کنید برای او بنیانی را) «ابن عباس» گوید: دیواری را از سنگ بطول سی ذراع و به عرض بیست ذراع ساخته و آن را از آتش پر کردند و این است که خداوند می گوید:

فَأَلْقَوْهُ فِي الْجَحِيمِ

(پس افکندند او را در آتش) زجاج گوید: هر آتشی که به روی هم انباشته شود آن را (جحیم) گویند، و گفته اند مراد از (جحیم) آتش بزرگ می باشد.

فَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا

(پس اراده کردند به او نیرنگی را) یعنی حيله و تدبير به کار بردند تا ابراهیم را در آتش بسوزانند و نابود کنند.

فَجَعَلْنَاهُمْ الْأَسْفَلِينَ

(پس قرار دادیم ایشان را پست ترین) به این که ایشان را هلاک کرده و ابراهیم را به سلامت نجات داده و نیرنگ آنان را از او باز گردانیدیم.

و گفته اند مقصود این است که ایشان بر ابراهیم اشراف پیدا کرده و چون نگریستند، او را سالم یافتند و بر ایشان محقق شد که حيله آنان در ابراهیم اثر نگذاشته و دانستند که مغلوب شده اند.

وَ قَالَ

(و گفت) ابراهیم اِنِّي ذَاهِبٌ اِلَيْ رَبِّي (همانا من رونده هستم بسوی پروردگارم).

«ابن عباس» گوید: من مهاجر هستم بسوی پروردگارم که از دیار کافران هجرت کرده و به سرزمینی که خدایم امر کرده میروم و آن «سرزمین مقدس» است.

«قتاده» گفته است: من با کردار و نیت خود بسوی خوشنودی پروردگارم می روم.

سَيَهْدِينِ

(بزودی هدایت کند) یعنی خدایم مرا هدایت کند از این - پس به مکانی که رفتن به آنجا را امر کرده است.

قتاده گوید: ابراهیم اول کسی بود که هجرت کرده و «لوط» و «ساره»

را به همراه خود به «شام» برد.

این جمله را (خدایم به زودی هدایت کند) ابراهیم برای ترغیب همراهان و نکوهش قوم خود گفته است.

«ابراهیم» چون به «سرزمین مقدس» رسید از خداوند برای خود فرزندی مسئلت داشته و گفت:

رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ

(پروردگارم ببخش برای من از شایستگان) یعنی از شایستگان فرزند صالحی مرا عنایت کن، پس در اینجا به خاطر دلالت کلام، لفظ (ولد-فرزند) حذف شده است.

ص: ۱۹

فَبَشِّرْهُ بِبُحْبُوحٍ (۱۰۱) فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمُرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ (۱۰۲) فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ (۱۰۳) وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ (۱۰۴) قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۰۵) إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ (۱۰۶) وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ (۱۰۷) وَتَرَكَنا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ (۱۰۸) سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ (۱۰۹) كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۱۰) إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (۱۱۱) وَبَشِّرْناه بِإِسْحاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۱۲) وَبَارَكْنا عَلَيْهِ وَعلى إِسْحاقَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِينٌ (۱۱۳)

پس نویدش دادیم به پسری بردبار. پس چون رسید با او سعی را، گفت ای پسرک من، همانا دیدم در خواب که تو را ذبح می‌کنم، پس بنگر تا چه می‌بینی، گفت ای پدر بکن آن چه را فرمان شده ای بزودی بیابی مرا اگر خدا بخواهد از شکیبایان. پس هنگامی که تسلیم شدند و افکندش به پیشانی. و خواندیمش ای ابراهیم. همانا راست آوردی خواب را ما این چنین پاداش دهیم نیکوکاران را: همانا این است همان آزمایش آشکار. و فدیة دادیمش به ذبحی بزرگ. و باز گذاردیم بر او در آیندگان. سلام بر ابراهیم. بدینسان جزا دهیم نیکوکاران را. همانا اوست از بندگان ایمان آورندهٔ ما. و مژده دادیمش به اسحاق پیامبری از شایستگان. و مبارک گردانیدیم بر او و بر اسحاق و از دودمان آن دو است نیکوکار و ستمگر آشکار بر خود.

قرائت:

ما ذا تری - کلمة (تری) به سه گونه قرائت شده:

اول - با ضمّ (تا) و کسر (راء) و این قرائت اهل کوفه غیر از «عاصم» است، بنا بر این قرائت دو کلمة (ما-ذا) بمنزلة اسم واحد و محلا منصوب و مفعول (تری) می باشد، و ممکن است کلمة (ما) مبتداء و (ذا) به معنی (الذی) بوده و محذوف (صله) به آن باز می گردد و در این صورت فعل (تری) منقول از (رأی زید الامر) می باشد و مانند فعل (اعطیت) جایز است که به یک مفعول اقتصار کرد.

«ابن جنّی» گوید: آن که (ما ذا تری) به ضمّ (تا) و کسر (یاء) قرائت کرده مقصودش چنین است: (بنگر چه چیز بر تو القاء شده و در خاطر قرار می گیرد) دوم - با فتح (تا). «ابو علی» گوید: در این قرائت مفعول کلمة (تری) یکی از دو چیز است یا (ما ذا) می باشد که در این صورت این دو کلمة (ما)

و(ذا)به منزله اسم واحد است، و یا(ذا)به منزله(الذی)و مفعول کلمه(تری)،(ها)محذوف از(صله)می باشد و در این صورت(تری)به معنی رأی و نظر بوده نه این که به معنی ادراک محسوس باشد چنان که گفته می شود (فلانی به نظر و رأی «ابو حنیفه» رأی می دهد). و چون(ذا)به معنی(الذی) باشد مقصود چنین می شود(چه چیز را رأی می دهی)، پس(ما)در محل مبتداء و(الذی)در محل خبر و معنی این چنین است(چه نظر می گیری در باره آن چه که به تو گفتم آیا تسلیم شده و قبول می کنی و یا راه دیگری را انتخاب می کنی).

اسلما-یعنی تفویض و واگذار نموده و اطاعت کردند.ولی اگر کلمه فوق را به صورت(سلما)با تشدید و بدون الف بخوانیم این کلمه از(تسلیم)بوده مقصود این است که آنان خویشان را تسلیم امر پروردگار کردند و مخالفت او را نمودند به این که «ابراهیم»آماده ذبح و «اسماعیل»آماده صبر شد.

شرح لغات:

تل-این کلمه به معنی(افکندن به زمین است)و(تل)از خاک نیز از این باب بوده و جمع آن(تلول)است و(تلیل)به معنی(گردن)است زیرا به زمین افکنده می شود.

جبین-این کلمه به دو طرف پیشانی اطلاق می شود، پس در هر صورتی دو(جبین)وجود دارد.

ذبح-این کلمه به کسر(ذال)به معنی آماده شده برای ذبح را گویند.

و به فتح(ذال)مصدر می باشد

اعراب:

لما-در جواب(لما)اختلاف است برخی گفته اند جواب آن عبارت است از(فاذا و ظفرا بما ارادا)که تقدیر چنین می شود(فلما اسلما و تله للجبین و نادیناه فاذا و ظفرا بما ارادا)و برخی گفته که جواب(لما)لفظ(نادیناه)بوده

و(واو)زائد است نَبِيًّا-این کلمه از(بشرناه)حال بوده و ذو الحال آن(اسحاق)است «ذبح عظیم»

تفسیر:

اشاره

و اکنون خداوند خبر می دهد که دعای ابراهیم را دربارهٔ مسئلت فرزند اجابت کرده و می فرماید:

فَبَشِّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ

(پس نویدش دادیم به پسر حلیم) یعنی به پسر که وقور و وزین است.

«حسن» گوید: نشنیده ام خداوند ببخشد به بندگانش چیزی را که بهتر از حلم باشد و حلیم آن است که دربارهٔ چیزی پیش از رسیدن وقت آن شتاب نکند اگر چه به آن قدرت داشته باشد.

و گفته شده است: حلیم آن را گویند که در عقوبت و مجازات عجله نکند.

«زجاج» گوید: کلمهٔ بشارت دلالت می کند که فرزند ابراهیم باقی مانده و بزرگ خواهد شد و میان مردم به حلم معروف خواهد گشت.

سپس خداوند خبر می دهد که پسر را که بر او بشارت داده فرزند او بوده و رشد کرده و می فرماید:

فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ

(پس هنگامی که رسید با او به سعی) یعنی چون جوان شد و کوشش او چون کوشش ابراهیم شد. از «مجاهد». مقصود این است: رسید به آن حدی که بر خود تصرف یافته و همراه پدر رفته و او را در کار- هایش یاری می کرد که گفته اند به سن سیزده سالگی رسیده بود.

«مقاتل» و «حسن» و «کلبی» گفته اند: مراد از (سعی) عمل و عبادت برای خداوند است.

قَالَ يَا بُنَيَّ إِنَّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ

(گفت ای

پسرک من، همانا می بینم در خواب که تو را ذبح می کنم پس بنگر تا چه میبینی) رأی: کلمه (رأی) به پنج گونه معنی شده است:

اول-دید دوم-دانست، چون (رأیت زیدا عالما-دانستم که زید عالم است) سوم-گمان کرد، چون قول خداوند (إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً) «همانا ایشان گمان کنندش که دور است-معارض-۶».

چهارم-اعتقاد داشت.

پنجم-رأی و نظر باید گفت منظور از (رأیت فی المنام) به معنی (دیدم در خواب) است، پس معنی آیه این است که ابراهیم گفت: بصیرت کرده و دیدم در خواب رؤیایی را که تأویلش دستور به ذبح تو می باشد پس بنگر چه می بینی و چه نظر داری؟ پر روشن است که کلمه (تری) در اینجا به معنی (تبصر) نیست که به معنی بصیرت و دیدن باشد زیرا به جایی اشاره نشده که مورد دیدن باشد و نیز جایز نیست که این کلمه به معنی (دانستن، گمان کردن و اعتقاد داشتن) باشد زیرا این کلمات همواره به دو مفعول متعدی می شوند و در اینجا فقط یک مفعول است علاوه بر این که این معانی با مراد آیه سازش ندارد، پس در اینجا تنها معنایی که باقی می ماند عبارت از (رأی) و نظر می باشد.

«خواب پیامبران حجت است!»

۱-بهبتر است که بگوئیم این فرمان به صورت (وحی) در بیداری به ابراهیم دستور داده شده و سپس در خواب به آن تعبید و تأکید گردیده است چه این که خوابهای پیامبران حتما درست می باشد و اگر در بیداری امر نشده بود جایز نبود که عمل کند بر طبق آنچه در خواب دیده است.

۲-«سعید بن جبیر» از قول «ابن عباس» گوید: خواب دیدنهای

پیامبران مانند وحی است.

۳- «قتاده» گوید: خواب دیدن پیامبران در صورتی حق است که ببینند کاری را انجام می دهند.

۴- «ابو مسلم» گوید: خواب دیدن پیامبران با این که همه اش درست است بر دو گونه می باشد:

اول- این که آن چه در خواب دیده در ظاهر انجام پذیرد، چون قول خداوند: (لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ) «به تحقیق راست آورد خداوند به رسول خود خواب را به حق، هر آینه داخل شوید به مسجد الحرام-فتح-»^{۲۷}.

دوم- این که خواب دیدن عبارت از خلاف ظاهر باشد از آن چه در خواب دیده شده است و این مانند خواب دیدن حضرت «یوسف» است که یازده ستاره و خورشید و ماه را در خواب دیدم که بر او سجده می کنند، و خواب- دیدن حضرت ابراهیم نیز از این باب است ولی ابراهیم ایمن نبود از این که آن چه در خواب دیده عمل به آن لازم باشد و چاره ای جز آن نداشته باشد، پس چون تسلیم خداوند شدند پروردگارش او را متوجه گردانید که خواب خود را راست آورده به آن چه که انجام داده است و فدیة داده شده به جای ذبح فرزندش به ذبح دیگر.

قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ

(گفت ای پدر بکن آن چه امر شده ای) سَبَّ تَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ (بزودی می یابی مرا اگر خدا بخواهد از شکیبایان) یعنی به زودی به مشیت و حسن توفیق خداوند مرا در مقابل خود خواهی دید که در اطاعت خداوند بر شدائد صبر کرده و تسلیم امر او (خدا) شده ام.

فَلَمَّا أَتَمَّ

(پس تا تسلیم شدند) یعنی چون تسلیم امر خدا و راضی به آن شدند و خدا را اطاعت کردند.

ص: ۲۵

برخی گفته اند: چون پدر، فرزند خود را و فرزند، جان خود را تسلیم خداوند کرد.

وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ

(و به زمین افکندش به پیشانی) یعنی خوابانیدش به پیشانی، و این سخن «حسن» است.

«ابن عباس» گوید: پیشانی او را بر زمین قرار داد تا صورت او را ندیده و دستخوش رقت و مهر پدری نگردد.

روایت شده که «اسماعیل» بر پدر خود گفت: در حالی که سجده میکنم مرا ذبح کن و به چهره ام ننگر تا رحم کرده و مرا نکشی.

وَ نَادَيْتَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمَ

(و خواندیم او را که ای ابراهیم) یعنی او را بدین صورت خواندیم.

فَدَّ صَدَقَتَ الرُّؤْيَا

(به حقیقت راست آوردی خواب را) یعنی انجام دادی آن چه که در خواب به تو فرمان دادیم **إِنَّمَا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ** (همانا ما بدینسان پاداش دهیم نیکوکاران را) یعنی ما پاداش دهیم آنان را که با تسلیم و فرمانبری از امر خداوند مانند.

ابراهیم و اسماعیل، نیکوکاری کردند به مانند پاداشی که به آن دو دادیم که در مقابل امر به ذبح عفو و بخشش کردیم ایشان را.

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ

(همانا این است آن آزمایش آشکار) یعنی این همان امتحان و آزمایش آشکار و شدید است.

و یا: این همان نعمت آشکار است، و این که به نعمت (بلاء) گفته شده چون انگیزه ای که انسان را به نعمت می رساند عبارت از (بلاء) می باشد، چنان که به اسباب موت، لفظ موت به کار می رود زیرا که آنها مؤدی به موت می شوند.

«ذبح و ذبیح»

درباره ذبیح یعنی آن که می بایست ذبح شود دانشمندان دو گونه

۱- ذبیح حضرت «اسحاق» بوده است. و این سخن از: علی علیه السلام، ابن مسعود، قتاده، سعید بن جبیر، مسروق، عکرمه، عطاء، زهری، سدی، و جبائی نقل شده است.

۲- ذبیح حضرت «اسماعیل» بوده است و این سخن از: ابن عباس، ابن عمر، سعید بن مسیب، حسن، شعبی، مجاهد، ربیع بن انس، کلبی و محمد بن کعب قرظی نقل شده است.

هر دو این سخن را اصحاب ما از امامان معصوم ما علیهم السلام نقل کرده اند، ولی قول آشکارتر در روایات این است که ذبیح حضرت اسماعیل بوده است و این نظر را قول خداوند تأیید می کند که پس از ذکر ذبح می فرماید: (وَبَشِّرْنَا بِاسْحَاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ وَ بَشَارَتِ دَادِيمٍ اَوْ رَا بِهٖ اِسْحَاقَ پيامبری از شایستگان) ممکن است که گفته شود که این بشارت برای نبوت است نه برای تولد که تولد دوم باشد، در جواب می گوئیم این سخن خلاف ظاهر است، زیرا خداوند در جای دیگری می گوید: (فَبَشِّرْنَاهَا بِاسْحَاقَ وَ مِنْ وَّرَاءِ اِسْحَاقَ يَعْقُوبَ).

«و بشارت دادیم او را به اسحاق و پس از اسحاق به یعقوب-هود- (۷۱)».

پس در اینجا خداوند بشارت به اسحاق داده و این که برای او فرزندی به نام یعقوب زاده خواهد شد. پس چگونه درست است که از یک طرف به ذبیح اسحاق امر کرده و از طرف دیگر به فرزند او بشارت دهد؟!.

به روایت صحیح از پیغمبر نقل شده که فرمود: من فرزند دوم ذبیح هستم.

خلافی نیست که آن حضرت از نسل اسماعیل که ذبیح اول است بوده و ذبیح دوم پدر آن حضرت است که «عبد الله» باشد. دلیل آن که می گوید مراد از ذبیح حضرت «اسحاق» می باشد این است که اهل کتاب «تورات» و «انجیل» بر این مطلب اجماع کرده اند ولی باید گفت: این اجماع حجت نبوده و سخن آنان مورد قبول نیست.

«محمد بن اسحاق» از «محمد بن کعب قرظی» روایت کرده که گفت، من نزد «عمر بن عبد العزیز» خلیفه اموی بودم، وی از من درباره ذبیح (ذبیح) پرسش کرد! گفتم آن، حضرت اسماعیل بوده است و استدلال کردم به این آیه (وَبَشِّرْ ذَاهُ يَا إِسْحَاقَ نَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ) پس این سخن را خلیفه به «شام» نزدیک مرد یهود فرستاد و همین باعث شد که او اسلام آورده و اسلامش نیکو گردید، ولی مردم گمان می کردند که او یهودی است تا این که «عمر بن عبد العزیز» از آن مرد راجع به ذبیح سؤال کرد و وی آن را حضرت اسماعیل دانست سپس گفت: سوگند به خداوند ای امیر المؤمنین و خلیفه مسلمین! که مردم یهود می - دانند که ذبیح اسماعیل بوده است ولی به شما مردم عرب رشک می برند که پدر شما آن باشد که مسئله ذبیح راجع به او باشد و لذا می گویند این امر درباره پدر ما اسحاق بوده است.

«اصمعی» گوید: از «ابو عمرو بن العلاء» درباره ذبیح سؤال کردم که اسماعیل بوده یا اسحاق؟ وی در پاسخ گفت: ای اصمعی! عقلت کجا رفته، مسلماً اسماعیل در مکه بوده و خانه کعبه و قربانگاه را بنا کرد.

«استدلال به نسخ»

کسی که به جواز نسخ قبل از وقت انجام آن، قائل شده استدلال کرده که خداوند امر به ذبیح کرده و پیش از فرا رسیدن آن، این امر را نسخ کرده است از این استدلال به چند گونه جواب گفته شده است:

اول- خداوند به ذبیحی که بریدن رگهای گردن باشد امر نکرده بود بلکه به مقدمات ذبیح که عبارت از خواباندن و کشیدن چاقو باشد، امر کرده بود و عرب گاهی چیزی را به عنوان مقدمات آن نام می برند، و لذا خداوند میگوید:

(راست آوردی خواب دیدن خود را) پس اگر منظور از امر ذبیح بود لازم بود که خداوند بگوید: برخی از رؤیای خود را راست گرداندی، ولی (فدیة) در

مقابل ذبح نیست بلکه در مقابل امر به ذبح است و نیز جایز است که (فدیه) در مقابل مقدمات ذبح باشد زیرا که (فدیه) واجب نیست که از جنس (مفدی) باشد، لذا گاهی تراشیدن موی سر بجای ریختن خون ذبیحه فدیة می شود و یا به جای پوشیدن لباس دوخته شده و مقاربت کردن انجام می گردد.

دوم- این که امر بصورت ذبح شده بود و ابراهیم این کار را انجام داد چه این که رگهای گردن فرزند خود را برید ولی هر چند که می برید دو مرتبه به جای خود برگشته و می چسبید، اگر اشکال شود که مراد از ذبح قطع مکان مخصوص است که موجب مرگ شود در جواب گوئیم این موضوع غیر مسلم است زیرا که گفته می شود فلانی حیوان را ذبح کرد ولی آن حیوان نمرد، ولی اگر قبول کنیم که ذبح بمعنی ذبح کامل و موجب مرگ باشد لفظ ذبح را به معنی مجازی حمل میکنیم چه این که در این امر دلیل داریم.

سوم- این که خداوند به ذبح امر کرده بود ولی در گردن اسماعیل مسی قرار داده بود که هر چند ابراهیم کارد را می کشید مؤثر واقع نمی گشت یا هر مقدار از کارد را می کشید آن بر نمی گشت ولی این تأویلات در صورتی جایز است که ابراهیم مأمور چیزی باشد که آن جاری مجرای ذبح باشد ولی در صورتی که امر به ذبح بوده باشد این تأویل جایز نخواهد بود چه این که در این صورت تکلیف، غیر مقدور خواهد بود.

وَ فَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ

(و فدیة دادیم او را به ذبح عظیم) لفظ (فداء) چیزی را گویند که به جای چیز دیگری قرار داده شود که از چیز اول، ضرر بر- طرف شود و (ذبح) به معنی مذبح و آن که ذبح گردیده شود می باشد و مقصود این که ما ذبح را به جای آن قرار داده مانند اسیری که مقابل چیزی فدیة و آزاد شود.

«ذبح چه چیز بوده است؟»

درباره ذبح اختلاف شده است:

ص: ۲۹

«ابن عباس» گوید: مراد از ذبح قوچی از گوسفند است. و این قول «مجاهد» و «ضحاک» و «سعید بن جبیر» است. «ابن عباس» نیز گوید:

ذبح عبارت از قوچی بود که «هاییل» آن را به قربانگاه آورد.

ذبح عظیم - درباره این که چرا ذبح را عظیم گفته است اختلاف است:

«مجاهد» گوید از این جهت عظیم گفته شده که مورد قبول بود. و برخی گفته اند به این جهت است که اندازه آن بزرگتر از قوچهای دیگر بوده است.

و نیز گفته اند: به این جهت است که آن قوچ چهل پائیز در بهشت چریده بود و این از «سعید بن جبیر» است.

و برخی گفته اند باین جهت عظیم گفته شده که خداوند آن را بدون پدر و مادر بوجود آورده بود. و گفته اند برای این که فداء عبد عظیم بود.

و تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ سَلَامًا عَلِيٍّ اِبْرَاهِيمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ

(و گذاردیم برای او در آیندگان، سلام باد بر ابراهیم، این - چنین پاداش دهیم نیکوکاران را، همانا او از بندگان با ایمان ماست) تفسیر این آیات در قبل گفته شد.

و بَشَرْنَا يٰ اِسْحٰقَ

(و بشارت دادیم او را به اسحاق) یعنی به ولادت اسحاق نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ (پیغمبری از شایستگان) یعنی فرزند پیامبری از پیامبران صالح، و این جمله برای تشویق به صلاح است چه این که مانند اسحاق که فرد با جلالتی می باشد به عنوان صالح یاد شده است.

کسی که نظرش این است که ذبیح اسحاق بوده است و در تفسیر آیه فوق گوید: بشارت دادیم به نبوت اسحاق و این که او را در اثر صبر به مقام نبوت رساندیم.

و بَارَكْنَا عَلَيْهِ وَ عَلِيٍّ اِسْحٰقَ

(و مبارک گردانیدیم بر او و بر اسحاق) یعنی در آن چه به ایشان دادیم خیر و برکت را در آن قرار دادیم که منظور رشد و زیادت است، پس مقصود این است که قرار دادیم برای ایشان خیر و برکت

دائم و ثابت و رشد کننده. و جایز است که مقصود این باشد، بقا و کثرت اولاد به ایشان دادیم که تا روز قیامت دوام داشته باشد.

وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا

(و از دودمان آن دو) یعنی از اولاد ابراهیم و اسحاق مُحْسِنٌ (نیکوکار است) با ایمان و اطاعت.

وَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ

(و ستمگر است بر خویشتن) با کفر و معاصی.

مُبِينٌ

(آشکارا) یعنی ظلم آشکار.

«قصه ابراهیم و ذبح»

آن که گوید مراد از ذبح اسحاق است داستان را چنین بیان می دارد:

ابراهیم موقعی که از قوم خود جدا شده و به خاطر پاسداری از دین خود به سوی شام هجرت کرد از خدایش خواست که برای او فرزند پسری از نسل «ساره» عطا کند. هنگامی که فرشتگان مرسل میهمان ابراهیم شده او را بشارت به غلام حلیم دادند، ابراهیم چون این بشارت را شنید گفت این فرزند همان ذبیح خواهد بود، تا آن که پسر متولد شده و به حد سعی و کوشش رسید، گفته شد به ابراهیم که اینک باید به نذر خود وفا کنی و این همان امر خداوند نسبت به ذبح کردن ابراهیم بود، پس در این هنگام ابراهیم به اسحاق گفت آماده برای تقرب به خداوند شود و ابراهیم کارد و ریسمانی را گرفته همراه اسحاق به میان کوه ها رفت و اسحاق گفت ای پدر قربانی تو پس کو؟ ابراهیم گفت ای فرزند! خدایم امر کرده است که تو را به عنوان قربانی او ذبح کنم. این سخنان از «سدی» بود.

و نیز درباره داستان ابراهیم گفته شده که ابراهیم در خواب دید که فرزند خود اسحاق را ذبح می کند و در آن هنگام با «ساره» مادر اسحاق حج می کرد، چون به «منی» رسید (رمی جمره) را به جا آورد و اهل خود را امر کرد که بیت را زیارت کند و اسحاق را در نزد خود نگه داشت و او را به جانب

(جمره وسطی) برد و با فرزندش مشاوره کرد و فرزندش گفت ای پدر انجام بده آن چه را که امر شده ای و هر دو به امر خداوند تسلیم شدند.

در این هنگامی پیری هویدا شد و گفت ای ابراهیم درباره فرزندت چه فکر کرده ای؟ ابراهیم گفت اراده کرده ام که او را ذبح کنم، پیر مرد گفت پناه به خدا آیا اراده کرده ای که پسری را ذبح کنی که هنوز هیچ گناهی نکرده است؟! ابراهیم گفت پروردگرم چنین امر کرده است. پیر مرد گفت: این شیطان است که تو را به این کار امر کرده است و خداوند از این کار نهی میکند ولی ابراهیم به گفته او اعتنا نکرده و به ذبح فرزند خود تصمیم گرفت.

اسحاق گفت ای پدر روی مرا بپوشان و پای مرا ببند.

ابراهیم گفت: فرزندم من هرگز پای تو را نبندم و سپس روی خود را به آسمان کرده و با کاردی که در دست داشت به سوی اسحاق خم شد ولی جبرئیل در این هنگام کارد را به پشت برگردانید و قوچی از جانب «ثبیر» که از کوه های بزرگ میان مکه و عرفات بوده آورده و به جای اسحاق قرار داد و از جانب چپ مسجد «خیف» ندا آمد (ای ابراهیم راست آوردی خواب خود را...) در این هنگام شیطان که همان پیر مرد بود به سوی مادر اسحاق آمد و او مشغول زیارت بیت بود، گفت پیر مردی را دیدم «ساره» گفت آن شوهر من است، گفت کودکی را دیدم «ساره» گفت آن فرزند من است. «شیطان» گفت دیدم که پدر فرزند خود را خوابانیده تا او را ذبح کند «ساره» گفت دروغ می گویی چه این که ابراهیم مهربانترین افراد به مردم است، چگونه فرزند خود را ذبح میکند؟ شیطان گفت: سوگند به خدای آسمان و سوگند به خدای کعبه که او را در این حال دیدم.

«ساره» گفت علت چه بود؟ شیطان گفت او گمان می کرد که خدایش به چنین کاری امر کرده است «ساره» گفت: واجب است بر او که خدایش را اطاعت کند. «ساره» چون امر مناسک را پایان داد با سرعت به سوی (منی)

رفت و در حالی که دستهای خود را بر سر گذارده و می گفت خدایا مرا نگیر به آن چه که دربارهٔ مادر اسماعیل انجام دادم. چون «ساره» به منی رسید و اثر زخم کارد را بر گلوی فرزند خود مشاهده کرد فریاد بر آورده و زاری کرد و از اینجا بیماری او آغاز شد که بدان واسطه جان سپرد. این قصه را عیاشی و علی بن ابراهیم در تفسیر خود ذکر کرده اند.

«محمد بن اسحاق یسار» و آنان که گفته اند مراد از ذبیح اسماعیل بوده ذکر کرده اند، هر زمانی که ابراهیم برای دیدن اسماعیل و هاجر می رفت، صبح از خانه در شام بیرون آمده و با (براق) به مکه آورده می شد و سپس بازگشته و شب در شام در پیش اهل خود بود تا آن که اسماعیل به حد کوشش و سعی رسید، و ابراهیم در خواب دید که باید فرزند خود را ذبح کند، پس به اسماعیل گفت ای فرزندم بگیر این ریسمان و کارد را و برو بسوی گردنهٔ کوه تا با هم هیزم جمع کنیم. چون ابراهیم با فرزند خود در شعب «ثبیر» خلوت کرد قضیهٔ خواب خود را بیان کرد و اسماعیل گفت: پدرم! دست و پای مرا محکم ببند تا اضطراب نکنم و لباس خود را جمع کن تا به خون من آلوده نشود و مادرم ببیند، و از آن پس، کارد را تیز کرده و بسرعت بر گلوی من بکش تا کارم آسان شود که مرگ سخت است.

ابراهیم گفت: ای پسرک چه نیکو یاری و اطاعت می کنی امر خدا را، و ابراهیم به سخنان خود ادامه داده و اموری انجام شد که مقداری از آن قبلا تذکر داده شد.

«عیاشی» به اسناد خود از «برید بن معاویه عجلی» نقل کرده که گفت به حضرت صادق (ع) عرض کردم فاصله میان بشارت به اسماعیل تا بشارت به اسحاق چه اندازه بوده است؟ حضرت فرمود: میان این دو بشارت پنج سال فاصله بوده است.

خداوند می گوید: (فَبَشِّرْ نَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ) که منظور اسماعیل است و این

اولین بشارتی است که خداوند دربارهٔ فرزند به ابراهیم داد و چون برای ابراهیم از «ساره» اسحاق متولد شد و به سن سه سالگی رسید، روزی اسماعیل به نزد ابراهیم آمده و اسحاق را در دامن پدر دید، او را از جای خود بلند کرده و خود در دامن ابراهیم نشست، «ساره» مادر اسحاق چون این حالت را دید به ابراهیم گفت: آیا فرزند هاجر یعنی اسماعیل، فرزند من، اسحاق را از جای خود بر می دارد و خود به جای آن می نشیند؟ نه هرگز، باید هاجر و فرزند او را از شهر دور کرده و از نزد من بجانب دیگری ببری.

ابراهیم نسبت به «ساره» احترام زیادی قائل بود چه این که او از فرزندان پیامبران و دختر خالهٔ ابراهیم بود. «ابراهیم» را این کار، سخت آمده و از فراق و جدایی اسماعیل غمگین گردید، چون شب شد رسولی از جانب خداوند آمده و رؤیای ذبح اسماعیل را بر ابراهیم عرضه داشت که در موسم حج ذبح کند.

ابراهیم بامداد با غم و اندوه از دیدن این خواب بیدار شد و چون موسم حج آن سال رسید هاجر و اسماعیل را در ماه (ذیحجه) برداشته و به همراه خود از شام به سوی مکه روانه گردانید تا در آنجا، هنگام موسم حج اسماعیل را ذبح کند.

اول ابراهیم به ساختن پایه های «بیت الحرام» مشغول شده و چون آنها را بالا آورد به عنوان حاجی به سوی منی روانه شد، برنامهٔ آنجا را تمام کرده و به سوی بیت برگشت و با فرزند خود بیت را طواف کرد و به جانب سعی رهسپار شدند، در آنجا ابراهیم به اسماعیل گفت ای پسرک من در خواب دیدم که تو را ذبح می کنم در موسم این سال، پس چه نظر داری؟ اسماعیل گفت: ای پدر انجام کن آنچه فرمان شده ای، چون از برنامهٔ سعی فارق شدند به سوی منی آمدند و این در روز (قربان) بود، تا آمدند به «جمرة وسطی» رسیدند و ابراهیم فرزند خود اسماعیل را بر روی زمین قرار داد تا او را ذبح کند، پس ندا آمد: ای ابراهیم راست آوردی رؤیای خود را... پس بجای اسماعیل قوچی

آمد و ابراهیم آن را ذبح کرد و گوشت آن را میان فقرا تقسیم نمود.

«محمد بن مسلم» گوید: از حضرت باقر(ع) درباره قوچ ابراهیم سؤال کردم که چه رنگی داشت فرمود: رنگ این قوچ سفید مایل به سیاهی و شاخدار بوده است و از آسمان از جانب راست کوه مسجد «خیف» نازل گردیده و دور «جمره وسطی» مشغول به گردش شد، این قوچ همواره در سبزه زارها چریده و زندگی کرده بود.

□
از «عبد الله بن سنان» نقل شده که از حضرت صادق(ع) از صاحب قوچ پرسش شد؟ فرمود: او اسماعیل بود.

«زیاد بن سوجه» گوید: از حضرت باقر(ع) از صاحب ذبح سؤال کردم فرمود: او اسماعیل بود.

اشاره

وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ (۱۱۴) وَنَجَّيْنَاهُمَا وَقَوْمَهُمَا مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ (۱۱۵) وَنَصَّيْنَاهُمْ فَمَا هُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ (۱۱۶) وَآتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ (۱۱۷) وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (۱۱۸) وَتَرَكْنَا عَلَيْهِمَا فِي الْأَخْرَبِ (۱۱۹) سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ (۱۲۰) إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۲۱) إِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (۱۲۲)

ترجمه:

و به حقیقت منت نهادیم بر موسی و هارون، و نجات دادیم آن دو را و قومشان را از غمی بزرگ. و یاری کردیم ایشان را، پس بودند ایشان غالبان.

و دادیم آن دو را کتاب آشکار و هدایت کردیم آن دو را به راه راست، و باقی گذاردیم بر آن دو در آیندگان. سلام بر موسی و هارون. همانا ما این چنین پاداش دهیم نیکوکاران را. همانا آن دو از بندگان مؤمن ما بودند.

شرح لغات:

منا- اصل لغت (من) به معنی قطع است، خدا گوید: (لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ)، «بر ایشان است اجر غیر ممنون-فصلت-۸» که ممنون در این

آیه به معنی مقطوع است.

نصر- به معنی یاری می باشد، ولی باید گفت: هر نصری به معنی عون و یاری بوده ولی هر عون و یاری به معنی نصر نیست چه این که هر کمکی را (عون) گویند ولی نصر فقط کمک برای مبارزه با دشمن را گویند.

تفسیر

خداوند به دنبال داستان ابراهیم به داستان «موسی» و «هارون» پرداخته و فرمود:

وَلَقَدْ مَتَّأْنَا عَلَىٰ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ

(و به حقیقت منت نهادیم بر موسی و هارون) یعنی نعمت دادیم به ایشان آن چنان که هر اذیتی از ایشان بریده است و از آن نعمتها، نبوت و نجات از دست فرعونیان و سایر نعمت های دنیوی و اخروی می باشد.

وَنَجَّيْنَاهُمَا وَ قَوْمَهُمَا

(و نجات دادیم آن دو و قوم ایشان را) از «بنی اسرائیل» مِنَ الْكُذْبِ الْعَظِيمِ (از اندوهی بزرگ) که مسخر و زیر دست فرعونیان بوده و بشدت برای ایشان به کار گرفته می شدند.

و گفته اند: نجات دادیم ایشان را از غرق شدن در دریا و یاری کردیم ایشان را بر فرعون و قوم او وَ نَصَّرْنَاهُمْ (و یاری کردیم ایشان را) فَكَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ (پس بودند ایشان غالبان) یعنی غالب و قاهر شدند بعد از آنکه مغلوب و مقهور بودند.

وَ آتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ

(و دادیم ایشان را کتاب واضح) یعنی «تورات» که به واسطه بیانی که دارد بسوی خود می خواند و این صفت هر کتاب آسمانی است.

وَ هَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ

(و هدایت کردیم ایشان را به راه راست) یعنی دلالت کردیم ایشان را به راهی که مؤدی به حق و رساننده به بهشت باشد.

وَتَرْكُنَا عَلَيْهِمَا

(و گذاردیم بر آن دو) ثناء و ستایش نیکویی فی الْأَخْرَيْنَ (در آیندگان) به اینکه گفتیم:

سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ

(سلام بر موسی و هارون) از تفسیر این آیه در پیش سخنانی گفتیم.

إِنَّا كَذَلِكِ

(ما بدین سان) مانند آنچه که به موسی و هارون انجام دادیم نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (پاداش دهیم نیکوکاران را) به ایشان انجام می دهیم و این پاداش به خاطر اطاعت ایشان است.

إِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ

(بدرستی که آن دو از بندگان مؤمن ما هستند) یعنی آن دو از بندگان ما می باشند که تصدیق کننده هستند به آنچه که خداوند واجب کرده و به آن عمل می کنند .

اشاره

وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۱۲۳) إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ (۱۲۴) أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ (۱۲۵) اللَّهُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ (۱۲۶) فَكَذَّبُوهُ فَأَنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ (۱۲۷) إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ (۱۲۸) وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ (۱۲۹) سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ (۱۳۰) إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۳۱) إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (۱۳۲)

ترجمه:

و همانا ایلاس از مرسلان است. زمانی که گفت به قومش آیا پرهیز نمی کنید. آیا می خوانید بعل را و می گذارید بهترین آفریدگاران را.

خداوند است پروردگار شما و پروردگار پدران پیشین شما. پس تکذیب کردند او را پس همانا ایشان احضار شدگانند. مگر بندگان خالص شدگان خداوند.

و گذاردیم برای او در پسینان. سلام بر آل یاسین. همانا ما بدینسان پاداش دهیم نیکوکاران را. همانا او از بندگان مؤمن ما است.

قرائت:

ربکم و رب آبائکم- اهل عراق غیر از «ابی بکر» و «ابی عمرو» این دو کلمه را به نصب و دیگران را به رفع خوانده اند.

حجت قرائت اول این است که این دو کلمه از (احسن الخالقین) بدل

است.

و حجت قرائت دوم این است که (اللَّهُ رَبُّكُمْ) جمله مستأنفه می باشد.

ال یاسین- (ابن عامر) و «نافع» و «رویس» از «یعقوب» کلمه (آل یس) را به فتح الف و کسر لام که از (یاسین) جدا است خوانده اند و دیگران (الیاسین) را به کسر الف و سکون لام متصل به (یاسین) خوانده اند.

«ابو علی» گوید حجت در قرائت اول این است که در قرآن (ال) از (یاسین) جدا آمده است، بنا بر این (ال) تصغیرش (اهیل) خواهد بود.

«زجاج» گوید وجه قرائت دوم این که کلمه (الیاسین) جمع (الیاس) است که به معنی الیاس و امت الیاس است، چنان که در نسبت گروهی به شخصی جمع بسته می شود و می گویند (مهلبین) یعنی پیروان (مهلب).

وجه دیگری نیز وجود دارد و این است که (الیاس) و (الیاسین) دو لغت مترادف مانند (میکائیل) و (میکال) می باشد.

اعراب

سلام- این لفظ در تمام آیات گذشته مبتداء بوده و جار مجرور پس از آن خبر می باشد و جمله‌تاً در محل مفعول برای فعل (ترکنا) می باشد و اگر (ترکنا) عمل در خود لفظ می کرد باید (سلاماً) خوانده می شد.

ممکن است تقدیر چنین باشد (و ترکنا علیه فی الآخِرین الثناء الحسن) که مفعول حذف شده و ابتداء به (سلام) شده است.

«قصه الیاس»

تفسیر

خداوند پس از داستان ابراهیم به قصه (الیاس) پرداخته و می گوید:

وَ إِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ

(و همانا الیاس از مرسلان است). در شخص

(الیاس) اختلاف شده است.

«ابن مسعود» و «قتاده» گویند مراد از (الیاس) «ادریس» میباشد.

عده ای گفته اند: مراد از الیاس یکی از پیامبران بنی اسرائیل بوده که از فرزندان «هارون بن عمران» عموی «یسع» می باشد و این قول «ابن عباس» و «محمد بن اسحاق» و دیگران است که گفته اند که «الیاس» پس از «حزقیل» در اثر حوادث عظیمی که در بنی اسرائیل اتفاق افتاده بود به نبوت مبعوث شد.

«یوشع بن نون» چون «شام» را فتح کرد «بنی اسرائیل» را در آن قرار داده و این سرزمین را میان ایشان تقسیم کرد، و سبطی از «الیاس» را در «بعلبک» قرار داد و میان ایشان پیمبری مبعوث گردید و پادشاه او را اجابت کرد، سپس زن پادشاه او را وادار کرد که مرتد شده و با «الیاس» مخالفت کند و او را بکشد، بدین طریق «الیاس» راه فرار را پیش گرفته و به سوی بیابانها و کوه ها فرار کرد.

برخی گفته اند که «الیاس»، حضرت «الیسع» را جانشین خود برای مردم بنی اسرائیل قرار داد و خداوند «الیاس» را از مقابل دیدگان ایشان بالا برده و لذت طعام و شراب را از آنان برداشت و به وی دو بال داد که یک انسان زمینی به صورت یک فرشته آسمانی به پرواز در آمد و خداوند بر قوم او و بر پادشاه آنان دشمنی را مسلط کرد که پادشاه و زن او را بقتل رسانید و سپس خداوند «الیسع» را به عنوان رسالت در میان ایشان مبعوث گردانید که بنی اسرائیل به وی ایمان آورده و او را بزرگ شمرده و از دستورش فرمان بردند. این گفتار از «ابن عباس» می باشد.

و گفته شده که: «الیاس» صاحب و گردش کننده بیابانها و «خضر» صاحب و گردش کننده جزیره ها بوده است.

«وهب» گوید: مراد از الیاس «ذو الکفل» می باشد.

إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ

(گاهی که گفت به قوم خود آیا نمی پرهیزید) از عذاب و بلای خداوند به اینکه دستورهای او را انجام داده و از گناهانش پرهیز کنید.

أَتَدْعُونَ بَعْلًا

(آیا بعل را می خوانید) «عطا» گوید: «بعل» بتی بوده که آنان از طلا ساخته و به آن عبادت می کردند. «عکرمه»، «مجاهد»، «قتاده» و «سدی» گویند: «بعل» به لغت اهل «یمن» به پروردگار و بزرگ و آقا گفته میشود، پس تقدیر چنین میشود! (آیا پروردگاری را غیر از خداوند می خوانید) وَ تَدْرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ (و او می گذارید بهترین آفریدگان را) یعنی آیا ترک می کنید عبادت و پرستش بهترین خالقان را؟.

□
اللَّهُ رَبُّكُمْ

(خداوند است پروردگار شما) یعنی خالق و رازق شما اوست که سزاوار عبادت است.

وَ رَبِّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ

(و پروردگار پدران پیشین شما) و خلق کننده پدران و اجداد شما می باشد.

فَكَذَّبُوهُ

(پس تکذیب کردند او را) در آنچه ایشان را می خواند و تصدیقش نکردند.

فَأَنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ

(پس ایشان احضار شدگان) برای حساب یا برای عذاب و آتش.

□ □
إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ

(مگر بندگان خالص شدگان خداوند) از میان ایشان خداوند استثناء و جدا کرده است آنان را که عبادت خود را خالص برای خداوند انجام دادند.

وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ

(و گذاردیم برای او در آخران) در این جمله دو قول بود که گفته شد.

□ □ □
سَلَامٌ عَلَيَّ إِنْ يَأْسِينِ

(سلام بر الياسين)

ص: ٤٢

«ابن عباس» گوید: مراد از «ال یاسین» آل محمد (ص) است و «یاسین» یکی از نامهای پیغمبر است.

کسی که این کلمه را (الیاسین) متصل خوانده گوید مراد از آن «الیاس» و پیروان او می باشد.

و گفته شده که (یس) نام سوره می باشد گویا که خداوند فرموده است:

سلام بر آن که به کتاب خداوند و به قرآن که (یس) است ایمان آورد.

إِنَّا كَذَلِكْ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ

(همانا ما این چنین پاداش دهیم نیکو - کاران را) در مقابل کارهای نیکویی که انجام داده اند.

إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ

(که او از بندگان با ایمان ما می باشد) که تصدیق و عمل کنند به آنچه ما واجب کرده ایم.

اشاره

وَإِنْ لَوْطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۱۳۳) إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ أَجْمَعِينَ (۱۳۴) إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ (۱۳۵) ثُمَّ دَمَرْنَا الْآخِرِينَ (۱۳۶) وَ إِنكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ (۱۳۷) وَ بِاللَّيْلِ أَفْلا تَعْقِلُونَ (۱۳۸) وَ إِن يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۱۳۹) إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ (۱۴۰) فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ (۱۴۱) فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَ هُوَ مُلِيمٌ (۱۴۲) فَلَوْ لَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ (۱۴۳) لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (۱۴۴) فَتَبَدَّنَا بِالْعَرَاءِ وَ هُوَ سَقِيمٌ (۱۴۵) وَ أَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ (۱۴۶) وَ أَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ (۱۴۷) فَآمَنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ (۱۴۸)

[ترجمه]

و بدرستی که لوط از مرسلان بود. زمانی که نجات دادیم او را و کسانش را همگی. مگر پیر زنی در بازماندگان. سپس هلاک کردیم دیگران را. و

بدرستی که شما می گذرید بر ایشان بامداد کنندگان. و به شب، آیا پس تعقل نمی کنید. و همانا یونس از مرسلان است. هنگامی که گریخت به کشتی انباشته. پس قرعه زد، پس شد از افتاده شدگان. پس فرو بردش ماهی و او بود نکوهیده. پس اگر نبود که او از تسیح کنندگان بود. هر آینه درنگ می کرد در شکمش تا روزی که مبعوث شوند. پس انداختیمش به هامون و او بیمار بود. و رویاندم برای او درختی از کدو. و فرستادیم او را به صد هزار یا می افزودند. پس ایمان آوردند، پس کامرانشان کردیم تا هنگامی.

قرائت

حضرت صادق (ع) بجای (او) این کلمه را (و یزیدون) با (واو) خوانده و جهتش روشن است.

شرح لغات

غابر- این کلمه باقیمانده اندک چیزی را گویند که از میان رفته است و بدین جهت گرد را (غبار) گویند که اندکی از خاک بوده که باقی مانده است.

تدمیر- این کلمه به معنی هلاکت بر اساس مخالفت و نکوهش است.

ابق- کسی را گویند که بگریزد و صاحبش به آن دست نتواند پیدا کند.

مشحون- به معنی مملو و آکنده و انباشته می باشد.

مساهمه- به معنی قرعه زدن را گویند که بواسطه انداختن تیر انجام شود.

□
دحض- به معنی سقوط کردن است، می گویند: (دحضت حجته) یعنی ساقط شد حجت او. یا گویند: (ادحضها الله) پرت و منحرف و ساقط کرد خداوند او را، که (دحض) در اینجا از (زلق) به معنی لغزش گرفته شده زیرا که عابر در جای لغزان سقوط می کند.

عراء- فضایی را گویند که درخت و چیز دیگری او را نپوشاند و گویند مراد از (عراء) زمین بایر و خالی است.

یقطین-هر درختی را گویند که از زمستان تا تابستان باقی بماند و برای آن ساقه نباشد.

اعراب

مصبحین-حال از (تمرون) می باشد و (باللیل) نیز جار و مجرور محلا منصوب است چون عطف به (مصبحین) است و تقدیر چنین میشود (تمرون علیه مصبحین و ممسین) سخنی از «لوط» و «یونس»

تفسیر

اشاره

این بار خداوند پس از یاد آوری از «الیاس» به ذکر «لوط» پرداخته و می فرماید:

وَإِنَّ لُوطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ

(همانا لوط از مرسلان است) یعنی لوط یکی از رسولانی است که خداوند او را فرستاده تا به طاعت او دعوت کند و به امر توحید مردم را آشنا گرداند.

إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ

(زمانی که نجات دادیم او را و کسانش را همگی) یعنی خلاص کردیم او را و آنان که از قومش باو ایمان آورده بودند از عذاب در ماندگی.

إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ

(مگر پیر زنی را در بازماندگان) یعنی در میان باقی ماندگان که هلاک شدند پیر زنی که همسر «لوط» بود نگه داشتیم.

ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ

(سپس هلاک کردیم آخرین را) که نابود کردیمشان.

وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ وَبِاللَّيْلِ

(و همانا شما می گذرید بر ایشان صبح کنندگان و به شب) این خطاب متوجه مشرکان عرب است که شما می گذرید در رفت و آمدتان به شام بر منزلها و قریه های قوم «لوط».

أَفَلَا تَعْقِلُونَ

(آیا تعقل نمی کنید) مقصود این است که: آیا تفکر نمی کنید در آنچه بر آن قوم نازل شد تا از کفر و گمراهی که ایشان

مرتکب می شدند

ص: ۴۶

انگیزه یاد آوری از پیامبران

خداوند به قصه های پیامبران پرداخته و آنها را تکرار کرده است تا مردم را تشویق کند که به راه آنان رفته و از مکارم اخلاق و محاسن آداب ایشان سرمشق بگیرند و از کافران به جهت داشتن خصال زشت و کردار ناپسند دوری کنند.

وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ

(و بدرستی که یونس از رسولان است، هنگامی که به سوی کشتی انباشته گریخت) یعنی از میان قوم خود فرار کرده و به سوی کشتی که پر از مردم و کالا بود گریخت چه این که می ترسید بر قومش عذاب نازل شده در حالی که او در میان ایشان باشد.

فَسَاهَمَ

(پس قرعه انداخت) یونس به قوم به این که تیرها را بر اساس قرعه انداخت یعنی با آنان قرعه انداخت.

فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ

(پس بود از افتاده شدگان) یعنی از کسانی که قرعه به نام ایشان افتاده شده بود، و این قول «حسن» و «ابن عباس» است «مجاهد» گوید: منظور کسانی هستند که تیر به نام آنان به هدف خورده شده بود، یعنی باید آنان به دریا افکنده می شدند.

در انگیزه این کار اختلاف شده است، برخی گفته اند: چون کشتی نزدیک بود که غرق شود سرنشینان آن گفتند اگر یکی از ما به دریا انداخته شود ما همه از خطر غرق شدن نجات خواهیم یافت.

و نیز گفته شده: کشتی توقف کرده و حرکت نکرد، ناخدایان گفتند در این کشتی بنده فراری وجود دارد و عادت کشتی چنین بود که اگر یکی از مسافری آن، بنده گریز پا بود از حرکت باز می ایستاد، بدین جهت سه نوبت

قرعه انداخته تا یکی را به دریا افکند و در هر سه بار قرعه بنام یونس افتاد و لذا دانستند که منظور همان یونس است، او نیز خود را به دریا افکند و یا مردم او را به دریا افکندند.

فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ

(بلعید او را ماهی) گفته اند که خداوند به ماهی وحی فرستاد که من بنده خود را روزی تو قرار نداده ام بلکه شکم تو را مسجد او قرار داده ام، پس نباید استخوانی از او بشکنی و پوستی از بدن او را زخمی کنی.

وَ هُوَ مُلِيمٌ

(و او نکوهیده بود) یعنی او مستحق و سزاوار سرزنش بود نه این که سزاوار عذاب باشد به خاطر این که بدون امر خداوند از میان قومش خارج شده بود.

در نزد ما شیعیان، ملامت حضرت یونس به خاطر ترک مندوب و مستحب بوده و انسان گاهی برای ترک کار مستحب و مندوب مورد ملامت قرار می گیرد ولی آن کسی که سرزدن گناه صغیره را از انبیاء جایز می داند، کار حضرت یونس را گناه صغیره می شمارد که به واسطه رفتن در شکم ماهی کفاره اش داده شده و مورد بخشش قرار گرفته است. اهل تفسیر در مدت درنگ یونس در شکم ماهی اختلاف کرده اند:

«مقاتل بن حیان» گوید: سه روز بوده است.

«عطا» گفته: هفت روز بوده است.

«ضحاک» قائل شده که: بیست روز بوده است.

«سدی» و «مقاتل بن سلیمان» و «کلبی» آن را چهل روز دانسته اند.

فَلَوْ لَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ

(پس اگر نبود که او از تسبیح کنندگان بود) یعنی اگر نبود که در حال بیچارگی از نماز گزاران و نیایشگران باشد تا خدا او را هنگام بلاء و نجات دهد... این قول «قتاده» است «سعید بن جبیر» گوید: تسبیح «یونس» این بود که می گفت (لا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ

إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ) برخی گفته اند: منظور از تسیح کنندگان یعنی آنان که خداوند را از آنچه لایق او نیست و ذاکران در وصف او نباید بگویند منزّه و پاک و دور می دانند.

لَلْبَثِّ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ

(درنگ می کرد در شکمش تا روزی که مبعوث شوند) یعنی در این صورت تا روز قیامت شکم ماهی گور او می شد.

فَتَبَدَّلْنَاهُ بِالْعَرَاءِ

(پس افکندیمش در هامون) یعنی او را به مکانی انداختیم که نه گیاهی بود، نه درختی و گفته اند منظور از (عراء) ساحل می باشد که خداوند به ماهی وحی کرد که یونس را از شکم خود به سوی زمین خشک بیفکند.

وَهُوَ سَقِيمٌ

(و او بیمار بود) در آن هنگامی که ماهی افکندش.

وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ

(و رویاندیم برای او درختی از کدو) «ابن عباس» گوید: مراد از (یقطين) هر گیاهی است که ساقه نداشته و بروی زمین روئیده شود.

«ابن مسعود» گفته: «یونس» از شکم ماهی خارج شد در حالی که مانند جوجه ای بود که پر ندارد و خود را در مقابل خورشید در سایه درخت پناه داد.

وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ

(و فرستادیم او را بر صد هزار یا زیادتر می شدند) «قتاده» گوید: خداوند «یونس» را به «نینوی» از سرزمین «موصل» فرستاد و این رسالتش پس از بیرون آمدن از شکم ماهی بوده است و این سخن «ابن عباس» است، بنا بر این جایز است که «یونس» به رسالت قومی پس از قومی مأمور شده باشد و ممکن است که رسالت شریعت آور او برای قوم نخستین باشد.

-در لفظ (او) به چند گونه اظهار نظر شده است:

۱- شاید این کلمه به معنی ابهام باشد، گویا این که گوید: (فرستادیم او را به یکی از دو فرقه).

۲- ممکن است به معنی تخییر باشد که نظر کننده مخیر است بگوید (صد هزار نفر یا بیشتر) و این قول «سیبویه» است، و در این صورت معنی چنین می شود که نظر کننده در آن قوم گوید: یا صد هزار یا بیشتر.

۳- به معنی (واو) باشد که گویا گفته: صد هزار نفر و بیشتر.

و این عقیده اهل کوفه است و برخی گفته اند (بلکه بیشتر) و این دو قول اخیر که (واو) به معنی (او) باشد در نزد پژوهشگران پسندیده نمی - باشد، بلکه بهترین اقوال قول دوم است.

در این که زیادتر چه اندازه است اختلاف شده، «ابن عباس» و «مقاتل» گویند: بیست هزار نفر بوده اند. و «حسن» و «ربیع» گفته اند که: سی هزار نفر زیادتر بوده است. و «مقاتل» و «ابن حیان» هفتاد هزار نفر دانسته اند.

فَأَمَّنُوا فَمَرَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ

(پس ایمان آوردند پس کامرانشان کردیم تا هنگامی) خداوند حکایت می کند که ایشان ایمان آورده و به واسطه توبه بازگشت نموده و عذاب از ایشان برداشته شد و خداوند ایشان را تا پایان اجلسان از منافع و لذات بهره مند گردانید.

اشاره

فَاسْتَفْتِهِمْ أَ لَرَّبُّكَ أَلْبَنَاتُ وَ لَهُمُ الْبُنُونَ (۱۴۹) أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَ هُمْ شَاهِدُونَ (۱۵۰) أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إِيكِهِمْ يَقُولُونَ (۱۵۱) وَ لَمَدَ اللَّهُ وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۱۵۲) أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ (۱۵۳) لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (۱۵۴) أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۱۵۵) أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُبِينٌ (۱۵۶) فَآتُوا بِكُتُبِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۵۷) وَ جَعَلُوا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْجِنَّهِ نَسَبًا وَ لَعَدَ عَلِمَتِ الْجِنَّهٗ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ (۱۵۸) سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ (۱۵۹) إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمَخْلُصِينَ (۱۶۰)

[ترجمه]

پس پرس ایشان را، آیا دختران برای پروردگار تو و پسرانی برای ایشان است؟ یا آفریدیم فرشتگان را ماده گانی و آنان شاهد بودند. آگاه باش آنان از دروغشان می گویند. فرزند آورده خداوند، و بیگمان ایشان دروغگویانند. آیا برگزید دختران را بر پسران. چیست شما را چگونه حکم کنید. آیا یاد آور نمی شوید. یا برای شما دلیل آشکار است. بیاورید کتاب خود را اگر راستگویان هستید. و قرار دادند میان او و میان پریان

نسبی و به حقیقت دانستند پریان که احضار شوند گانند. منزله است خداوند از آنچه می ستایند. مگر بندگان خداوند خالص شدگان.

قرائت

اصطفی - «ابو جعفر» و «نافع» به روایت «اسماعیل» و «ورش» از طریق «اصفهان» کلمه (اصطفی) را به ما قبل خود متصل دانسته و چنین خوانده اند. (لکاذبون اصطفی البنات...) و همزه (اصطفی) را به کسر خوانده اند.

«ورش» از طریق «بخاری» و دیگران به فتح همزه (اصطفی) قرائت کرده اند.

ابو علی گوید: توجیه در قرائت اول این است که لفظ (اصطفی) خبر باشد، یعنی از دروغشان این است که می گویند: (خداوند دختران را برگزیده است) پس در نظر آنان این چنین است، چنان که خداوند می گوید: (ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ)، «بچش که همانا تو عزیز و گرامی هستی - دخان - ۴۹» که در این آیه منظور این است که ای پیغمبر تو در نزد خودت عزیز و گرامی هستی. و جایز است که (اصطفی البنات) از (ولد الله) بدل باشد زیرا ولادت و اتخاذ آنها مانند اصطفاء و برگزیدن آنها می باشد پس جمله (اصطفی) بدل از مثال سابق می باشد. و ممکن است که جمله (اصطفی البنات) تفسیر از (و انهم لکاذبون) باشد و ممکن است که جمله (اصطفی) متعلق به (يقولون) باشد که حرف عطف ساقط شده است مانند: (سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةً رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ) «به زودی گویند سه تا بودند چهارم شان سگ آنان بود».

کهف - ۲۲».

و توجیه در قرائت دوم این است که کلمه (اصطفی) بر اساس نکوهش و توییح باشد چنان که خداوند گوید: (أَمْ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ) «یا بگرفت از آنچه آفرید دختران را - زخرف - ۱۶» که در چنین مواردی منظور از کلام،

ص: ۵۲

استفهام بر اساس نکوهش است.

تفسیر

خداوند دوباره سخن خود را متوجه رد مشرکان عرب کرده و فرمود:

فَاسْتَفْتِهِمْ

(پس استفتاء کن از ایشان) یعنی پیرس و طلب کن از ایشان درباره این قصه.

أَلِرَّبُّكَ الْبَنَاتُ وَ لَهُمُ الْبُنُونَ

(آیا بر پروردگار تو است دختران و برای ایشان است پسران) یعنی چگونه دختران را به خدا نسبت داده و پسران را برای خود انتخاب کردید؟ چه اینکه مشرکان می گفتند که فرشتگان دختران خداوند می باشند البته عقیده نداشتند که خداوند آنها را زاده است بلکه آنان را به عنوان دختر برای خداوند انتخاب کرده بودند.

أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا

(یا آفریدیم فرشتگان را مادگانی) مقصود این است که: بلکه آنها را ماده گانی آفریدیم.

وَهُمْ شَاهِدُونَ

(و آنان بودند شاهدان) یعنی آیا آنان شاهد بودند که ما آنها را ماده گانی و زنانی قرار دادیم، پس اگر حاضر نبودند چگونه دانستند که فرشتگان زن می باشند.

سپس خداوند از دروغ آنان خبر داده و می گوید:

أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ وَلَدَ اللَّهُ

(آگاه باش که ایشان از دروغشان می گویند خداوند زاده است) چون گمان می کنند که فرشتگان دختران خدا هستند.

وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ

(و همانا ایشان دروغگویانند) در گفتارشان که أَصِیْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَی الْبَنینَ (برگزید پسران را بر دختران) در لفظ (اصطفی) همزه استفهام بر همزه وصل داخل شده و آن را ساقط کرده است مانند قول «ذی الرمه»:

استحدث الركب من اشیائهم خبرا

ام راجع القلب من اطرابه طرب

مقصود این است چگونه خداوند چیز پست را بر چیز برتر بر می گزیند در حالی که او مالک حکیم است.

سپس خداوند آنان را نکوهش کرده و می فرماید:

مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ

(پس گفت چیست شما را چگونه حکم می کنید که دختران را برای خدا و پسران را برای خود می پسندید.

أَفَلَا تَذَكَّرُونَ

(آیا یاد آور نمی شوید) یعنی آیا پند نمی گیرید که از این سخن دست بکشید؟.

أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُّبِينٌ

(یا برای شما دلیل آشکاری است) یعنی حجت بیینی بر آنچه که می گوئید و ادعا می کنید. و همه این سخنان استفهام انکاری می باشد.

فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ

(پس بیاورید کتابتان را اگر راستگویان هستید) یعنی اگر راست می گوئید آن چه را که ادعا دارید بیاورید کتابی را که حجتی برای شما در آن باشد و مراد این است که دلیلی از طریق عقل ارائه دهید نه از جهت سمع.

وَ جَعَلُوا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْجِنَّهٖ نَسَبًا

(و قرار دادند میان او و میان پریان نسبی) در معنی این جمله اختلاف شده که اکنون توجه می کنید:

۱- مراد از جمله فوق قول زنادقه و ملحدان است که خداوند و پریان با هم برادرند و خداوند خیر و حیوانات مفید را آفریده. و شیطان تاریکی و پلیدی و حیوانات مضر را آفریده است و این قول «کلبی» و «عطیه» است.

۲- مراد قول مشرکان است که فرشتگان دختران خداوند هستند و به (جن) و پری نامیده شده اند چون از دیده ها مستور و ناپیدا می باشند.

و این قول «مجاهد» و «قتاده» و «جبائی» است.

۳- مراد این است که خداوند با پریان خویشی کرده و فرشتگان حادث شده اند، منزّه و دور است خداوند از این سخن!

۴-مراد این است که مشرکان شیطان را در عبادت خداوند شریک قرار داده اند و این همان نسبی است که میان خداوند و پریان قرار داده اند.

و این قول «حسن» است.

وَلَقَدْ عَلِمْتِ الْجِنَّةَ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ

(و به حقیقت دانستند پریان که همانا ایشان احضار شدگانند) یعنی فرشتگان دانستند آنان که این سخنان را می-گویند روز قیامت برای عذاب احضار می گردند. و این نظر «سدی» است.

برخی گفته اند مقصود این است که: جئیان دانستند که روز قیامت احضار شوند برای عذاب آنان که ایشان را به عنوان نسبت با خداوند خواندند.

سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ

(منزه است خداوند از آن چه وصف می کنند) خداوند سبحان خود را منزّه و دور کرده از آن چه او را وصف کرده و به او نسبت می دهند.

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ

(مگر بندگان خداوند خالص شوندگان) خداوند بندگان خالص خود را و وصف کردن آنها را از میان کافران و آنچه سزاوار نیست و درباره خدا می گویند جدا و مستثنی گردانده است .

ص: ۵۵

اشاره

فَإِنكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ (۱۶۱) مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ (۱۶۲) إِلَّا مَنْ هُوَ صَالِ الْجَحِيمِ (۱۶۳) وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ (۱۶۴) وَإِنَّا لَنَحْنُ
 الصَّافُونَ (۱۶۵) وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ (۱۶۶) وَإِن كَانُوا لَيَقُولُونَ (۱۶۷) لَوْ أَنَّ عِنْدَنَا ذِكْرًا مِنَ الْأَوَّلِينَ (۱۶۸) لَكُنَّا عِبَادَ اللَّهِ
 الْمُخْلِصِينَ (۱۶۹) فَكَفَرُوا بِهِ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۱۷۰)

[ترجمه]

پس همانا شما و آنچه می پرستید. نیستید شما بر آن به فریب دهندگان.

مگر آن را که چشنده دوزخ است. و نیست از ما مگر آن که برای اوست مقامی معین. و همانا ما هر آینه صف کشندگانیم. و همانا ما هر آینه تسبیح کنندگانیم.

و اگر چه بودند می گفتند. اگر در نزد ما ذکری بود از پیشینیان. هر آینه بودیم بندگان مخلص خداوند. پس کافر شدند به آن پس زود است که بدانند.

قرائت

صال الجحیم- بر خلاف اکثریت «حسن» کلمه (صال) را به ضم (لام) قرائت کرده است.

«ابن جنی» گوید: «ابو علی» قرائت فوق را به این نحو توجیه کرده که:

(لام) برای تخفیف حذف شده و (لام) به ضمه، اعراب داده شده است.

شرح لغات:

فاتن- کسی را گویند که با آرایش خود بسوی گمراهی بخواند و اصل لغت (فتنه) از باب (فتنت الذهب بالنار) است که به معنی: خارج کردم طلا را و بصورت خالص در آوردم می باشد.

صالی- به معنی: ملازم آتش است که در آن می سوزد و (مصطلی) کسی را گویند که به آتش گرم شود و یا چیزی که به آتش گرم کند، و لذا صلاه گویند به خاطر این که لازمه آن دعا می باشد و (مصلی) آن را گویند که پس از شخص سابق آمده باشد چه اینکه ملازم اثر او می باشد.

تفسیر:

و اکنون خداوند کافران را مخاطب ساخته و فرماید:

فَإِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ

(پس همانا شما و آن چه می پرستید) محل (ما) منصوب بوده چون عطف به (کم) می باشد و مقصود چنین است: ای گروه کافران و آن که او را می پرستید.

مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ إِلَّا مَنْ هُوَ صَالِ الْجَحِيمِ

(نیستید شما بر آن فریب دهندگان مگر آن را که چشنده دوزخ است) در این که ضمیر (ها) در کلمه (علیه) به کجا رجوع می کند دو قول وجود دارد:

۱- قول اول این است که ضمیر (ها) به کلمه (ما تعبدون) عود میکند و تقدیر چنین است: شما و آن که عبادت می کنید نمی توانید احدی را گمراه کنید مگر آن را که دوزخ را بچشد و به علت بدی عملش در آتش بسوزد.

برخی گفته اند: شما نمی توانید کسی را گمراه کنید مگر آن را که در علم خدا گذشته که وی کافر شده و عذاب آتش را خواهد چشید.

۲- قول دوم این است که: ضمیر (ها) در کلمه (علیه) به (الله) بر-

می گردد و مقصود چنین می شود که: شما بر علیه خداوند نمی توانید گمراه کنید مگر آن را که چشده دوزخ است، چنان که گفته می شود هلاک کننده ای نمی تواند کسی را بر خدا هلاک کند، و فلانی سود می کند بر فلانی و ضرر می دهد بر فلانی.

وَ مَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ

(و نیست از ما مگر برای اوست مقام معلومی) این سخن «جبرئیل» به پیغمبر (ص) است و برخی گفته اند: این سخن، گفتار فرشتگان است و در این صورت چیزی در تقدیر است که مقصود چنین می باشد: نیست از ما گروه فرشتگان فرشته ای، مگر برای اوست مقام معینی در آسمانها که خدا را در آن عبادت می کند.

برخی گفته اند منظور از (مقام معلوم) اندازه معینی می باشد که در آن، از امر و دستور خداوند تجاوز نمی کند چنان که صاحب مقام از مقام معین خود تجاوز نمی کند.

پس چگونه جایز است عبادت شود آن که به این صفت بوده و بنده آفریده شده می باشد.

وَ إِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ

(و همانا ما صف کشندگانیم) در حول عرش و منتظر امر و نهی خداوند هستیم.

و برخی گفته اند: ما ایستاده و برای نماز صف کشنده گانیم. «کلبی» گوید: صفهای فرشتگان در آسمان مانند صفهای مردم است در زمین.

«جبائی» گوید: کشندگانیم با بال های خود برای این که خدایمان را تسبیح و عبادت کنیم.

وَ إِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ

(و همانا ما تسبیح کنندگانیم) یعنی نماز گزارده و منزله میداریم خداوند را از آن چه لایق او نمی باشد، و لذا گفته می شود:

(فرغت من سبحتی) یعنی از نماز خودم فارغ شدم، چه این که در نماز تسبیح کرده میشود خداوند متعال و تعظیم می گردد. و (مسبحون) عبارتند از

کسانی که بر اساس تعظیم خداوند می گویند: سبحان الله.

وَإِنْ كَانُوا لَيَقُولُونَ

(و اگر چه بودند می گفتند) کلمه (ان) در این آیه، مخفف از منقل است چه این که (لام) بر سر خبر آن در آمده است و مقصود چنین است: بدرستی که این کافران یعنی اهل «مکه» می گفتند:

لَوْ أَنَّ عِنْدَنَا ذِكْرًا

(اگر همانا نزد ما ذکری بود) کتابی بود مِنَ الْأَوَّلِينَ (از اولین) یعنی از کتابهای پیشینان که بر پیامبرانشان نازل شده بود.

و برخی گفته مراد از (ذکر) علم می باشد، در اینجا علم به عنوان (ذکر) یاد شده چون یکی از اسباب علم، ذکر می باشد.

لَكِنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ

(هر آینه بودیم بندگان مخلص خداوند) آنان که عبادت را خالص برای خداوند انجام می دهند.

پس کافران، عدم اطلاع خود از اخبار پیشینان را بهانه ای برای امتناع از ایمان قرار داده اند.

فَكَفَرُوا بِهِ

(پس کافر شدند به آن) در کلام فوق چیزی در تقدیر است و مقصود چنین می باشد: چون قرآن به ایشان آمد به آن کافر شدند.

فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ

(پس زود باشد که دانند) عاقبت کفر خود را و این هشدار بر آنان است .

اشاره

وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ (۱۷۱) إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ (۱۷۲) وَإِنَّ جُنُدَنَا لَهُمُ الْعَالِيُونَ (۱۷۳) فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ (۱۷۴) وَأَبْصُرُهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ (۱۷۵) أَفَبِعَدَابِنَا يُسْتَعْجِلُونَ (۱۷۶) فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنذَرِينَ (۱۷۷) وَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ (۱۷۸) وَأَبْصُرْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ (۱۷۹) سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعَزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ (۱۸۰) وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ (۱۸۱) وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۸۲)

ترجمه:

و هر آینه به حقیقت سبقت گرفت کلمه ما به بندگان مرسل ما. بدرستی که آنان همانا ایشانند یاری شدگان. و بدرستی که لشکریان ما همانا ایشانند غلبه کنندگان. پس روی گردان از ایشان تا هنگامی. و بنگر به ایشان پس به زودی می نگرند. پس آیا به عذاب ما عجله می کنند. پس گاهی که نازل شد به ساحت ایشان، پس بد باشد بامداد بیم شدگان. و روی بگردان از ایشان تا هنگامی. و بنگر بزودی بنگرند. منزله است پروردگارت، پروردگار عزت از آنچه وصف می کنند. و سلام بر مرسلان. و ستایش مر خداوند را پروردگار جهانیان.

اینکه خداوند قسم یاد کرده و می گوید:

وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ

(و هر آینه به حقیقت سبقت گرفت کلمه ما بر بندگان مرسل ما) یعنی سبقت گرفت وعده ما بر بندگانی که به سوی خلق فرستادیمشان.

إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ

(بدرستی که ایشان همانا یاری شدگانند) یعنی با قهر و غلبه و حجت‌های ظاهر بر دشمنانشان در دنیا و آخرت یاری شوند.

و برخی گفته اند: سبقت گرفت کلمه ما به سعادت بر ایشان و سپس شروع کرده و فرمود: همانا رسولان، ایشانند یاری شدگان. لفظ لام در (لهم) برای تأکید است.

گفته شده که منظور از (کلمه) این جمله است که خداوند می گوید: (كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي)، «نوشت خدا که پیروز می شوم من و رسولانم-مجادله -۲۱» و این که خداوند کلمه را به جای یک جمله به کار برده به این جهت است که معانی بعضی از این جمله با معانی دیگرش پیوسته و به صورت یک خبر و یک قصه در آمده است.

«حسن» گوید: مراد از نصرت در این آیه، یاری در جنگ است چه این که هیچ پیغمبری تا کنون در جنگ مغلوب نگشته که کشته شود و کشته شدن آنان یا از راه نیرنگ و یا از راه دیگری غیر از جنگ بوده است و اگر پیغمبری بمیرد و غالب نشود مسلماً پس از او قومش بر دشمن غلبه می کنند پس در این صورت نصرت او عبارت از نصرت قوم او می باشد.

سدی گفته است: مراد از نصرت، یاری و نصرت در دلیل و حجت است.

وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ

(و بدرستی که لشکریان ما همانا ایشانند غلبه کنندگان)

خداوند مؤمنان را به خود نسبت داده و آنان را به عنوان لشکریان خود ستوده است تا به آنان تشریف قائل شده و یادشان را بلند بدارد چه این که آنان به یاری دین خدا برخاستند.

و برخی گفته اند معنی چنین است: رسولان ما یاری شدگانند زیرا که آنان لشکریان ما بوده و لشکریان ما پیروزمندان هستند که به کافران گاهی با حجت و برهان غلبه می کنند و گاهی با نیرو و قدرت پیروز می شوند. سپس خداوند به پیامبر خود می فرماید:

فَتَوَلَّ عَنْهُمْ

(پس روی بگردان از ایشان) یعنی از این کافران اعراض کن [□] حَتَّى حِينٍ (تا هنگامی) یعنی تا وقتی که تو را امر به قتال آنها کنم در روز بدر و این قول «مجاهد و سدی» است.

و گفته شده است: تا روز مرگ. و این سخن «ابن عباس و قتاده» است. و نیز گفته اند: تا روز قیامت. و باز گفته شده: تا انقضای مدت مهلت.

وَ أَبْصَرُهُمْ فَسَوَفَ يُبْصِرُونَ

(و بنگر به ایشان به زودی می نگرند) یعنی نظر کن و بنگر چگونه امر خدا را ضایع و تباه کردند و بزودی خواهند دید عذاب را. و این سخن «ابن زید» است.

نظر دیگر این است که: بنگر به ایشان زمانی که عذاب بر آنان نازل شود پس بزودی خواهند دید.

و باز گفته شده: حال آنان را با قلب خود بنگر، پس بزودی حال خود را عینا در روز قیامت خواهند دید. و در این سخن اخبار به غیب است، چه این که خداوند پیامبر خود را به پیروزی و نصرت وعده داده است پس خبر با مخبر موافق می باشد گویا که کافران گفتند عذاب خدا کی خواهد بود، پس خداوند این آیه را نازل کرد:

أَفِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ □ □

(پس آیا به عذاب ما شتاب می کنید) یعنی به

زود فرا رسیدن عذاب ما را طلب می کنید.

فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنذَرِينَ

(پس زمانی که نازل شود بساحت ایشان پس بد باشد بامداد بیم شدگان) یعنی چون به آستانه و فضای وسیع خانه ایشان عذاب نازل شود.

عادت عرب این بود که به هنگام بامداد به خانه دشمن برای غارت یورش می آوردند و خداوند نیز اقوام و ملل را هنگام صبح دچار عذاب میکرده است و آیه فوق نیز بر اساس عادت مردم گفته شده است و خداوند می فرماید:

□ (ان موعدهم الصبح أليس الصبح بقريب)، «همانا وعده ایشان صبح است آیا صبح نزدیک نیست؟-هود-۸۱» وَ تَوَلَّى عَنْهُمْ حَتَّى حِينٍ وَ أَبْصِرْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ (و روی گردان از ایشان تا هنگامی و بنگر پس بزودی می نگرند) تفسیر این آیه گذشت و این که این جملات تکرار شده بجهت تأکید است، و شاید یکی از این آیات راجع به عذاب دنیا و دیگری راجع به عذاب آخرت می باشد. یعنی در کار خود با بصیرت باش که ایشان نیز به زودی در کار خود بصیرت پیدا می کنند هنگامی که این بصیرت ایشان را سودی ندهد.

سپس خداوند خود را از آنچه وصف می کند و بهتان میگویند منزه کرده و می فرماید:

سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ

(منزه است پروردگارت، پروردگار عزت از آن چه وصف می کنند) یعنی منزه است خداوندت و پروردگارت که مالک عزت است، عزیز می کند از پیامبران و اولیاء آنکه را بخواهد، کسی مالک عزت دادن به کسی غیر از خداوند نمی باشد، پس منزه است خداوند از آنچه وصف می کنند که لایق او نیست، که می گفتند خداوند اولاد و شریک اتخاذ کرده است.

□ وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ

(و سلام بر مرسلان) یعنی سلامت و امان باشد برای انبیاء از این که دشمنانشان بر آنان پیروز شوند.

و برخی گفته اند که: لفظ (سلام) به صورت خیر بوده ولی به معنی امر می باشد و مقصود چنین است: سلام کنید بر ایشان همگی و میان آنان فرق نگذارید.

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

(و ستایش خدا راست پروردگار جهانیان) یعنی ستایش کنید خداوند را که او مالک جهانیان و خالق و منعم آنان است و خالص کنید سپاس و ستایش را برای خداوند و شریکی برای او قرار ندهید که نعمتها همه از اوست.

«اصبغ بن نباته» از «علی» (ع) و مرفوعاً از «پیغمبر» (ص) نقل کرده که فرمود: هر که بخوهد در روز قیامت پیمانۀ اجرش کامل و بهتر باشد پس آخرین گفتارش در مجلس باید این باشد که بگوید:

(سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ)

«کوفیان» این سوره را هشتاد و هشت و «حجازیان»، «بصریان» و «شامیان» هشتاد و شش آیه دانسته و تنها «ایوب بن متوکل» این سوره را هشتاد و پنج آیه گفته است.

فضیلت سوره

«ابی بن کعب» از رسول خدا (ص) نقل کرده که فرمود:

هر که سوره (ص) را بخواند خداوند به وزن هر کوهی که برای «داود» (ع) مسخر کرده بود به او از حسنات پاداش دهد و او را نگه دارد از اصرار ورزیدن به گناه کوچک و بزرگ.

«عیاشی» به اسناد خود از «حضرت باقر» (ع) نقل کرده که فرمود: هر که بخواند سوره (ص) را در شب جمعه داده می شود به او خیر دنیا و آخرت که به هیچ کس جز پیامبر مرسل و فرشته مقرب داده نشود و خداوند او را به بهشت داخل می کند و نیز داخل کند آن را که او دوست داشته باشد از اهل بیت خود حتی خادم او را، اگر چه در ردیف خانواده او نباشد و ایمن گرداند خداوند او را از بی تابی بزرگ روز قیامت

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ (۱) بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزِّهِ وَشِقَاقِي (۲) كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ فَنَادَوا
وَلَا تَحِثُّ يَوْمَئِذٍ هَتَفَاتِهِمْ (۳) وَاعْتَبِرُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَ قَالِ الْكَاْفِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ (۴) أَلَمْ نَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا
لَشَيْءٌ عَجَبٌ (۵)

ترجمه:

ص، و سوگند به قرآن صاحب ذکر. بلکه آنان که کافر شدند در سرکشی و ستیزند. بسا هلاک کردیم پیش از ایشان از
قرنی، پس ندا کردند و نبود هنگام گریز. و عجب داشتند که بیایدشان بیم دهنده ای از ایشان و گویند کافران، این جادوگر و
دروغگوست. آیا خدایان را خدای واحدی قرار داد همانا این است چیز شگفت.

قرائت

ص- در میان قرائت های قلیل، قرائت «ابی بن کعب» و «ابن ابی اسحاق» است که (صاد) را به کسر (دال) خوانده اند و توجیه در
قرائت ایشان به دو وجه است، اول این که کسره (دال) به جهت (التقاء ساکنین) است، دوم این که (صاد) را از (مصاداه) بگیریم و
آن به معنی (معارضه)

است، یعنی قرآن را به عمل خود عرضه کن.

قرائت دوم نظر «ثقفی» بوده که (صاد) را به فتح (دال) خوانده است و توجیه آن نیز بر دو گونه است اول این که فتحه اخف از کسره است و دوم این که (صاد) علم باشد بر سوره و غیر منصرف باشد.

قرائت سوم که قرائت مورد انتخاب است به وقف (صاد) می باشد چون (صاد) از حروف هجاء بوده و لازمه آن وقف است.

عجاب- این کلمه با تشدید به معنی زیاده روی در تعجب است که مرحله اول (عجیب)، مرحله دوم (عجاب) به تخفیف و مرحله سوم از نظر شدت (عجاب) به تشدید می باشد.

شقاق- به معنی خلاف است و اصل این کلمه از قرار گرفتن یکی از دو فرقه در جانبی و سمتی می باشد، گفته می شود، فلانی شق عصای اجتماع می کند یعنی به خلاف ایشان کار می کند.

مناص- این کلمه از (نوص) بوده و به معنی تأخر است و در مقابل آن (بوص) بوده که به معنی تقدم می باشد.

اعراب

وَ الْقُرْآنِ

-حرف (واو) قسم بوده و جواب آن را چند گونه دانسته اند که به ترتیب توجه می کنید:

۱- جواب قسم محذوف بوده و تقدیر چنین باشد (لقد جاء الحق و ظهر الامر) زیرا که حذف در جواب رساتر می باشد چون در این صورت جواب قسم عمومیت داشته و به یک معنی اختصاص پیدا نمی کند.

۲- جواب قسم عبارت از (ص) به معنی (صدق) است که مقصود چنین است (سوگند به قرآن که محمد (ص) راست می گوید) ۳- جواب قسم چیزی است که این جمله جای او را گرفته است (كَمْ أَهْلَكْنَا) و یا چیزی بوده که به جای آن (بَيْلِ الَّذِينَ كَفَرُوا) قرار داده شده

است، گویا که خداوند می گوید: (سوگند به قرآن که امر آن چنان نیست که می گویند) و این دو سخن، اولی از «فراء» و دومی از «قتاده» است.

۴- جواب قسم جمله (كَمْ أَهْلَكْنَا) بوده و (لام) قسم به خاطر طول کلام از سر (کم اهلکنا) حذف شده است چنان که لام در کلام (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى) که باید (لقد...) باشد به خاطر طول کلام حذف شده است. این سخن نادرست است زیرا که (کم) مفعول بوده و لام بر سر مفعول داخل نمی شود.

۵- جواب قسم در آخر سوره این جمله است (إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ) ولی توجه می کنید که جواب از خود قسم بسیار دور می باشد.

وَلَا تَحِينَ مَنَاصٍ

-در این جمله دو قول است:

اول- «زجاج» گوید: (تا) به (لا-) متصل بوده و (لات) به معنی (لیس) است، در این صورت (حین) منصوب و خبر (لیس) می باشد که اسم آن در تقدیر بوده و (الوقت) می باشد، و یا خبر در تقدیر بوده و (حین) مرفوع و اسم (لیس) است.

کسانی که وقف به (تاء) کرده درست گفته اند به خلاف آنان که (لا ت) را به صورت (لامه) به (ه) وقف کرده اند، زیرا که این (تاء) مانند (تاء) در فعل (ذهبت) می باشد و یا (تاء) در حرف چون (رأیت زیدا ثمت عمروا) «اخفش» گوید: لا ت حین مناص، مانند (لا رجل فی الدار) می باشد دوم- این که (تاء) متصل به (حین) است، چنان که شاعر گوید:

العاطفین تحین ما من عاطف

والمطعمین زمان ما من مطعم

شأن نزول

مفسران گفته اند: اشراف «قریش» که بیست و پنج نفر بودند و «ولید ابن مغیره» که بزرگتر از ایشان بود، و «ابو جهل» و «ابی بن خلف» و «امیه ابن خلف» و «عتبه» و «شیبیه» پسران «ربیع» و «نصر بن حارث» که همه از اشراف قریش بودند به نزد «ابو طالب» آمدند و گفتند: تو پیر و بزرگ ما

هستی! پیش تو آمدیم تا میان ما و پسر برادرت قضاوت کنی چه این که او به خدایان ما ناسزا گفته و مقاصد ما را به باد مسخره گرفته است، پس «ابو طالب» حضرت محمد(ص) را طلبید و گفت ای پسر برادرم! این مردم از تو پرسش می کنند، محمد(ص) گفت چه می گویند؟ قریش گفتند تو ما را و خدایان ما را رها کن و ما هم تو و خدایت را رها می کنیم! حضرت رسول(ص) فرمود: آیا یک کلمه می بخشید و می گوئید که مالک عرب و عجم گردید؟ گفتند ما ده برابر آن کلمه را به تو می دهیم! حضرت فرمود: بگوئید (لا اله الا الله) چون قریش این سخن را شنیدند همگی برخاسته و گفتند: آیا قرار می دهد خدایان ما را یک خدا؟! پس بدین مناسبت این آیات نازل شد.

روایت شده که پیغمبر پس از اطلاع از گفتار قریش گفت ای عمو! اگر خورشید در دست راست من قرار داده شود و ماه در دست چپ من، هرگز سخن خود را ترک نمی کنم یا آن را نافذ ساخته و یا کشته شوم! «ابو طالب» گفت: برو به تعقیب کار خود هرگز تو را تنها نخواهم گذاشت.

تفسیر:

ص

-در لفظ(ص) اختلاف شده برخی گفته اند این لفظ نام سوره است و اقوال دیگری نیز وجود دارد که ما در اول سوره «بقره» یاد آور شدیم.

«ابن عباس» گوید: لفظ(ص) یکی از نامهای خداوند است که به آن سوگند خورده است و این نظر از «امام صادق(ع)» نیز روایت شده است.

«ضحاک» گوید: لفظ(ص) به معنی(صدق) می باشد.

«قتاده» گوید: لفظ(ص) یکی از نامهای قرآن است بنا بر این جایز است که محلا- منصوب باشد چون با حذف حرف قسم- منصوب به(نزع خافض) خواهد بود. و نیز جایز است که مرفوع باشد به این که خبر بوده و مبتداء محذوف بوده که(هذه) باشد و این نظر کسی است که(ص) را نام قرآن می داند.

ص: ۶۹

(و قرآن صاحب ذکر) یعنی صاحب شرف. از ابن عباس. و واضح کننده این سخن قول خداوند است که می گوید: (إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَ لِقَوْمِكَ)، «همانا آن ذکر برای تو و برای قومت می باشد- زخرف-۴۴» و برخی گفته اند معنی (ذی الذِّکْرِ) یعنی صاحب بیانی که موّدی به حق و هدایت کننده ای به سوی رشد باشد، زیرا در چنین کتابی دلیل هایی ذکر شده است که هر شخصی در آنها تفکر کند مسلماً حق را خواهد شناخت هم از طریق عقل و هم از طریق شرع.

«قتاده» گوید: (ذی الذکر) بمعنی صاحب تذکر است که موجب تذکر خوانندگان می شود.

و «جبائی» گفته مراد از (ذی الذکر) کتابی است که دارای ذکر خداوند و توحیدش و نامهای نیکویش و صفات برترش، و ذکر پیامبران، و اخبار امتها، و ذکر بعث و نشر و ذکر احکام و آن چه مکلف از احکام و دستورات احتیاج دارد، باشد، و مؤید این نظر قول خداوند است که می فرماید: (مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ)، «فرو نگذاریم در کتاب چیزی را- انعام-۳۸».

بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا

(بلکه آنان که کافر شدند) از اهل مکه فی عزه (در سرکشی) یعنی در تکبر از حق و حمیت جاهلیت هستند.

و این سخن «قتاده» است. و بر این سخن دلالت می کند آیه دیگری در قرآن که: (أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ)، «بگیردش عزت به گناه- بقره-۲۰۶».

و برخی گفته: (فی عِزِّهِ) یعنی در مالکیت و اقتدار و قوتی که خداوند به آنان داده است می باشند.

وَ شِقَاقِ

(و خلاف) یعنی هستند ایشان در عداوت و معصیت و اختلاف زیرا که آنان از متابعت تو سرپیچی کرده و به مخالفت تو می پردازند. سپس خداوند آنان را ترسانده و گوید:

كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَوْمٍ

(ای بسا هلاک کردیم پیش از ایشان از

مردم روزگار) به این که رسولان را تکذیب کردند.

فَنَادُوا

(پس ندا کردند) هنگام وقوع عذاب و استغاثه نمودند وَ لَاتَ حِينٍ مِّنَاصٍ (و نبود هنگام گریز) یعنی زمانی نبود که نجات یابند و نادیده گرفته شوند.

و برخی گفته اند: نبود هنگام ندایی که نجات بخش باشد.

«قتاده» گوید: یعنی ندا کردند هنگامی که وقت ندا نبود.

وَ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ

(و عجب می کردند که بیایدشان ترساننده ای از جانب خودشان) یعنی شگفت داشتند که پیامبری از جانب خودشان مبعوث شود که از طرف خداوند مأموریت داشته و ترساننده باشد که ایشان را از معاصی بر حذر داشته و از آتش بترساند.

وَ قَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ

(و گویند کافران این جادوگر دروغگو است) با این که خود را رسول خداوند می داند.

أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا

(آیا قرار داد خدایان را خدای واحدی) این جمله، استفهام انکاری و سخن اعجاب آمیز است، و به این جهت است که پیامبر اکرم (ص) عبادت خدایان ایشان را در مقابل عبادت خداوند باطل کرده بود و آنان را به عبادت خداوند یکتا دعوت می کرد و لذا ایشان تعجب می کردند از این سخن، و می گفتند: چگونه برای ما یک خدا قرار داد پس از آن که خدایان متعددی را عبادت می کردیم.

إِنَّ هَذَا

(بدرستی که این) که محمد (ص) می گوید: خداوند یکی است.

لشیء عجاب (چیز شگفتی است) و بسیار تعجب آور است .

اشاره

وَإِنطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنِ امشُوا وَاصْبِرُوا عَلَيَّ آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ (۶) مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمَلَأِ الْآخِرِهِ إِن هَذَا إِلَّا خِطَابٌ (۷)
 أُنزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي بَلْ لَمَّا يَدُوقُوا عَذَابِ (۸) أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ (۹)
 أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَلْيَزْتَقُوا فِي الْأَسْبَابِ (۱۰)

ترجمه:

و رفتند گروهی از ایشان که بروید و صبر کنید بر خدایان خویش، همانا این چیز است خواست شده. ما نشنیده ایم این را در ملت آخر، نیست این مگر دروغ ساختنی. آیا نازل شده است بر او ذکر از میان ما، بلکه ایشان در شک هستند از ذکر من، بلکه هنوز نچشیده اند عذاب مرا. یا که در نزد ایشان خزینه های رحمت پروردگارت بود که عزیز و بخشاینده است. یا برای ایشان است ملک آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است؟، پس بالا روند در اسباب.

شرح لغات:

انطلاق-به آسانی راه رفتن را گویند و لذا گفته می شود:(طلاقه الوجه)یعنی خوشرویی و(طلاقه الخلق)یعنی خوش خویی

اختلاق- این کلمه با(افتراء)از نظر مقصود یکسان است.

ارتقاء- به معنی صعود به بلندی با طی درجات می باشد اسباب- جمع سبب است، و فرق میان(سبب)و(علت)در اصطلاح متکلمان آن است که(علت)ذاتا موجب چیزی و(سبب)صفتا موجب چیزی می باشد.

اعراب

أَنْ أَمْشُوا

- کلمه(ان)در اینجا به معنی(مفسره است)که معنی چنین می شود(این که بروید).و«زجاج»گوید:تقدیر چنین است(بان امشوا)به این که به این سخن بروید.

تفسیر:

وَ انْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ

(و رفتند گروهی از ایشان)این سخن پایان حکایت کافران است که قبلا یاد آوری شد، و اکنون بزرگان و اشراف ایشان می روند تا بگویند:

أَنْ أَمْشُوا

(که بروید)یعنی برخی به برخ دیگرشان گفتند:بروید وَ اصْبِرُوا عَلٰی آلِهَتِكُمْ (و صبر کنید بر خدایان خویش)یعنی ایشان از مجلس«ابو طالب»خارج شده و می گفتند:ثابت باشید بر خدایانتان و بر دین خود صبر کنید و در راه آن مشقات را تحمل کنید، گفته اند که گوینده این سخن«عقبه بن ابی معیط»بود.

إِنَّ هَذَا

(بدرستی که این)که از زیاد شدن اصحاب«محمد»(ص) مشاهده می کنیم:

لَشَيْءٍ يَّرَادُ

(چیزیست که اراده شده)یعنی کاری است که بر ما اراده و خواسته شده است.

برخی گفته اند مقصود این است که:این فساد در زمین است که بزودی نابود شده و خلاص خواهیم شد.

و نیز گفته شده که: این امری است که برای از میان رفتن نعمت و نزول شدت بما وارد شده است، چه این که اعتقاد داشتند اگر در عبادت بت ها و خدایانشان کوتاهی و متارکه کنند، قحط و شدت بر ایشان نازل می شود.

و نیز خداوند از قول ایشان نقل می کند که گفتند:

مَا سَمِعْنَا بِهَذَا

□
(نشینده ایم به این) که بخواند «محمد» (ص) ما را به سوی توحید و این که غیر از (الله) را ترک کنیم! فِي الْمَلَّةِ الْآخِرَةِ (در ملت آخر) «ابن عباس» گوید: منظورشان «نصرانیان» است که آخرین ملتها بودند و گوید: که نصرانیان اهل توحید نبودند چه این که می گفتند خداوند (سومین سه گانه است) برخی گفته اند: منظور از ملت آخر خود «قریش» می باشد، یعنی این سخن را از ملت این زمان نشینده ایم. و این نظر «مجاهد و قتاده» است.

«حسن» گوید: یعنی ما نشینده ایم در آخر الزمان چنین چیزی بوجود خواهد آمد.

إِنْ هَذَا

□
(نیست این) که محمد (ص) می گوید، إِلَّا- اِخْتِلَاقٌ (مگر دروغ ساختنی) سپس کافران منکر می شوند که از میان ایشان تنها محمد (ص) به نزول قرآن و نبوت اختصاص داشته باشد و می گویند:

أَأُنزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا

(آیا نازل شده است ذکر بر او از میان ما) یعنی چگونه قرآن بر محمد نازل شده در حالی که از نظر سن و سال از ما بزرگتر نیست و از حیث شرف از ما برتر نمی باشد.

بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي

(بلکه ایشان در شک هستند از ذکر من) یعنی ایشان را بر این سخن و این که مگر این که شک می کنند در ذکر من که به رسولم نازل کرده ام

بَلْ لَمَّا يَدُوقُوا عَذَابِ

(بلکه هنوز نچشیده اند عذاب مرا) و این سخن، هشدار است بر ایشان، و مقصود این است که ایشان به زودی عذاب مرا خواهند چشید.

سپس خداوند از انکار نبوت ایشان پاسخ گفته و می فرماید:

أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ

(یا نزد ایشان است خزینه های رحمت پروردگارت) یعنی آیا کلیدهای نبوت و رسالت مگر به دست ایشان است تا هر جا که بخواهند بگذارند؟!، یعنی نبوت به دست ایشان نبوده بلکه به دست خداوند است که:

الْعَزِيزِ

(عزیز) است در ملکش الْوَهَّابِ (بخشاینده) است، یعنی بخششها و عطایای او زیاد بوده و طبق مصالح، به هر که بخواهد می دهد، و از بندگانش هر که را بخواهد به پیامبری انتخاب می کند. و این، مانند قول خداوند است که می فرماید: (وَلَقَدْ اخْتَرْنَا هُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ)، «و همانا به حقیقت برگزیدیم ایشان را با علمی بر جهانیان-دخان-۳۲».

أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا

(یا بر ایشان است ملک آسمانها و زمین و میان آن دو) تا مهیا شده و خداوند را از مرادش مانع شوند!

فَلْيَرْتَفُوا

(پس بالا روند) یعنی اگر چنین ادعایی دارند پس بالا بروند.

فِي الْأَسْبَابِ

(در اسباب) یعنی در درهای آسمان و راههای آن. از «مجاهد و قتاده».

برخی گفته اند: مراد از اسباب حیلها می باشد، یعنی در اسباب رسیدن به آسمانها حیلها کنند تا وحی را بیاورند و آن که می خواهند برای آن.

انتخاب کنند .

اشاره

جُنْدٌ مَا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزَابِ (۱۱) كَذَبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ (۱۲) وَثَمُودُ وَقَوْمُ لُوطٍ وَأَصِيْحَابُ الْأَيْكَةِ أُولَئِكَ الْأَحْزَابُ (۱۳) إِنَّ كُلَّ إِلَّا كَذَبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ عِقَابٌ (۱۴) وَمَا يَنْظُرُ هَؤُلَاءِ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مِمَّا لَهَا مِنْ فُوقٍ (۱۵)

ترجمه:

لشکری اند در آنجا شکست خورده از احزاب. تکذیب کرد پیش از ایشان، قوم نوح و عاد و فرعون صاحب میخها. و ثمود و قوم لوط و اصحاب ایکه ایشانند احزاب. نبودند همه مگر تکذیب کردند رسولان را، پس حق شد عقاب. و نظر نکنند اینان مگر فریاد واحدی را، نیست برای آن رجوعی.

قرائت:

اهل کوفه غیر از «عاصم» (من فواق) با ضمّ خوانده اند و دیگران به فتح خوانده اند، و این دو لغت مانند (قصاص) به فتح و (قصاص) به ضمه می باشد و آن از باب (افاقه) و هوشیاری است و برخی گفته (فواق) به فتح اول به معنی راحتی و به ضم اول به معنی مهلت و انتظار است. و این قول «ابو عبیده» و «فراء» می باشد.

اعراب

جُنْدٌ مَا هُنَالِكَ

-لفظ (ما) زاید است و (جند) مبتداء بوده و خبرش (مهزوم) می باشد و (هنا لک) صفت برای (جند) است.

هنا لك - اشاره به مکان بعید است.

احزاب - جمع حزب و آن به معنی جماعت است.

فواق - به معنی رجوع و بازگشت است.

تفسیر:

خداوند از شکست کافران در جنگ «بدر» حکایت کرده و می گوید:

جُنْدٌ مَا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزَابِ

(لشکری اند آنجا، شکسته خورده از احزاب) «قتاده» گوید: خداوند سبحان در مکه از شکست مشرکان در جنگ خبر داده و تأویل آن در جنگ «بدر» بوقوع پیوسته است، و (هنالك) اشاره به جنگ بدر است، یعنی آنان که این سخن را گفتند از جمله کفاری هستند که با پیغمبران جنگ کرده و شکست می خوردند، و تو ای پیغمبر بر علیه آنان یاری شده و غالب خواهی شد. و ایشان احزابی هستند که در جنگ «خندق» با پیغمبر ما جنگ کردند، و وجه اتصال این جمله به ما قبل خود این است که:

چگونه ایشان می توانند به آسمانها صعود کنند در حالی که از گروه های مختلفی هستند که همواره در مقابل نهضت های انبیاء شکست خورده اند.

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ

(تکذیب کرد پیش از ایشان) یعنی قبل از این کفار:

قَوْمٌ نُوحٍ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ

(قوم نوح و عاد و فرعون صاحب میخها) درباره لفظ (اوتاد) اختلاف شده که اینک توجه می کنید:

۱- «ابن عباس»، «قتاده» و «عطاء» گویند: مراد از میخها بازیچه - هایی بود که فرعون با آنها بازی می کرد.

۲- «سدی»، «ربیع بن انس»، «مقاتل» و «کلبی» گویند: فرعون چون به کسی غضب و خشم می کرد دستها و پاهای او را با میخ به زمین میکوبید و این عذابی بود که او اعمال می کرد.

۳- «ضحاک» گفته است: منظور از (اوتاد) بنیان است، یعنی فرعونى که صاحب بنیان است.

۴- «جائى» و «قتیبى» گویند: مراد از (ذو الاوتاد) صاحب لشکریان و جمعیتهاى بسیار است به معنی این که آنان ملک او را استوار ساخته و امرش را تقویت کنند، آن چنان که میخ چیزى را محکم و ثابت مى کند.

۵- به این جهت (ذو الاوتاد) گفته شده که فرعون دارای لشکریان سیر کننده در زمین و کثرت میخهای خیمه ها بوده است پس به کثرت (اوتاد) تعبیر از کثرت لشکریان شده است.

وَ تَمُودُ

(و تمود) یعنی قوم صالح و قوم لوط و اصحاب النیکه (وَ قَوْمُ لُوطٍ وَ اصْحَابُ الْأَنْبِيَاءِ) و آنان قوم «شعیب» بودند اُولَئِكَ الْأَحْزَابُ (ایشانند احزاب) خداوند چون حال این دروغگویان را بیان کرد به ما تذکر میدهد که مشرکان قریش نیز حزبی از این احزاب مى باشند و مقصود این است که ایشان حقا احزاب شیطان مى باشند.

إِنْ كُلِّ إِلَّا كَذَّبَ الرَّسُلَ

(و نبودند همه مگر تکذیب کردند رسولان را) فَحَقَّ عِقَابٌ (پس حق شد عقاب) یعنی عقاب بر ایشان واجب شد به این که رسولان مرا تکذیب کردند.

وَ مَا يَنْظُرُ

(و ننگرند) یعنی انتظار نبرند هُوَ لِئَ (اینان) یعنی کافران مکه إِلَّا صَيِّحَةً وَاحِدَةً (مگر فریاد واحدی) و ن نفخه اول است در صور مِّنْ لَّهُمْ مِّنْ فَوَاقٍ (نیست بر آن رجوعی) یعنی برای این صیحه، هوشیاری برای رجوع به دنیا نیست. و این سخن از «قتاده» و «سدى» مى باشد و مراد این است که عقوبت امت «محمد» تا روز قیامت تأخیر مى افتد و عقوبت

امتهای دیگر معجلاً در دنیا انجام می شود چنان که خداوند می گوید: (بَلِ السَّاعَةِ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَذْهَبَةٌ وَأَمْرٌ) «بلکه ساعت است وعده ایشان و ساعت است هراسناکتر و تلختر-قمر-۴۶».

«فراء» گوید: زمانی که حیوان بچه خود را شیر دهد تا بچه فارغ و نازل شود این حالت را (افاقه) گویند و این همان لغت (فواق) است، برای کسی که راحت گشته و انتظار استراحت کند گفته می شود و «ابن زید» گوید: فواق به معنی فتور است که به معنی سستی است .

اشاره

وَقَالُوا رَبَّنَا عَجِّلْ لَنَا قِطَّنَا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ (۱۶) اِصْبِرْ عَلَيَّ مَا يَقُولُونَ وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْاَيْدِ اِنَّهُ اَوَّابٌ (۱۷) اِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْاشْرَاقِ (۱۸) وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهٗ اَوَّابٌ (۱۹) وَ شَدَدْنَا مُلْكَهُ وَ اَتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَ فَضَّلَ الْخِطَابَ (۲۰)

ترجمه:

و گفتند پروردگار ما شتاب کن برای ما بهره ما را پیش از روز حساب.

شکیبایی کن بر آن چه می گویند و یاد آور عبد ما داود را که صاحب قدرت بوده و همانا اوست بسیار بازگردنده. همانا ما مسخر کردیم کوه ها را با او تسبیح می کردند به شامگاه و هنگام اشراق. و مرغان را جمع کرده شده بودند همه او را رجوع کننده. و سخت کردیم پادشاهیش را و دادیم به او حکمت و فصل خطاب.

شرح لغات:

قط-به معنی کتاب است و اشتقاق این کلمه از(القط)به معنی قطع می باشد زیرا که به واسطه آن نصیب هر کسی قطع و جدا می شود به آن مقداری که در آن نوشته شده است. و نیز(قط)به معنی نصیب و بهره است. و نیز (قط)به معنی حساب و به معنی جوائز و ارزاق است و لذا درباره خرید و فروش ارزاق و جوائز اختلاف شده و از آن به عنوان(قطوط)یاد کرده اند.

(و گفتند) یعنی این کافران که خداوند و صفشان کرد رَبَّنَا عَجَلْ لَنَا قِطْنًا (پروردگار ما شتاب کن برای ما بهره ما را) یعنی مقدم بدار نصیب ما را از عذاب.

قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ

(پیش از روز حساب) کافران این سخن را بر اساس مسخره از خبر دادن خداوند به عذاب، گفتند. و این گفتار نظر «ابن عباس» و «قتاده» و «مجاهد» است.

«سدی» و «سعید بن جبیر» گویند: خدایا نشان بده به ما حظ و قسمت ما را از نعمت در بهشت تا ایمان بیاوریم.

«ابی العالیه» و «کلبی» و «مقاتل» گفته اند: چون این آیه نازل شد:

﴿أَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشَرِّ مَالٍ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيهٗ﴾، «اما آن که داده شد کتابش به چپش، پس گوید ای کاش داده نمی شدم کتاب خویش را - حاقه - ۲۵».

«قریش» گفتند ای محمد: تو که گمان می کنی کتاب و نامه ما به دست چپ ما داده خواهد شد پس زودتر کتابمان را بده تا آن را بخوانیم. و این سخن از باب مسخره کردن بود که وعید را مسخره کرده و آن را تکذیب می کردند و خداوند به پیامبر خود می گوید:

إِصْبِرْ

(صبر کن) ای محمد و خود را نگه دار عَلَيَّ مَا يَقُولُونَ (بر آن چه می گویند) که تو را تکذیب می کنند، چه اینکه وبال و نتیجه کارشان به خودشان باز می گردد.

وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْاُيُودِ

(و به یاد آور بنده ما داود را که صاحب قدرت بود) که «ابن عباس» و «مجاهد» گفته اند: صاحب نیرو برای عبادت خدا بود که نیمه شب برخاسته و نیمه ای از عمر خود را روزه گرفت، چه این که یک روز افطار کرده و روز دیگر را روزه دار بود و این، صورت سخت روزه داری می باشد.

برخی گفته اند: صاحب نیرو و قوت بر دشمنان و غلبه بر آنان بود چون سنگی را از سنگ انداز خود به سینه کسی پرتاب می کرد از سینه او وارد و از پشت او خارج شده و به دیگری اصابت می کرد و هر دو را هلاک می گردانید.

و نیز گفته شده که: (ذا الاید) به معنی صاحب قدرت عظیم و نعمتهای بزرگ و فراوان می باشد، چه این که در کنار محراب و لشکر گاهش هزاران مرد نیرومند در هر شب می خوابید **إِنَّهُ أَوَّابٌ** (همانا اوست بسیار باز گردنده) یعنی بسیار توبه کننده ای که از هر چیزی که برای خداوند ناپسند باشد رجوع کرده و به سوی آن چه خداوند واجب کرده است باز گردد. و (اَوَّاب) از (آب-یؤب) به معنی (رجع) می باشد. و این سخن از «مجاهد و ابن زید» است. و «سعید» گفته مراد از (اَوَّاب) عبارت از (مسیح) می باشد. و «ابن عباس» گوید:

(اَوَّاب) به معنی اطاعت کننده است.

إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ

(و همانا مسخر کردیم کوه ها را با او تسبیح می کنند) خداوند را، چون داود تسبیح می کند.

احتمال دارد تسبیح جبال به این باشد که خداوند در آنها تسبیح را خلق کرده باشد و یا بنائی را قرار داده باشد که آواز تسبیح از آن خارج شود.

بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ

(به شامگاه و صبحگاه) وَ الطَّيْرِ (و مرغان) یعنی و رام کردیم برای او مرغان را **مَخْشُورَةً** (جمع شده) که به نزد داود جمع شده و با او خدا را تسبیح می کردند.

كُلُّ

(همه) یعنی همه پرندگان و کوه ها **لَهُ أَوَّابٌ** (به سوی او باز گردنده است) یعنی رجوع می کردند به مراد داود و او را در تسبیح اطاعت و تبعیت می کردند.

«جبائی» گوید: مانعی ندارد که خداوند در پرندگان معارفی را

قرار داده باشد که امر و نهی داود را بفهمند، پس اطاعت کنند او را در آنچه که اراده کرده است، اگر چه مکلف نبوده و دارای عقل کامل نباشند.

وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ

(و محکم ساختیم پادشاهیش را) یعنی ملک او را با نگرهبانی و لشکریان و شکوه و زیادی نیرو و افراد فراوان، قوی گردانیدیم.

وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ

(و دادیم او را حکمت) که آن نبوت باشد و یا مصاب بودن در امور و یا علم به خدا و احکام و شرایع خداوند باشد. و این سخن «ابی العالیه» و «جبائی» است.

وَ فَضَلَ الْخِطَابِ

(و خطاب تفصیل دهنده) که آن مسأله حضور شهود و استعمال سوگند است و یا این است که: (مدعی باید بینه بیاورد و منکر باید سوگند بخورد) به این جهت به این امور فصل الخطاب گفته می شود که دشمنی ها و نزاع ها فقط از این امور قطع و انفصال پیدا می کند. و این تفسیر نظر اکثریت مفسران می باشد.

«ابن مسعود»، «حسن»، «قتاده» و «مقاتل» گفته اند: مراد از فصل الخطاب، فهم و علم به قضا و حکومت می باشد.

«بلخی» گفته مراد از تسبیح گفتن جبال با داود، این است که حضرت داود دارای آواز دلنشین و طنین افکن بود و خداوند آواز او را نیکو قرار داده بود و چون «زبور» را با صدای بلند می خواند در کوه ها طنین افکننده و باز بر می گشت و خداوند نیز عکس العمل صدای داود را به عنوان تسبیح آنها یاد کرده است .

اشاره

وَ هِيلَ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَضْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ (۲۱) إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصِيّ مَانَ بَعِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ فَمَاحِكُمْ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَ اهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ (۲۲) إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَ لِي نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفِلْنِيهَا وَ عَزَّنِي فِي الْخِطَابِ (۲۳) قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعْتِكَ إِلَى نَعَاجِهِ وَ إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ قَلِيلٌ مَا هُمْ وَ ظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ رَاكِعًا وَ أَنَابَ (۲۴) فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ وَ إِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَى وَ حُسْنَ مَآبٍ (۲۵)

ترجمه:

و آیا آمد تو را خبر ستیزه کنندگان هنگامی که بالا رفتند بر دیوار پرستشگاه.

زمانی که داخل شدند بر داود پس هراسید از ایشان، گفتند نترس دو تن

ستیزه کننده ایم، بعض ما بر بعض دیگر ستم کرده است، پس میان ما به حق حکم کن و گزاف نگو و هدایت کن ما را به راه راست. به درستی که این برادر من است برای او نود و نه میش و برای من یک میش است، پس گفت واگذار آن را به من و مغلوب کرد مرا در خطاب. گفت به حقیقت تو را ستم کرده است به خواستن میش تو بسوی میشهای خود، و همانا بسیاری از آمیختگان هر آینه ستم میکنند بعضی از ایشان بعض دیگر را، مگر آنان که ایمان آوردند و عمل صالح کردند و اندکی اند ایشان و گمان کرد داود که آزمایش کردیم او را پس درخواست آموزش کرد از پروردگارش و بروی افتاد رکوع کننده و باز گردید. پس این را بر او آموزدیم و همانا برای اوست در نزد ما تقریگاهی و نیکو بازگشتگاه.

قرائت:

تشطط - «ابن ابی رجاء» و «قتاده» کلمه (تشطط) را به فتح (تاء) و ضم (ط) خوانده که از باب (شط - یشط - و یشط) می باشد ولی قرائت مشهور (تشطط) به ضم (تاء) و کسر (ط) می باشد.

نعجه - قرائت «حسن» و «اعرج» به کسر (نون) است و مانند لغت (لقوه) به کسر (لام) می باشد ولی قرائت مشهور به فتح (نون) بوده و هر دو قرائت جایز بوده مانند (شجعه و شجعه) عزنی - «ابی حیات» این کلمه را به تخفیف خوانده و وجهش آن که این کلمه مخفف باشد از (عزّتی) به تشدید که (زای) اول یا دوم برای تخفیف حذف شده باشد ولی قرائت مشهور در این کلمه به تشدید می باشد.

فتناه - «عمر بن الخطاب» این کلمه را به تشدید (تاء) خواند و آن مبالغه است مانند (فعلنا) که با تشدید باشد.

«قتاده» و «ابی عمرو» کلمه (فتناه) را به تخفیف خوانده و توجیه آن چنین است که این فعل تشبیه بوده و دو فاعل آن دو فرشته باشد که برای «داود» آمده بودند.

خصم- مدعی را گویند که حقی را از حقوق از دیگری ادعا کند و این لفظ بر واحد و تثنیه و جمع یکسان اطلاق می شود.

تسور- از ماده (سور) که به معنی دیوار است بوده و گفته می شود (فلان تسور الدار) یعنی از دیوار وارد خانه شد، پس (تسور) از دیوار آمدن را گویند.

محراب- جای اشراف و بزرگان را گویند چه این که با مقام پائین و افراد پست محارب و مخالف است و بدین جهت قبله و جای نماز را محراب گویند.

شطط- یعنی ستم کرد از دخلوا- این جمله بدل از (اذ تسوروا) بوده و نیز گفته اند زمان دخول غیر از زمان (تسور) است.

خصمان- خبر است بر مبتداء محذوف که (نحن) باشد.

قلیل ما هم- (هم) مبتداء و (قلیل) خبر و (ما) زاید است. و ممکن است که (ما) به معنی (الذی) بوده و (هم) مبتداء و خبر آن محذوف باشد و تقدیر چنین باشد (و قلیل الذینهم کذلک)

تفسیر:

اشاره

هنگامی که خداوند از اعطاء حکمت و فصل خطاب به داود سخن گفت به یک نمونه از مخاصمه هایی که نزد او آورده شده است اشاره کرد و فرمود:

وَهَلْ أَتَاكَ

(و آیا آمد تو را) ای محمد (ص) نَبَأُ الْخُصْمِ (خبر مخاصمه کنندگان)، کلمه استفهام در این جمله برای تشویق به شنیدن و ارائه مواردی از نقایص می باشد.

إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ

(زمانی که بالا رفتند بر دیوار پرستشگاه) تا در نماز گاه بر «داود» داخل شدند و این که فعل (تسوروا) به صورت جمع آورده شده با این که فاعل آن دو فرشته بوده است به جهت دو فرقه مخاصمه کننده می باشد

ولی آنان که گفته اند جمع بر دو نفر نیز اطلاق می شود به این آیه تمسک بسته اند ولی جواب آنها در جمله فوق گفته شده است. إِذْ دَخَلُوا عَلَىٰ دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ (زمانی که داخل شدند بر داود پس او هراسید از ایشان) که در غیر وقت مخصوصه، وارد شده و از غیر درب وارد گشتند و بدون اذن او داخل شدند.

قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ

(گفتند نترس دو ستیزه کننده است) یعنی به داود گفتند ما دو خصم هستیم.

بَغَىٰ بَعْضُنَا عَلَىٰ بَعْضٍ

(بعضی بر بعض دیگر ستم کرده است) آمدیم تا میان ما قضاوت کنی.

فَأَحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ

(پس حکم کن میان ما به حق و ستم نکن) و تجاوز از حق نکن که فقط به میل یکی قضاوت کنی وَ اهْدِنَا إِلَىٰ سَوَاءِ الصِّرَاطِ (و هدایت کن ما را به راه راست) یعنی ارشاد و دلالت کن ما را به راه میانه ای که راه حق است. سپس خداوند از قول یکی از دو خصم به خصم دیگر می گوید:

إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِشْعُ وَ تِشْعُونَ نَعَجَهُ وَ لِي نَعَجَةٌ وَاحِدَةٌ

(همانا این برادر من است برای اوست نود و نه میش و برای من یک میش است).

«خلیل» گوید: نعجه عبارت است از مؤنث گوسفند و گاو وحشی و گوسفند کوهی و عرب از زنان به (نعاج) تعبیر می کنند.

فَقَالَ أَكْفَلْنِيهَا

(پس گفت واگذار آن را به من) یعنی آن یک میش را نیز به.

میشهای من منضم کن و آن را در کفالت و حیازت من قرار بده و مقصود این است.

که آن را به من ببخش و در نصیب من قرار بده. و این گفتار از «ابن عباس» و «ابن مسعود» و «مجاهد» می باشد.

وَ عَزَّنِي فِي الْخِطَابِ

(و مغلوب کرد مرا در خطاب) یعنی در کلام به من غلبه کرد، و برخی گفته اند مقصود این است که: اگر سخن می گفت رساتر بود و

اگر یورش می آورد سخت تر از من بود و اگر به یاری می طلبید بیش از من می توانست. و این سخن «ضحاک» است.

قَالَ

(گفت) داود لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجْتِكَ (به حقیقت بر تو ستم کرده با درخواست میشت) یعنی اگر امر آن چنان است که تو ادعا می کنی حقا به تو ستم کرده که خواسته است که میش تو را به میشهای خود منضم کند:

إِلَىٰ نِعَاجِهِ

(به میشهای خود) پس مصدر به مفعول له اضافه شده است.

وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ

(و همانا بسیاری از آمیختگان) یعنی بسیاری از شریکان، و لفظ (خلطاء) جمع (خلیط) است.

لِيُبَغِيَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ

(هر آینه ستم می کند بعضی بر بعض دیگر) سپس خداوند از میان شریکان که برخی بر برخی دیگر ستم می کنند عده ای را جدا کرده و می فرماید:

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

(مگر آنان که ایمان آورده و عمل صالح کنند) که ایشان هرگز به همدیگر و به شریک خود ستم نمی کنند.

وَ قَلِيلٌ مَّا هُمْ

(و اندکند ایشان) لفظ (ما) در این جمله زاید است وَ ظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ (و گمان کرد داود که آزمایش کردیم او را) یعنی داود دانست که ما او را ابتلاء و اختبار کرده ایم.

«علی بن عیسی» گفته است: یعنی سخت کردیم بر او تعبد را.

و نیز گفته اند: مراد از لفظ (ظن) همان خلاف یقین است.

فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ

(پس استغفار کرد پروردگارش را) یعنی از خداوند درخواست آمرزش و طلب پوشش کرد.

وَ خَرَّ رَاكِعًا

(و به روی افتاد و رکوع کننده) یعنی نماز گزارد.

وَ اَنْابَ

(و بازگشت) به سوی او. و گفته اند: به زمین افتاد و خدا را سجده کرد و به سوی او رجوع کرد، چه این که گاهی از سجده به

عنوان رکوع

ص: ۸۸

یاد می کنند. و شاعر گوید:

فَخَرَّ عَلٰی وَجْهِهِ رَاكِعًا

و تَابَ اِلَى اللّٰهِ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ

«پس به روی افتاد رکوع کننده—توبه بر خدا برد از هر گناهی» «حسن» گوید: علت در به کار بردن رکوع به جای سجود این است که اصولاً رکوع پیش از سجود انجام می شود.

«مجاهد» گوید: داود چهل روز سر به سجده گزارده بود که جز برای نماز واجب و کارهای ضروری سر از سجده برداشت.

فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكُمْ وَ اِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفٰی

(پس این را برای او آمرزیدیم و برای او نزد ماست تقرّبگاهی) یعنی قرب و کرامتی.

وَ حُسْنِ مَّآبٍ

(و نیکو بازگشتگاهی) در بهشت.

در استغفار داود اختلاف شده است در این که از چه چیزی بوده است؟ برخی گفته اند: استغفار داود بر اساس پیوستن به خداوند و خضوع برای او و اظهار ذلت و خواری با عبادت و سجود در مقابل خداوند بوده است، چنان که خداوند از قول «ابراهیم» نقل کرده که: (وَ الَّذِیْ اَطْمَعُ اَنْ یَّغْفِرَ لِیْ خَطِیْئَتِیْ یَوْمَ الدِّیْنِ)، «و آن که امیدوارم، این که بیامرزد خداوند لغزشم را روز جزاء - شعراء- ۸۲».

و کلمه (فَغَفَرْنَا) در این صورت به معنی (قبول کردیم) خواهد بود و این کلمه به صورت (جزاء) آمده مانند قول خداوند: (یُخَادِعُونَ اللّٰهَ وَ هُوَ خَادِعُهُمْ) «نیرنگ کنند با خدا و اوست نیرنگ کننده ایشان- نساء- ۱۴۲» و (اللّٰهُ یَسْتَهْزِئُ بِهِمْ)، «خدا مسخره کند به ایشان- بقره- ۱۵». پس چون مراد از استغفار و توبه قبول می باشد و لذا در جواب آن (غفرنا) گفته می شود. این سخن کسی است از امامیه و غیر ایشان که پیامبران را از همه گناه منزه می دانند.

ولی آن که گناهان صغیره را بر پیامبران جایز می شمارد می گوید: استغفار داود از گناه بوده است و سپس درباره این گناه سخنان گوناگونی گفته اند که

اکنون توجه می کنید:

سخنان نادرست درباره «داود» و «اوریا»

۱- «اوریا بن حیان» زنی را به همسری خواستگاری کرد و خویشانش بر آن شدند که با وی تزویج کند، زیبایی این زن به گوش داود رسید، او نیز از این زن خواستگاری کرد و پیش از «اوریا» آن را به تزویج خود در آورد، بدین جهت که داود در این امر طمع کرده و حرص خود را نسبت به دنیا ابراز داشته بود مورد سرزنش قرار گرفت. و این گفتار «جبائی» است.

۲- داود در یکی از لشکر کشی های خود، اوریا را از دست داد و در مرگ او مانند دیگران ناراحت نشد چون مایل بود با زن او ازدواج کند، بدین جهت با نازل شدن دو فرشته مورد عتاب قرار گرفت.

۳- در آئین داود چنین رسم بود که چون مردی می مرد و همسری از او باقی می ماند در مرحله اول نزدیکان وی سزاوارتر و مقدم بر ازدواج همسر او بودند و اگر ایشان رغبت نکرده و اعراض می کردند در این صورت دیگران حق داشتند با همسر وی ازدواج کنند ولی حضرت داود این رسم را رعایت نکرده و پس از کشته شدن «اوریا» با همسر وی ازدواج کرد و هیبت بزرگی او مانع شد از این که فامیل و خویشان «اوریا» همسر وی را خواستگاری کنند، از این جهت داود مورد سرزنش قرار گرفت.

۴- یک مرد و زن برای محاکمه به نزد داود آمدند و حال خود را بر او عرضه کردند، داود طبق معمول چون نظرش به چهره زن افتاد بر اساس طبیعت انسانی به آن تمایل پیدا کرد چون آن دو از محاکمه فارغ شده و رفتند، داود مشغول عبادت شد ولی در حین عبادت گاهی فکرش متوجه زیبایی آن زن میشد بدین جهت خداوند او را مورد عتاب قرار داده است.

۵- هنگامی که دو نفر فرشته به صورت خصم برای محاکمه به نزد داود

آمدند، او در قضاوت عجله کرد، در حالی که بر او واجب بود قبلاً ادعای هر یک از دو خصم را درباره دیگری پرسیده و بشنود و به نفع یکی، پیش از استماع دعوای دومی قضاوت نکند تا اصل دعوی ثابت گردد، و این که داود در این هنگام شتاب در قضاوت کرده به این جهت بود که از وارد شدن نابهنگام آن دو خصم به وحشت افتاد و بی توجه شده بود.

داستانی ناپسند درباره «داود» (ع)

درباره حضرت «داود» (ع) قصه ای را نقل کرده اند که ناپسند بوده و موافق با مقام نبوت نمی باشد و اکنون آن را نقل می کنیم:

حضرت «داود» بسیار نماز می خواند و می گفت خدایا! تو ابراهیم را بر من فضیلت دادی و او را به عنوان خلیل انتخاب کردی و موسی را بر من فضیلت دادی و او را (کلیم) گردانیدی! خداوند فرمود: ای داود! ما ایشان را آزمایش کردیم و به این مقام رسانیدیم ولی تو را به مانند آنان آزمایش نکردیم، اگر بخواهی تو را هم امتحان می کنیم؟ داود گفت: آری مرا هم امتحان کن، پس روزی که او در محرابش بود کبوتری به چشمش خورد و خواست او را بگیرد، کبوتر به پنجره پرستشگاه پرید و داود به دنبال آن به پنجره درآمد در این هنگام چشمش به زن «اوریا» افتاد که او خود را می شست، پس دل به او بست و تصمیم گرفت با او ازدواج کند. در یکی از جنگها دستور داد که «اوریا» در پیشاپیش جبهه جلوتر از «تابوت سکینه» مشغول مبارزه شود، «اوریا» نیز چنین کرد و کشته شد، و چون عده وی تمام شد با همسر او ازدواج کرد و «سلیمان» از او زاده شد، روزگار به کام داود می گذشت تا روزی که در محراب خود مشغول عبادت بود، دو مرد را مشاهده کرد و از آنان هراسید، آن دو به وی گفتند نترس ما دو

خضم هستیم که بعضی بر بعض دیگر ستم کرده و آمده ایم که تو درباره ما قضاوت کنی! یکی از آن دو مرد به دیگری نگاه کرده و خندید، در این هنگام «داود» متوجه شد آن دو مرد دو فرشته می باشند که خداوند به صورت دو خصم فرستاده تا «داود» را بر لغزش او متوجه کنند، پس در این هنگام توبه کرده و گریه نمود تا جایی که از آب چشم او گیاهی روئیده شد.

در نادرست بودن داستان فوق هیچگونه شک و تردیدی نمی باشد زیرا که این داستان موجب از میان رفتن عدالت حضرت داود می باشد!! چگونه درست باشد که بگوئیم پیامبران بی عدالت بودند در حالی که ایشان امینان بر وحی خدا و سفیران میان مردم و خدا می باشند و آیا جایز است که پیامبران دارای چنین صفتی باشند که شهادت آنان مورد قبول نبوده و مردم از شنیدن این سخن ایشان و قبول آن منزجر و متنفر باشند؟!

«داود» در بیان «علی» (ع)

از حضرت «علی» (ع) روایت شده که فرمود:

اگر کسی بگوید که داود زن «اوریا» را تزویج کرد باید بداند که من در باره او دو حد جاری کرده و تازیانه می زنم، یکی برای اهانت به نبوت و دیگری طبق قانون اسلام! «ابو مسلم» گوید: مانعی ندارد که بگوئیم آن دو خصم واقعا دو مرد عادی بودند که برای قضاوت به نزد «داود» آمده بودند و مسأله (میش) نیز واقعیت داشته است و ترس و هراس داود هم به این جهت بود که آنان در غیر وقت عادی و بدون اجازه بر وی داخل شده بودند و سرزنش از این جهت بوده که «داود» بدون شنیدن دلیل طرف دوم به نفع اولی قضاوت کرده بود.

اشاره

يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ (۲۶) وَمِمَّا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَابِلًا ذَلِكُمْ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ (۲۷) أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ (۲۸) كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ (۲۹)

ترجمه:

ای داود همانا قرار دادیم تو را خلیفه در زمین، پس حکم کن میان مردم به حق و پیروی مکن خواهش نفس را، پس گمراه می کند تو را از راه خدا، همانا آنان که گمراه شدند از راه خدا بر ایشان است عذاب سخت به آن چه فراموش کردند روز حساب را. و نیافریدیم آسمان و زمین را و آنچه میان آن دو است.

بیهوده، این گمان آنان است که کافر شدند، پس وای بر آنان که کافر شدند از آتش. یا قرار می دهیم آنان را که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند

مانند. مفسدان در زمین؟ یا قرار می دهیم پرهیزکاران را مانند فاجران. کتابی است، نازل کردیم آن را بر تو، مبارک است، تا تدبیر کنند در آیات آن و تا پند بگیرند صاحبان خرد.

قرائت:

«ابو جعفر» و «اعمش» و «برجمی» (لتدبروا) به (تاء) و تخفیف و دیگران به (یاء) و تشدید قرائت کرده اند.

توجیه در قرائت اول این است که: کلمه فوق در اصل (لتدبروا) بوده که (تاء) دوم که فاء الفعل باشد حذف شده است.

و توجیه قرائت دوم این است که: اصل کلمه فوق (لیدبروا) بوده که (تاء) در (دال) ادغام شده است.

لغات:

خليفة- کسی را گویند که تدبیر امور را از طرف شخص دیگری متعهد شود و (خليفة الله) در زمین آن را گویند که خداوند تدبیر امور بندگانش را به امر خود به او سپرده باشد.

تفسیر:

و اکنون خداوند به تمام کردن نعمت خود بر داود پرداخته و می گوید:

يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ

(ای داود همانا قرار دادیم تو را خلیفه در زمین) یعنی تو را خلیفه گردانیدیم از جانب خودمان بر بندگان تا به امر ما امور آنان را تدبیر کنی.

«ابی مسلم» چنین معنی کرده است که: تو را جانشین پیامبران گذشته در دعوت به توحید و عدل و بیان احکام، قرار دادیم.

فَأَحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ

(حکم کن میان مردم به حق) یعنی تفصیل بده امور بندگان را. و منظور از حق قرار دادن هر چیزی در جای خود می باشد.

وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى

(و پیروی از هوی نکن) یعنی از آن چه طبعت به سوی

آن میل می کند و خواهش نفست به آن دعوت می کند در صورتی که مخالف حق باشد پیروی نکن.

فَيُضِلُّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ

(پس گمراه می کند تو را از راه خدا) یعنی اگر از هوای نفست پیروی کنی تو را از راه حق که راه خداست باز می دارد.

إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ

(همانا آنان که گمراه شوند از راه خدا) و از دستوری که خدا به ایشان داده اعراض کنند:

لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ

(بر ایشان خواهد بود عذاب سخت به آن چه فراموش کردند روز حساب را) که ترک کردند در دنیا اطاعت خداوند را. از «عکرمه» و «سدی». بنا بر این (یوم الحساب) متعلق به (عذاب شدید) می باشد.

و برخی چنین معنی کرده اند که: بر ایشان عذاب سخت خواهد بود به این که از یاد روز حساب اعراض کردند. و در این صورت (یوم) متعلق به (نسوا) خواهد بود.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا

(و ما نیافریدیم آسمان و زمین و آنچه را میان آن دو است بیهوده) که غرض و حکمتی در آن نباشد، بلکه همه روی حکمت آفریده شده است که عبارت باشد از خلقت انواع حیوانات سودمند و عرضه ثواب عظیم بر خردمندان و هزاران حکمت و منافع دیگر که در سراسر جهان هویداست و این سخن منافات دارد با نظریه «اهل جبر» که معتقدند کارهای باطل و گمراه کننده نیز از فعل خداوند است! ذَلِكُمْ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا (این، گمان آنان است که کافر شدند) به خداوند و حکمت او را در خلقت منکر شدند.

قَوْلٍ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ

(پس وای بر آنان که کافر شدند از آتش) که دچار آن خواهند شد.

سپس خداوند بر اساس سرزنش کافران با جمله استفهامیه می گوید:

أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا

(یا قرار دهیم آنان را که ایمان آوردند) یعنی آیا ما قرار می دهیم آنان را که خدا را تصدیق کرده و به رسولان او ایمان آوردند وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ (و عمل کردند به صالحات) و طاعات كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ (مانند فساد کاران در زمین) و عمل کنندگان به گناهان.

أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ

(یا قرار می دهیم پرهیزکاران را مانند تباه- کاران) یعنی آیا ما پرهیزکاران را که از معاصی خداوند بجهت ترس از مجازات پرهیز کرده اند مانند فاجران که طاعات را ترک کرده و مرتکب معاصی شده اند قرار می دهیم؟! هرگز چنین نخواهد بود!! سپس خداوند پیامبر خود را مورد خطاب قرار داده و می فرماید:

كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ

(کتابی است نازل کردیم بر تو مبارک است) یعنی این قرآن که بر تو نازل کردیم دارای منافع بسیار است هر که به آن معتقد شود خواهد فهمید که چه اندازه خداوند به او نعمت ارزانی داشته است.

لِيَذَّبَ بَرًّا أَيْتَهُ

(تا تدبیر کنند در آیات آن) یعنی باید مردم در آن اندیشه کنند و از مواعظ آن پند گیرند.

وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ

(و باید پند گیرند صاحبان خرد) یعنی عقلایی که مورد خطاب این آیه می باشند .

اشاره

وَهَبْنَا لِـدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ (۳۰) إِذْ عَرَّضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِرَاتَ الْجِيَادُ (۳۱) فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ (۳۲) رُدُّوهُمَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسِيحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ (۳۳) وَ لَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَ أَلْقَيْنَا عَلَيَّ كُورَسِيَّةً يَهْجَسِدًا ثُمَّ أَنَابَ (۳۴) قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ هَبْ لِي مَلَكًا لَا يَتَّبِعُنِي لِأَخِيذٍ مِنْ بَعِيدٍ إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ (۳۵) فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ (۳۶) وَ الشَّيَاطِينَ كُلَّ بِنَاءٍ وَ غَوَاصٍ (۳۷) وَ آخِرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ (۳۸) هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۳۹) وَ إِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَى وَ حُسْنَ مَآبٍ (۴۰)

ترجمه:

و بخشیدیم به داود سلیمان را چه نیکو بنده است، همانا اوست بسیار باز گردنده. هنگامی که عرضه شد بر او هنگام شام، اسبان که بر سه پا و سر

ناخن چهارم می ایستند. پس گفت همانا من دوست داشتم دوستی اسب را از یاد پروردگارم تا پنهان شد خورشید در حجاب. برگردانید آن را بر من پس آغاز کرد به مسح کردن ساقها و گردنها. و هر آینه به حقیقت آزمایش کردیم سلیمان را و افکندیم بر تختش جسدی را سپس باز گشت. گفت پروردگارم بیامرز مرا و ببخش برای من ملکی را که سزاوار نباشد به احدی پس از من، همانا تو بسیار بخشنده ای. پس رام کردیم برای او باد را، روان می شد به فرمان او به نرمی هر جا که می خواست. و دیوها را هر بنا کننده و فرو رونده در دریا. و دیگران را بسته شده در زنجیرها. این است بخشش ما پس ببخش یا نگهدار بدون حساب. و البته برای اوست در نزد ما تقریگاهی و نکو بازگشتگاه.

شرح لغات:

صافنات-جمع(صافنه)است و آن اسبی را گویند که بر سه پای خود به ایستد و پای چهارم را بر نوک پا به زمین گذارد.
جیاد-جمع(جواد)است که(واو)تبدیل به(یا)شده است و آن اسب تندرو را گویند، و برخی گفته اند(جیاد)جمع(جود)است مانند(سوط) و(سیاط).
کرسی-به معنی(تخت)است.
رخاء-باد نرم و آرام را گویند.
اصفاد-جمع(صفد)است که به معنی(زنجیر)می باشد.

اعراب:

حب الخیر-این کلام منصوب است چون(مفعول به)است و تقدیر چنین است(اخترت حب الخیر)و حرف(عن)در جمله(عن ذکر ربّی)به معنی(علی)است.
«ابو علی»گوید:(حبّ الخیر)مفعول له برای فعلی است که به معنی (لزمت الارض لحبّ الخیر معرضا عن ذکر ربّی)می باشد، پس کلمه(عن)محلا

منصوب و حال می باشد، و (ذکر) مصدر بوده که به مفعول اضافه شده است و جایز است که اضافه به فاعل باشد به این معنی که (عما ذکرنی ربّی).

مسحا-مصدر فعل محذوف است که (ی مسح) باشد.

رخاء- بنا به حالیت منصوب است و عامل در آن فعل (تجری) می باشد و کل بناء- بدل از شیاطین است که بدل بعض از کل می باشد بغیر حساب- محلا منصوب و حال است که تقدیر (غیر محاسب) می باشد.

تفسیر:

اشاره

خداوند سرگذشت سلیمان را به داستان داود پیوسته و فرموده است:

سلیمان سان می بیند

وَ وَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ

(و بخشیدیم به داود سلیمان را).

نِعْمَ الْعَبْدُ

(چه نیکو بنده است) حضرت سلیمان.

إِنَّهُ أَوَّابٌ

(همانا اوست بسیار بازگردنده) که برای بدست آوردن رضایت خداوند همواره بازگشتش در امور دین بسوی اوست.

إِذْ عَرِضَ عَلَيْهِ

(زمانی که عرضه شد بر او). جایز است که (اذ) متعلق به (نِعْمَ الْعَبْدُ) باشد که مقصود چنین می شود (چه نیکو بنده ای است هنگامی که عرضه شد بر او) و جایز است که متعلق به (یاد کن ای محمد) بوده که در تقدیر می باشد بِالْعَشِيِّ (به هنگام شام) یعنی هنگام زوال خورشید و غروب و عصر الصّافنات (اسبان) یعنی اسب هایی که بر سه پا ایستاده و بر نوک ناخن پای چهارم قرار گیرند الْجِيَادُ (اسبان تندرو) که دارای قدمهای فراختر باشند.

مقاتل گوید: حضرت سلیمان از پدر خود، داود دو هزار اسب بارث برده بود و داود آنها را از «عمالقه» به چنگ آورده بود. «کلبی» گوید:

سلیمان در دمشق و نصیبین جنگ کرده و دو هزار اسب به چنگ آورد.

ص: ۹۹

«حسن» گوید: اسبانی از دریا خارج شده که دارای بال بودند و «سلیمان» مشغول نماز بود که نماز اوّل را تمام کرده و اسبان بر او عرضه شد و او مشغول سان دیدن بود که خورشید غروب کرد.

فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي

(پس گفت همانا دوست داشتم دوستی اسب را از ذکر پروردگارم) یعنی دوستی اسبان را بر ذکر خداوند برگزیدم.

«فراء» گوید: هر کسی که چیزی را دوست داشته باشد آن را برگزیده و انتخاب کرده است.

«ابن مسعود»، (حب الخیل) قرائت کرده است.

رسول خدا (ص)، (زید الخیل) را (زید الخیر) نامیده است و نیز فرمود: (الخیر معقود بنواصی الخیل)، «خیر و نیکی در پیشانی های اسبان بسته شده است».

و برخی (حب الخیر) را به معنی حبّ مال گفته اند. و این قول «سعید ابن جبیر» است، و از نظر قرآن، خیل بمعنی مال و خیر به معنی مال زیاد میباشد گفته شده: که اسبان، «سلیمان» را از نماز عصر باز داشته و مشغول کرد تا وقت آن سپری شد. و این قول از «علی» (ع) و «قتاده» و «سدی» می باشد.

و در روایات اصحاب ما آمده است که اوّل وقت نماز سپری شده بود.

«جبائی» گوید: آن چه از سلیمان ترک شد نماز واجب نبوده بلکه نماز مستحبی بوده است که در آخر روز انجام می داد چون مشغول به سان دیدن از اسبها شده بود.

و برخی از مفسران گفته اند: مراد از (ذکر رب) «تورات» می باشد و مقصود این است که: من دوست داشتم اسبها را از کتاب خداوند، هم چنان که (خیل) در کتاب ما ممدوح است در کتابهای آسمانی گذشته نیز پسندیده بوده

است. و این قول «ابی مسلم» است.

حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ

(تا پنهان شد در حجاب) یعنی غروب کرد خورشید. و این قول «ابن مسعود» و گروهی از مفسران است.

برخی گفته اند: ضمیر (تورات) به خیل و اسبها برمی گردد، و مقصود چنین می شود که فکر سلیمان مشغول اسبها شد تا آن که از چشمش ناپدید گشته و در حجاب ناپیدایی فرو رفتند، چه این که «سلیمان» دستور داد اسبان را بتازند. و آنها رفتند تا از دیده سلیمان ناپدید شدند. و این سخن از «ابی مسلم» و «علی بن عیسی» نقل شده است.

رُدُّوْهَا عَلَیَّ

(برگردانید آن را بر من) بسیاری از مفسران گویند:

«سلیمان» به اصحاب خود گفت اسبها را باز گردانید.

حضرت (علی علیه السلام) فرمود: چون خورشید غروب کرد «سلیمان» از خداوند مسئلت کرد که خورشید را باز گرداند تا او نماز عصر را بجا آورد.

پس ضمیر (ها) به خورشید برمی گردد.

فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ

(پس آغاز کرد به مسح کردن ساقها و گردنها) درباره این آیه سخنان گوناگونی گفته شده است که اکنون به برخی از آنها توجه شما را جلب می کنیم:

۱- مسح به معنی بریدن است و سلیمان بخاطر فوت شدن نمازش، گردن و ساقهای اسبها را برید و قطع کرد. و این سخن «حسن» و «مقاتل» است.

«ابو عبیده» گوید: عرب گویند (مسح علاوته) یعنی گردنشان را زد و قطع کرد.

عده ای از تفسیر نگاران گفته اند: بدین جهت «سلیمان» گردن اسبها را برید که آنها را در راه خداوند احسان کند چه این که آنها را بسیار دوست می داشت و به این آیه عمل کرد که خداوند می فرماید: (لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ)، «هرگز به نیکی نرسید تا انفاق کنید از آنچه دوست دارید» -

آل عمران-۹۲» ۲-حضرت «سلیمان»(ع) چون از اسبهای خود، سان دید، دست به یال و دم آنها از روی نوازش کشید. و این قول «ابن عباس» و «زهری» است.

داستان سلیمان، در بیان «علی»(ع)

«ابن عباس» گوید: درباره آیه مورد بحث از حضرت «علی»(ع) پرسش کردم، به من فرمود چه چیزی را از آن شنیده ای؟ گفتم: از «کعب» شنیده ام که گفت: حضرت سلیمان مشغول به سان دیدن اسبها شد تا نمازش فوت گردید، ناراحت شده و گفت اسبها را بسوی من باز گردانید و آنها چهارده عدد بودند پس ساقها و گردنهای آنان را با شمشیر قطع گردانید، خداوند نیز چهارده روز پادشاهی او را از میان برد چه این که به اسبها ستم کرده بود. پس حضرت علی علیه السلام فرمود: «کعب» دروغ گفته است، زیرا سلیمان برای جنگ با دشمنان خدا از اسبها، سان می - دید که نماز عصرش فوت شد و خورشید در نقاب مغرب چهره پوشید، سلیمان به امر خداوند به خورشید دستور بازگشت داد و آن بازگشت و او نماز عصر را به جای آورد، آری پیامبران ستم نکرده و امر به ستم نمی کنند، زیرا که ایشان معصوم و مطهر هستند.

۳-سلیمان دست به ساق و گردن اسبها کشیده و آنها را در راه خدا قرار داد.

به «تغلب» گفته شد که «قطرب» می گوید: سلیمان از باب نوازش دست بر اسبها کشید، وی گفت سخن او نادرست است سخن همان است که «فراء» گفته است که سلیمان گردن و ساقهای اسبان را قطع کرد.

وَ لَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ

(و هر آینه آزمایش کردیم سلیمان را) یعنی او را

ص: ۱۰۲

امتحان کرده و محنت را بر او سخت گردانیدیم.

وَ أَلَقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَداً

(و انداختیم بر تخت او جسدی را) جسد آن باشد که روح ندارد ثُمَّ أَنَابَ (سپس باز گشت) سلیمان بسوی خداوند.

داستان تخت و لاشه

مفسران و دانشمندان درباره کرسی و جسد و لغزش سلیمان نظریات گوناگونی ابراز داشته اند که به ترتیب اشاره می کنیم:

۱- از حضرت رسول (ص) نقل شده که فرمود: روزی سلیمان در مجلس خود گفت من امشب به نزد همسران خود که هفتاد نفر بودند رفته که هر زنی از من فرزندی بزاید که در راه خداوند جهاد کنند و شمشیر زنند و (ان شاء الله) نگفت، پس به نزد همسرانش رفت و از هیچ کدام فرزندی زاده نشد مگر نصف تنی از یکی زاده شد و این همان جسد و لاشه ای بود که به تخت سلیمان افکنده شد، سپس فرمود: سوگند به آن که جان «محمّد» بدست اوست اگر سلیمان (ان شاء الله) می گفت آنان همگی زاده شده و در راه خداوند پیکار می کردند.

و سپس سلیمان باز گشت و توبه کرد و نماز خواند و دعا کرد، و این از رهگذر اتصال به خداوند بوده است و دلیل نمی شود که گناه از سلیمان سر زده باشد نه کوچک و نه بزرگ، زیرا سلیمان اگر چه ظاهراً (ان شاء الله) نگفت ولی در باطن به آن معتقد بود زیرا اگر در باطن اعتقاد نداشت مسلماً ایمن از دروغ در آمدن گفتارش نبود پس مورد عتاب و نکوهش قرار گرفتن سلیمان به جهت ترک ظاهر این لفظ بوده است از این جهت اینکه یک مستحب و مندوبی را فراموش و ترک کرده است.

۲- روایت شده که چون برای سلیمان فرزندی زاده شد دیوان و پریان به همدیگر گفتند اگر این فرزند برای سلیمان باقی و زنده بماند مانند پدر بر ما

سخت خواهد گرفت، لذا سلیمان از خطر آزار پریان و دیوان ترسیده و فرزند خود را به دایه ابر سپرد تا در آنجا دور از خطر شیران، شیر خورده و بزرگ شود، تا آنکه جسد مرده فرزندش در تخت وی افکنده شد، و این بدان جهت بود که خداوند خواست سلیمان را متوجه کند که مواظبت، تنها نمی تواند از سرنوشت جلوگیری کند، پس سرزنش سلیمان از جهت ترس وی از پریان و دیوان بوده است. و این قول از «شعبی» و نیز از حضرت صادق (ع) روایت شده است.

۳- «جبائی» گوید: برای سلیمان فرزندی زاده شد که بیجان و مرده بود و در تخت وی افکنده گشت.

۴- جسد افکنده شده حضرت سلیمان بوده است که بشدت خداوند او را برای امتحان بیمار کرده و به روی تختش افکند.

و عرب کسی را که بیمار باشد گویند جسم بیجان و گوشتی بر چوبه قصاب است.

ثم اناب (سپس باز گشت) به حال بهبودی و سلامت و این قول «ابی مسلم» است، و گفته است که در قرآن مواردی وجود دارد که خداوند بدون شرح با کنایه مطلب را بیان کرده است.

سخنانی ناشایست درباره سلیمان

۱- «ابن عباس» گوید: شیطانی به نام «صخر» بر تخت سلیمان افکنده شد که بسیار سر پیچ و متمرّد بود و همه شیاطین و دیوان بر آن قدرت پیدا نمی کردند.

شیوه و روش سلیمان این بود که هنگامی که به محلّ تطهیر می رفت انگشتر خود را که نشانه پادشاهی و پیمبریش بود از انگشت در می آورد، روزی چون به محلّ تطهیر رفت، انگشتر خود را بیرون آورده و به همسرش سپرد، آن شیطان

و دیو متمرّد بصورت سلیمان در آمده و به نزد همسرش رفت و انگشتر را از او گرفته و به عنوان پیامبر و پادشاهی در چهره سلیمان بر تخت وی جلوس کرد و چهل روز سلیمان فراری شد.

۲- دیوی بود که «آصف» نام داشت، روزی سلیمان از وی پرسید، مردم را چگونه فریب می دهی؟ دیو گفت انگشتر خود را نشان ده تا بگویم! سلیمان چون خواست انگشتر خود را نشان دهد دیو از دست او ربوده و به دریا انداخت، و در نتیجه پادشاهی سلیمان از میان رفته و دیو به جای او بر تخت سلطنت نشست، ولی نتوانست با همسران سلیمان نزدیکی پیدا کند و خدا او را از این کار منع کرد، در این مدت سلیمان طعام گرفته و می خورد و بر کسی نمی توانست طعام دهد، تا روزی زنی به وی ماهی آورد چون شکم ماهی را شکافت انگشتر خود را در آن میان یافت، و خدا پادشاهی او را دوباره به وی بازگردانید و «سدی» گفته که نام این دیو «حقیق» بوده است.

۳- سبب سرزنش سلیمان این بوده که خدا وی را امر کرده بود که از غیر «بنی اسرائیل» ازدواج نکند ولی او از غیر ایشان ازدواج کرد.

۴- و یا علت نکوهش این بوده که سلیمان با زنی در حال حیض نزدیکی کرد و خونی از آن چکید و سلیمان انگشتر خود را گذاشته و به حمام رفت، پس شیطان آمده و انگشتر وی را ربود.

۵- سلیمان با زن مشرکی ازدواج کرد و او را نتوانست به سوی خدا باز گرداند و او چهل روز در خانه سلیمان بت پرستی کرد، پس خداوند وی را چهل روز دچار داستان دیو و انگشتر کرد.

۶- سلیمان سه روز کناره گرفت و به کار مردم رسیدگی نکرد و خداوند او را بدینوسیله آزمایش و امتحان کرد.

نقدی از داستانهای گذشته

خواننده محترم خوب توجه کنید که چگونه این داستانها ساختگی است،

اولا پیمبری و نبوت در انگشتر نمی باشد، ثانيا خداوند به کسی که نبوت داد از او باز پس نمی گیرد، ثالثا شیطان که نمی تواند به صورت پیامبران در آید، رابعا خداوند نمی گذارد که شیطان به صورت پیامبر بر مردم حکومت کند!!!.

سپس خداوند به دعا و نیایش و بازگشت سلیمان بازگشته و می فرماید:

قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ هَبْ لِي مَلَكًا لَا يَتَّبِعِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ

(گفت پروردگارا ببخش برای من ملکی را که نزدیک به کسی پس از من که همانا تو بسیار بخشنده هستی) در اینجا این سؤال مطرح می شود که سلیمان چرا این پرسش را کرده و حتی راضی نشد که پادشاهی وی به دیگری داده شود؟! در پاسخ این پرسش چند گونه سخن گفته شده است:

۱- پیامبران از خداوند چیزی را درخواست نمی کنند مگر آن که در آن اجازه و اذن داشته باشند و ممکنست که خداوند سلیمان را آموخته باشد که ملکی را سؤال کند که برای دیگری نباشد و برای وی صلاح در دین بوده و برای دیگری در این پرسش و درخواست مصلحتی برای دینش نمی باشد، پس اگر یکی از ما هم از خداوند درخواست کند که ای خدا برای من ثروتی را عطا کن که از همه بیشتر باشد در صورتی که صلاح دین من باشد، نیکو و پسندیده خواهد بود و این درخواست را نمی توان به بخل و حسادت تأویل کرد. و این سخن، مختار «جبائی» است.

۲- درخواست سلیمان به این صورت بوده که گفته است خدایا برای من پادشاهی و ملکی عنایت کن که نشانه ای برای پیمبری من باشد و دیگری از افرادی که من مبعوث به آنان شده ام چنین قدرتی و ملکی نداشته باشد!، چنان که گفته می شود: (من پس از تو از کسی اطاعت نمی کنم) یعنی از غیر تو اطاعت نمی کنم تا تو هستی.

۳- «سید مرتضی علم الهدی» گوید: جایز است که سلیمان از خداوند چنین درخواست کند که ای خدا! در آخرت برای من از ملک و ثواب بهشت

چنان عطا کن که کسی پس از من مستحق آن نباشد پس از آن که به من رسید، زیرا در آن هنگام مسئله تکلیف برچیده شده و احدی نمی تواند با عمل و کردار خود مستحق چیزی شود و سزاوار ثواب سلیمان گردد.

۴- سلیمان با این درخواستش از خداوند معجزه ای را مسئلت می کند که مخصوص او باشد چنان که «عصا» و «ید بیضا» مخصوص «موسی» (ع) و «ناقه» مخصوص «صالح» (ع) و «معراج» و «قرآن» مخصوص حضرت «محمد» (ص) می باشد و نیز به این مضمون روایت مرفوعی از رسول خدا (ص) روایت شده که حضرت نماز گزارد و سپس فرمود: شیطان بر من آشکار شد تا نمازم را فاسد کند ولی خداوند مرا قدرت داده که او را از خودم دفع کنم و تصمیم گرفتم که او را در جای محکمی بسته و محبوس کرده تا شما هنگام بامداد آمده و او را تماشا کنید، ولی به یاد سخن سلیمان افتادم که گفت (هَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَخِي مِنْ بَعْدِي) پس خداوند او را به حالت بد و صورت زشتی طرد کرده و باز گردانید این روایت در کتاب صحیح «مسلم» و «بخاری» آورده شده است.

سپس خداوند دعای سلیمان را اجابت کرده و فرمود:

فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً

(و مسخر کردیم برای او باد را، روان می شد با امر او به نرمی).

«ابن زید» گوید: (رخاء) به معنی نرمی و آسانی است.

«قتاده» گوید: معنی کلمه فوق چنین است که باد به پاکی و سرعت روان می شد.

«ابن عباس» گفته: باد در اطاعت سلیمان بوده به هر جا که می خواست روان می شد.

حَيْثُ أَصَابَ

(هر جا که بخواهد) اکثر مفسران گفته اند: باد در اختیار سلیمان بوده به هر ناحیه ای که اراده می کرده روان می شد.

«حسن» گفته: سلیمان هنگام صبح از «ایلیا» حرکت کرده ظهر در

«قروین» و شب در «کابل» بود.

در اینجا پرسش می شود که خداوند در یک مورد به عنوان باد تند بیان داشته و در اینجا به باد نرم تعبیر می کند، در جواب گفته می شود که ممکن است خداوند دو گونه باد در اختیار سلیمان گذاشته باشد که تند باد و نرم باد باشد.

وَ الشَّيَاطِينِ

(و رام کردیم برای او دیوان را) كُلُّ بَنَاءٍ (هر بنا کننده ای) که در خشکی آن چه سلیمان اراده می کرد می ساختند.

وَ غَوَاصٍ

(و فرو رونده) در آب و دریا تا لؤلؤ و جواهر و آن چه سلیمان می خواست بیرون آوردند.

وَ آخِرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ

(و دیگران را بسته شده در زنجیرها) یعنی مسخر و رام کردیم برای او دیوان و شیاطین را که در غل و زنجیر آهنین بسته شده بودند که سلیمان هر سه و چهار عدد از ایشان را در زنجیری بسته بود که مانع از تمرد آنان می شد.

برخی گفته اند: سلیمان، کفار شیاطین و دیوان را به زنجیر می کشید و چون ایمان می آوردند آزادشان می کرد.

هَذَا عَطَاؤُنَا

(این است بخشش ما) یعنی نعمتهایی که عبارت از پادشاهی بی نظیر و دیگر نعمتها بود بر تو بخشیدیم.

فَأَمْنٌ أَوْ أَمْسِكُ

(پس ببخش یا نگه دار) یعنی به هر که می خواهی، احسان کن و به هر که نمی خواهی، احسان مکن و لفظ (من) به معنی احسان است.

بِغَيْرِ حِسَابٍ

(بدون حساب) یعنی ای سلیمان آن چه بدهی و یا نگه داری روز قیامت مورد حساب واقع نخواهی شد. و این قول «قتاده» و «ضحاک» و «سعید بن جبیر» است.

«زجاج» گوید: بدون حساب یعنی بدون درخواست پاداش و جزاء به تو این نعمتها را دادیم. و نیز گفته شده است: ای سلیمان به هر که از شیاطین بخواهی احسان کرده و آزادش کن و هر که از آنان را خواستی در قید و بند و زنجیر نگه دار و برای تو در این کار حرجی و مانعی نمی باشد.

وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَآبٍ

(و همانا برای اوست در نزد ما تقریبگاهی و نیکو بازگشتگاهی) و این از بزرگترین نعمتها است چه این که جاوید است .

ص: ۱۰۹

اشاره

وَ اذْكُرْ عَيْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ (۴۱) اذْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ (۴۲) وَ هَبْنَاهُ لَهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَ ذِكْرَى لِّأُولِي الْأَلْبَابِ (۴۳) وَ خُذْ بِيَدِكَ ضِغْتًا فَاضْرِبْ بِهِ وَ لَا تَحْنُتْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ (۴۴)

ترجمه:

و یاد کن بنده ما ایوب را، هنگامی که ندا کرد پروردگارش را که همانا رسانید شیطان به من رنج و شکنجه ای. بزین پایت را که چشمه ای است سرد و آشامیدنی. و بخشیدیم برای او کسانی را و با ایشان مانند آنان، رحمتی از ما و پندی برای صاحبان خرد. و بگیر به دست خود دسته ای را پس بزین به آن و سوگند مشکن، همانا او را شکیبیا یافتیم، چه نیکو بنده ای است که او بسیار بازگشت کننده است.

اعراب

نصب- «ابو جعفر» این کلمه را با دو (ضمه) و «یعقوب» با دو فتحه و دیگران به (ضم) نون و سکون (صاد) قرائت کرده اند.

«زجاج» گوید: نَصَبٌ وَ نُصْبٌ دو لغتی مانند رُشِدٌ وَ رَشَدٌ می باشد و آن

به معنی شر و بلا می باشد.

شرح لغات:

رکض- به معنی زدن و دفع به پاست برای سرعت، و از این جهت می- گویند: (رکض الفرس) یعنی با پای خود زد که اسب به سرعت راه رود.

ضغث- دسته ای از علف و درخت است.

«یادی از ایوب»

تفسیر:

این بار خداوند به سرگذشت «ایوب» پرداخته و می گوید:

وَ اذْكُرْ

(و یاد کن) ای محمد! (ص) عَبْدَنَا أَيُّوبَ (بنده ما ایوب را) خداوند ایوب را تجلیل کرده به این که او را نسبت به خود می دهد و پیامبر خود را یاد آور می شود که در مصائب و گرفتاری از او تبعیت کند، حضرت «ایوب» در زمان حضرت «یعقوب بن اسحاق» زندگی می کرد و با دختر یعقوب ازدواج کرد.

إِذْ نَادَى رَبَّهُ

(هنگامی که ندا کرد پروردگارش را) یعنی دستهای خود را بلند کرده و به آواز بلند از خداوند درخواست می کرد.

أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ

(همانا رسانید به من شیطان رنج و عذاب) یعنی شیطان مرا آزار و مشقت می رساند، و گفته اند: شیطان به من وسوسه می کند که می گوید: بیماریت به طول انجامیده و خدایت به تو رحم نمی کند. و این سخن «مقاتل» است.

و برخی گفته اند: که چون «ایوب» مال و فرزندان و نعمتهای دیگر را از دست داد، شیطان همواره این مصائب را بر او یاد آور می شد تا او را گمراه کند و از راه در آورد تا صبر خود را از دست بدهد، ولی «ایوب» صبر و استقامت خود را از دست نداد.

ص: ۱۱۱

و نیز گفته شده: بیماری «ایوب» شدت پیدا کرد تا به اندازه که مردم از او دوری کردند، و شیطان به مردم وسوسه کرد که از «ایوب» به خاطر مرضش دوری کنند و از میان خود بیرون نمایند و زن او را نگذارند که میان ایشان وارد شود، «ایوب» از این حال بسیار رنجیده و متألّم گشت و تردید نداشت که این بیماری از جانب و امر خداوند می باشد. «فتاده» گوید: این بیماری هفت سال ادامه پیدا کرد، و نیز این مطلب از امام صادق (ع) نقل شده است.

اهل تحقیق گویند: بیماری حضرت ایوب طوری نبود که مردم از او دوری و تنفر کنند، زیرا چنین حالی زیننده پیامبران نمی باشد، ولی بیماری و فقر و از میان رفتن اهل برای امتحان می باشد.

سپس خداوند به جواب از درخواست ایوب می فرماید:

أَرْكُضْ بِرِجْلِكَ

(بزن به پایت) یعنی خاک زمین را با پایت کنار بزن.

هَذَا مُغْتَسِلٌ بَارِدٌ وَ شَرَابٌ

(این چشمه ای است سرد و آشامیدنی) در کلام چیزی محذوف است که این جمله باشد (پس پای خود را بر زمین زد و چشمه ای جوشید) برخی گفته اند: دو چشمه جوشید که از یکی شستشو کرده و شفا پیدا کرد و از دیگری نوشید. (مغتسل) جای شستشو را گویند و یا نام آبی می باشد که در آن غسل می کنند.

وَ وَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ

(و بخشیدیم برای او کسانش را و مانند ایشان با آنان) این آیه در سوره انبیاء تفسیر شده است.

و نیز از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

خداوند اهل و خانواده ایوب را چه آنان که پیش از بلا مرده بودند و چه آنان که پس از بلا هلاک شدند زنده گردانید.

رَحْمَةً مِنَّا

(رحمتی از ما) یعنی این از رحمت ما بود که نسبت به ایوب انجام دادیم.

وَ ذِكْرِي لِأُولَى الْأَلْبَابِ

(و پندی برای صاحبان خرد) تا عقلا پند گیرند و

سرانجام صبر را دانسته، شکیبایی کنند.

گویند: ایوب پس از بهبودی هفت روز مردم را طعام داد تا خدا را حمد و شکر کنند.

وَ خُذْ بِيَدِكَ ضِغْتًا

(و بگیر به دست دسته ای) یعنی کفی از ریشه یا ساقه گیاه را، و تفسیر آیه چنین است که حضرت ایوب نذر کرده بود که اگر بهبودی یابد همسر خود را صد تازیانه بزند و چون شفا یافت و نتوانست به نذر خود عمل کند به او گفته شد که ساقه هایی گرفته و با آنها بزند.

فَاضْرِبْ بِهِ

(با آنها بزن) یعنی همه را جمع کرده و یک جا بزن، چون چنین کردی از سوگند خود براءت پیدا می کنی.

وَ لَا تَحْنَثْ

(و خلاف سوگند نکن).

«ابن عباس» گوید: شیطان به صورت طیبی بر همسر ایوب ظاهر شد و گفت من ایوب را شفا می دهم به این شرط که پس از بهبودی بگویند تو مرا شفا دادی، همسر ایوب قضیه را به وی ارائه کرد و او ناراحت شد و سوگند خورد که پس از بهبودی او را صد تازیانه بزند.

و نیز گفته شده که همسر ایوب برای کاری رفت و چون در بازگشت تاخیر کرد، وی ناراحت شده و سوگند خورد که پس از بهبودی صد تازیانه به همسر خود بزند.

سپس خداوند از عظمت ایوب یاد کرده و می فرماید:

إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا

(همانا ما او را شکیبیا یافتیم) بر بلائی که او را مبتلا کردیم.

نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ

(چه نیکو بنده ایست، همانا اوست بسیار بازگشت کننده) «عیاشی» به اسناد خود روایت کرده که «عباد مکی» گفت که «سفیان ثوری» به من گفت: تو این همه که منزلت و عظمت به حضرت صادق علیه السلام

قائل هستی از او بپرس دربارهٔ مردی که زنا کرده و بیمار است. اگر حد بر او جاری شود ممکن است بمیرد، چه چیز می گویی؟، من از حضرت پرسیدم، فرمود: آیا این مسأله از پیش خودت می باشد یا دیگری از تو پرسیده است؟ گفتم «سفیان ثوری» این سؤال را از من کرده است، که از تو بپرسم، حضرت فرمود که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) چون مرد بیماری را به نزد وی آوردند که با زن بیماری زنا کرده بود و از شدت مرض شکمش بالا آمده و رگهای رانهایش آشکار شده بود، دستور داد دسته ای از ساقه های خرما را به نزدش آوردند و به هر یک از آن دو یک ضربه زد و آنان را رها کرد و این است قول خداوند که می فرماید: (وَ خُذْ بِيَدِكَ ضِغْتًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنُتْ).

اشاره

وَ اذْكُرْ عِبَادَنَا اِبْرَاهِيمَ وَ اسْحٰقَ وَ يَعْقُوبَ اُولٰٓئِذِى وَ الْاَبْصَارِ (۴۵) اِنَّا اَخْلَصْنٰهُمْ بِخَالِصِهٖ ذِكْرٰى الدَّارِ (۴۶) وَ اِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفٰىءِ الْاَخْيَارِ (۴۷) وَ اذْكُرْ اِسْمَاعِيْلَ وَ الْيَسَعَ وَ ذَا الْكِفْلِ وَ كُلٌّ مِّنَ الْاَخْيَارِ (۴۸) هٰذَا ذِكْرٌ وَ اِنَّ لِلْمُتَّقِيْنَ لِحُسْنِ مَا بِ جَنَّٰتِ عَدْنٍ مَّفْتَحَهٗ لَهُمْ الْاَبْوَابُ (۵۰) مُتَّكِيْنَ فِيْهَا يَدْعُوْنَ فِيْهَا بِفَاكِهَهٗ كَثِيْرَهٗ وَ شَرَابٍ (۵۱) وَ عِنْدَهُمْ قَاصِرٰتُ الطَّرْفِ اَنْزَابٌ (۵۲) هٰذَا مَا تُوعَدُوْنَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ (۵۳) اِنَّ هٰذَا لَرِزْقُنَا لِمَا لَهُ مِنْ نَّفَاذٍ (۵۴)

ترجمه:

و ذکر کن بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را، صاحبان قدرتها و بینائیها. همانا خالص گردانیدیم ایشان را به خالص کردن یاد آوری آن سرای.

و همانا ایشان نزد ما از برگزیدگان، نیکانند. و یاد آور اسماعیل و یسع و ذا الکفل را، و همهٔ ایشانند از نیکان. این است ذکر، همانا برای پرهیزکاران نیکو بازگشتگاهی است. بهشتهای عدن، گشوده شده است بر ایشان در بها.

تکیه کنندگانند در آنها، می خواهند در آن میوه ها بسیار و شراب را.

و نزد ایشان است زنان فرو هشته چشم، همسالان. این است آنچه نوید داده شدید به روز حساب. همانا این است روزی ما، نیست بر آن پایانی.

قرائت

عِبَادَنَا-تنها«ابن کثیر»(عبدنا)به صورت افراد و دیگران(عبادنا)به صورت جمع قرائت کرده اند.

توجیه در قرائت اول این است که خداوند به خاطر تکریم و تشریف، «ابراهیم» را به خود نسبت داده چنان که گفته می شود(خانه خدا)در این صورت ابراهیم بدل از(عبدنا)و نامهای بعدی عطف به ابراهیم خواهد بود.

توجیه در قرائت دوم این است که:صفت بندگی خداوند به همه افراد نامبرده شامل شده و هر یک عطف به(عبادنا)می باشد.

بِخَالِصِهِ ذِكْرِي الدَّارِ-در این جمله،احتمال دو امر می رود:

اول-این که(ذکری)بدل از(خالصه)باشد که تقدیر چنین شود:

(انا اخلصناهم بذکری الدار) دوم-این که(خالصه)مصدر بوده باشد و مقصود چنین شود(بخالصه تذکر الدار) الیسع-برخی این کلمه را به این نحو(الیسع)خوانده اند، که در این صورت اسم بوده و به صورت صفت آورده شده است مانند(الحارث و العباس).

ولی آن که به صورت(الیسع)خوانده،توجیه کرده که الف و لام زاید است که گاهی بر سر کلمات داخل شوند چون(حکی ابو الحسن الخمسه عشر درهما) هذا ما توعدون-آن که این فعل را به تاء خطاب قرائت کرده گوید که مقصود چنین است:(بگو ای محمد پرهیزکاران که این است آن چه که نوید داده شدید).

ولی قرائت آن که بیاء غیاب قرائت کرده چنین توجیه می شود:(این است آن چه پرهیزکاران نوید داده شده بودند).

اولی الایدی-برخی کلمه (ایدی) را بدون (یا) خوانده اند و توجه در قرائت ایشان این که حذف (ی) بخاطر تخفیف بوده و یا این کلمه (اید) بمعنی قدرت است.

اعراب

جَنَاتٍ عَدْنٍ

-این کلام بدل از (لِحُسْنِ مَآبٍ) می باشد، و (مُفْتَحَهُ لَهُمُ الْآبْوَابُ) در آخر آن، (منها) می باشد، و برخی (مفتحه لهم ابوابها) گفته که هر دو بیک معنی است.

«ابو علی» گوید: (مُفْتَحَهُ) وصف برای (جَنَاتٍ عَدْنٍ) می باشد و در مُفْتَحَهُ ضمیری بوده که به جنات باز می گردد، و ابواب بدل از این ضمیر است چنان که (فتحت الجنان) گفته و (فتحت ابوابها) اراده می کنیم و در این صورت بدل بعض از کل می باشد.

تفسیر:

خداوند بدنبال سخنان گذشته بیاد پیامبران پرداخته و میگوید:

وَ اذْكُرْ

- (و ذکر کن) ای محمد بر قوم و امت خود:

عِبَادَنَا اِبْرَاهِيمَ وَ اسْحٰقَ وَ يَعْقُوبَ

(بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را) تا مردم از آنان سرمشق گرفته و از کردار پسندیده و اخلاق حمیده آنان پیروی کنند تا به سعادت و ستایش نیکو در دنیا و ثواب فراوان در آخرت برسند آن چنان که پیامبران رسیدند و نائل شدند!

اگر (عبدنا) را بصورت مفرد بخوانیم مقصود چنین می شود که ای محمد یاد کن بنده ما ابراهیم را که روی شرف و بزرگی بما انتساب دارد و یاد کن اسحاق و یعقوب را، که خداوند همه آنان را وصف کرده و فرمود:

أُولَى الْأَيْدِي

(صاحبان قدرتها) یعنی نیرومندان در عبادت وَ الْأَبْصَارِ (و بینایی ها) که فقه در دین باشد. و این قول «مجاهد» «ابن عباس» و «قتاده» است و مقصود این است که ایشان صاحبان ایدی

یعنی عمل و صاحبان ابصار یعنی علم می باشند و این نظر «ابو مسلم» است.

و برخی از مفسران گفته اند: مراد از (اولی الاید) صاحبان نعمتهای خداوند است که عبارت باشد از دعوت به دین، و ابصار جمع بصر بمعنی عقل است.

إِنَّا أَخْلَصْنَا لَهُمْ بِخَالِصِهِ ذِكْرِي الدَّارِ

(همانا ما خالص گردانیدیم ایشان را به خالص کردن یاد آن سرای) یعنی قرار دادیم آنان را خالص برای خود- مان به اینکه برای ایشان یاد آن سرا خالص باشد.

خالصه به معنی خلوص و ذکرى به معنی تذکیر است چه اینکه ایشان بیاد قیامت شده و آماده می گشتند و در دنیا زهد و پارسایی می کردند و روش پیامبران این چنین است.

«ابو مسلم» و «جبائی» کلمه (الدار) را به دنیا تعبیر کرده و چنین تفسیر کرده اند که: آنان را از میان مردم به ذکر اعقاب در دنیا مخصوص گردانیدیم.

وَ إِنَّهُمْ عِنْدَنَا

(و ایشان نزد ما) و بر حسب آنچه که در علم ما گذشته است.

لَمِنَ الْمُضْطَفَيْنِ

(هر آینه از برگزیدگانند) برای پیامبری و تحمل سختی های رسالت.

الْأَخْيَارِ

(نیکان).

اخیار جمع خیر است مانند اموات که جمع میت است، و نیز گفته شده اخیار جمع خیر است مانند اقیال که جمع قیل است.

وَ اذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ ذَا الْكِفْلِ

(و یاد کن اسماعیل و الیسع و ذا الکفل را) یعنی ای محمد اینان را نیز بر امت خود بازگو کن تا به ایشان اقتداء کرده و راه آنان را ببینند که سابقا ذکرشان گذشت.

وَ كُلٌّ مِّنَ الْأَخْيَارِ

(و همه از برگزیدگانند) که خداوند برای نبوت

انتخابشان کرده است.

هَذَا ذِكْرٌ

(این است ذکر) یعنی این شرفی است بر ایشان و ذکر جمیل و ستایش نیکویی است که در دنیا همواره به آن یاد شوند.

وَ إِنَّا لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنٌ مَّآبٍ

(و همانا برای پرهیزکاران نیکو بازگشتگاهی است) که در روز قیامت بسوی ثواب و خوشنودی خداوند بازگشت می کنند سپس خداوند (حسن مآب) را تفسیر کرده و می فرماید:

جَنَّاتٍ عَدْنٍ

(بهشتهای عدن) این کلام در موضع جزّ است که چون بدل است، یعنی بهشت های اقامت و جاودانی.

مُفْتَحَةً لَهُمُ الْأَبْوَابُ

(گشوده شده بر ایشان دربها) یعنی موقع رفتن به بهشت درهای آنها را به روی خود گشوده می یابند و نیازی به ایستادن کنار دربها ندارند.

برخی گفته: یعنی احتیاجی به کلید ندارند چه اینکه آنها بدون کلید گشوده می شوند.

«حسن» گوید: اهل بهشت به دربها گویند: باز شوید گشوده شوند و بسته شوید بسته شوند.

و نیز نظر برخی از تفسیر نویسان این است که: درهای بهشت اگر چه بسته باشند ولی ایشان ممنوع از دخول نمی باشند.

و برخی گفته اند: معنی گشوده شده درها این است که مصیر ایشان به بهشت است چنان که گفته می شود: هر موقع به دیدن ما آمدی در باز و بالش گذاشته شده است.

مُتَّكِنِينَ فِيهَا

(تکیه کنندگان در آنها) که مانند پادشاهان تکیه زنند.

يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَ شَرَابٍ

(می خوانند در آنها میوه های بسیار و شراب را) یعنی حکم می کنند تا از میوه ها و آشامیدنیها آماده شود و چون چیزی را بخواهند می گویند پیش بیا و آن حاضر گردد.

وَ عِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ

(و نزد ایشان است زنان چشم فرو هشته) یعنی در بهشت نزد ایشان زنانی خواهد بود که نگاهشان تنها به ایشان بوده و به آنان راضی بوده و رغبت به دیگری نمی کنند.

(قاصر) به معنی کوتاه کننده که در مقابل آن (مادّ) به معنی کشنده است و گفته می شود: فلانی چشم از او پوشیده و کوتاه کرده و فلانی چشم به او بسته و کشیده است.

أَنْثَرَابٌ

(همسالان) یعنی همه به یک سن بوده و میان آنان پیری وجود ندارد.

«مجاهد» گفته: مانند هم و شبیه به هم هستند، یعنی در زیبایی و جوانی مانند یکدیگرند و یکی بر دیگری برتری ندارد.

و بعضی گویند: (اتراب) یعنی دخترانی که هم سن و سال همسران خود می باشند. «فراء» گوید: (ترب) هم‌دوره را گویند که از بازی با خاک گرفته شده است که به معنی هم‌دوره و همسال می باشد.

هَذَا

(این است) یعنی آن چه در گذشته ذکر شد.

مَا تُوْعَدُونَ

(آن چه وعده داده شدید) یعنی این است آن چه به پرهیز- کاران نوید داده شده است.

لِيَوْمِ الْحِسَابِ

(به روز حساب) که روز پاداش باشد.

إِنَّ هَذَا

- (این است) آن چه یاد کردیم.

لِرِزْقِنَا

(روزی ما) یعنی بخشش جاری و متصل ما.

مَا لَهُ مِنْ نَفَادٍ

(نیست برای آن پایانی) و فنا و انقطاعی، زیرا که آن بر سیل و اساس دوام و همیشگی است. و این سخن «قتاده» است.

«ابن عباس» گوید: چیزی در بهشت نیست که فنا داشته باشد و آن چه از میوه ها و گوشتها خورده شود به جایش قرار داده می شود و آن چه از طیور و حیوانات مصرف شود، زنده به جایش باز میگردد .

ص: ۱۲۰

اشاره

هَذَا وَإِنَّ لِلطَّاعِينَ لَشَرَّ مَأَبٍ (۵۵) جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَيَسَّ الْمِهَادُ (۵۶) هَذَا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَغَسَّاقٌ (۵۷) وَ آخِرُ مِنْ شَكْلِهِ أَرْوَاجٌ
(۵۸) هَذَا فَوْجٌ مُّقْتَحِمٌ مَعَكُمْ لَا مَرْحَبًا بِهِمْ إِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ (۵۹) قَالُوا بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنَا فَيَسَّ الْقَرَارُ (۶۰)
قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَزِدْهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ (۶۱)

ترجمه:

این است، و برای طغیان کنندگان بد بازگشتگاهی است. جهنم، می چشند آن را، پس چه بد است آن بسترها. این است، پس باید بچشند آن را، آب جوشان است و چرک آلود. و دیگری از شکل آن، هم مانند آن.

این است گروهی فرو رفته در هم با شما، خوش نباد بر ایشان که آنانند چشندگان آتش. گویند شمائید، بر شما خوش مباد، شما پیش فرستادید برای ما آن را، پس چه بد است قرارگاه. گویند پروردگار ما، آن که برای ما پیش فرستاده است این را، پس زیاد کن عذاب او را چند برابر در آتش.

قرائت:

عَسَاق- غیر از «ابو بکر» تمام اهل کوفه این کلمه را به تشدید خوانده اند در هر جای قرآن که باشد و دیگران به تخفیف قرائت کرده اند.

در قرائت اول کلمه (عَسَاق) از دو صورت خالی نیست یا اسم است و یا وصف! اما اسم به این وزن نیامده مگر در موارد قلیلی چون (کَلَّا- فِدَان- جِآن) پس باید وصف باشد که به جای موصوف قرار داده شده است ولی بهتر آن است که صفت جای موصوف قرار نگیرد، پس قرائت اول نکوتر است.

□ این کلمه را به دو گونه جمع و مفرد قرائت کرده اند، در هر صورت این کلمه مبتداء بوده و (از واج) خبر آن می باشد و (من شکله) صفت آن است و این که (اخر) با این که نکره است مبتداء قرار داده شده چون وصف گردیده شده و در این صورت اشکالی برای ابتدائیت آن وجود ندارد.

شرح لغات:

مَهَادٌ- به معنای بستر و فراش آماده می باشد.

حَمِيم- سخت سوزنده، و لذا به شخص تب دار می گویند: (حَمِي) زیرا که حرارت و سوزش تب، تن او را فرا می گیرد.

عَسَاق- چرک بد بو، و نیز گفته اند این کلمه از (عَسَق) مشتق شده که به معنی سیاهی و ظلمت است که در مقابل روشنی و شفافیت است که باید در آشامیدنیها باشد.

شَكْل- این کلمه به فتح شین به معنی نوع و صنف متشابه است و به کسر (شین) به معنی نظیر در زیبایی است.

اَقْتَحَم- به شدت داخل شدن و هجوم آوردن را گویند.

□ لا مَرَحِبًا بِكَ- یعنی زمین تو را وسعت و مکان ندهد و بر تو تنگ شود.

اعراب:

□ هَذَا فَلْيَذُوقُوهُ

- هذا مبتداء و حميم خبر است و عساق عطف به حميم

است و (فلیذوقوه) خبر بعد از خبر است و تقدیر چنین است: (هذا حمیم و غساق فلیذوقوه) و ممکن است که (هذا فلیذوقوه) مبتدا و خبر و حمیم خبر مبتداء محذوف بوده که (هو) باشد و جایز است که (هذا) محلا- منصوب به فعل محذوف بوده که ظاهر کلام، تفسیرش کرده است.

تفسیر:

خداوند پس از بیان احوال اهل بهشت و ثوابهایی که بر ایشان آماده کرده است به بیان احوال اهل آتش و آنچه از عذاب میرسد پرداخته و میگوید:

□□
هذا

□□
(این است) آن چه برای پرهیزکاران ذکر کردیم و إِنَّ لِلطَّاغِيْنَ (و همانا برای طغیان کنندگان) که بر خداوند طغیان کرده و رسولان او را تکذیب کردند كَشَرًا مَّآبٍ (بد بازگشتگاهی است) و آن خلاف بازگشتگاه پرهیزکاران است که خداوند تفسیر کرده و می گوید:

جَهَنَّمَ يَصَلَوْنَهَا □□

(جهنم است که می چشند آن را) یعنی داخل می شوند در آن تا بچشند آتش آن را.

فَبِئْسَ الْمِهَادُ □□

(پس چه بد است آن بستر) یعنی آن مسکنی که در آن قرار می گیرند.

□□
هذا فلیذوقوه حمیم و غساق

(این است پس باید بچشند آن را که سوزان است و چرک آلود) یعنی این است سوزنده و چرک آلود و بد بو، پس باید آن را بچشند، و این تفسیر «فراء» و «زجاج» است.

و نیز چنین تفسیر شده است: این است جزاء طاغیان پس بچشند آن را، و به کار بردن لفظ چشیدن و ذوق به این جهت است که چشنده چیزی پس از درخواست و طلب، طعم آن را احساس می کند و این سخت ترین احساسها می باشد.

(حمیم) آب سوزان و گرم را گویند و غساق آب سرد شدید را گویند و این

سخن از «ابن مسعود» و «ابن عباس» است، پس مقصود این است که کافران نهایت و شدت سرما و نهایت و شدت گرمای آب را می‌چشند که سرما نیز از شدت سردی سوزنده است.

«کعب» گوید: غساق چشمه‌ای است در جهنم که زهر هر حیوان زهر-داری چون مار و عقرب در آن جاری می‌شود. «سدی» گوید: مراد از (غساق) اشکهای چشمهای کافران است که آن را همراه آب سوزان می‌نوشند. «و ابن عمر» گفته: مراد از (غساق) چرکی است که از بدن ایشان جاری می‌شود که آن را جمع کرده و می‌نوشند. و نیز گفته‌اند آن عذابی است که غیر از خداوند آن را نمی‌داند. و این قول «حسن» است.

وَ آخِرُ

(و آخری) یعنی اقسام و انواع دیگری از عذاب.

مِنْ شَكْلِهِ

(از مانند آن) عذاب و از شکل و جنس آن.

أَرْوَاحٍ

(جفت‌هایی) یعنی رنگها و انواع متشابهی که در شدت شبیه بوده و دارای نوع واحدی نمی‌باشند.

هَذَا فَوْجٌ مُّقْتَحِمٌ مَعَكُمْ

(این است گروهی فرو رفته با شما) یعنی بر ایشان گفته می‌شود: این فوجی فرو رفته و بهم آمیخته با شما است و ایشان پیشروان گمراهان هستند که اول ایشان داخل شده و سپس اتباع و پیروانشان داخل شوند، که خازنان جهنم بر این پیشروان گویند و این است گروهی فرو رفته با شما که از شما پیروی می‌کردند، داخل آتش شدند هم چنان که شما داخل شدید، و این گفتار «ابن عباس» است. و نیز گفته‌اند که فوج اول فرزندان شیطان و فوج دوم بنی آدم هستند، گفته می‌شود به امر خداوند به اولاد شیطان که این جمعیتی از بنی آدم است فرو رفته با شما داخل آتش و عذاب آن می‌شوند و شما با ایشان خواهید بود. نقل از «حسن» شده است.

لَا مَرْحَبًا بِهِمْ إِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ

(خوش مباد بر ایشان که ایشان چشده آتش هستند) یعنی گشاده مباد جایگاه و نشیمنگاه آنان زیرا که ایشان ملازم

آتشند، پس بنا به قول اول، پیشروان به پیروان گویند: خوش مباد بر ایشان که ایشان نیز مانند ما داخل آتش می شوند، پس در مشارکت ما با ایشان شادی و خوشی نیست، در این هنگام پیروان نیز گویند:

قَالُوا بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ

(گویند: بلکه بر شما خوش مباد) یعنی نائل نشوید و نرسید به وسعت و گشایش.

أَنْتُمْ قَدْ مُتُّمُوهُ لَنَا

(شما مقدم داشتید آن را بر ما) یعنی شما به کفر ما را وا داشتید که موجب عذاب ما شدید و ما را بر آن خواندید، ولی بنا بر قول دوم، اولاد شیطان می گویند: خوش مباد بر آنان، که جایگاهمان را بر ما تنگ کردند، چه این که با وارد شدن هر یک از ایشان بشدت جای ما تنگ می شود، و این سخن مانند قول رسول خدا (ص) می باشد که فرمود: آتش و دوزخ بر ایشان تنگ می شود مانند تنگ شدن نیزه در جای خود.

قَالُوا بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ

یعنی بنی آدم گویند: بلکه شادی و کرامت بر شما مباد، شما ما را به این راه قرار دادید و آن را در چشم ما آراستید.

فَبِئْسَ الْقَرَارُ

(پس چه بد است قرار گاه) که ما را در آن قرار دادید.

قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا

(گویند پروردگار ما آن که مقدم داشت این را بر ما) یعنی کافران چون داخل دوزخ شوند گویند بر آنان، خدایا کسی که سبب شد به این عذاب برسیم و ما را مستوجب عذاب کرد.

فَزِدْهُ عَذَابًا ضِعْفًا

(پس زیاد کن عذاب او را چند برابر) یعنی علاوه بر آنچه مستحق هستند دو چندان عذابشان کن.

فِي النَّارِ

(در آتش) یکی را به خاطر کفرشان به خداوند و یکی را برای این که ما را به سوی کفر دعوت کردند.

اشاره

وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ (۶۲) أَتَّخَذْنَا هُمْ سِحْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ (۶۳) إِنَّ ذَلِكَ لَحَقُّ تَخَاصُّمِ أَهْلِ النَّارِ (۶۴) قُلْ إِنَّمَا أَنَا مُنذِرٌ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (۶۵) رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ (۶۶) قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ (۶۷) أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ (۶۸) مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَى إِذْ يَخْتَصِمُونَ (۶۹) إِنَّ يُوحَىٰ إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ (۷۰)

ترجمه:

و گویند چیست ما را که نمی بینیم مردانی را که می شمردیم آنان را از اشرار.

آیا ایشان را به مسخره گرفتیم یاد گردید از ایشان دیده ها. همانا این حق است که دشمنی می کنند اهل آتش. بگو همانا من بیم دهنده ام و نیست از الهی مگر الله که یکتا و قهار است. پروردگار آسمانها و زمین و آن چه میان آن دو است که عزیز و بسیار آمرزنده است. بگو آن خبریست بزرگ. که شما از آن رو گردانند گانید. نیست برای من دانشی به گروه برتران هنگامی که گفتگو می کنند. وحی به من نمی شود مگر این که همانا ترساننده آشکارم.

اتخذناهم سخریا- اهل عراق غیر از «عاصم» کلمه (اتخذناهم) را به وصل همزه و دیگران به قطع همزه قرائت کرده اند.

«ابو علی» گوید: اتصال همزه استفهام به کلمه (اتخذناهم) مقداری بعید به نظر می رسد زیرا که ایشان می دانستند که آنان را به مسخره گرفته اند پس جای سؤال و استفهام نمی باشد و این نظر تأیید می شود به قول خداوند که می فرماید: (فَاتَّخَذُوا هُمْ سِخْرِيًّا حَتَّىٰ أَنْسَوْكُم ذِكْرِي)، «پس ایشان را به مسخره گرفتید تا از ذکر من فراموش گردانید شما را- مؤمنون-۱۱۲»، اما وجه قرائت فتح همزه این است که استفهام در اینجا به معنی تقریر و تثبیت است زیرا که به لفظ (ام) که برای استفهام است عدول شده است چنان که در این آیه به (ام) عدول شده که می فرماید:

□
 (سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ)، «یکسان است بر ایشان استغفار کنی یا استغفار نکنی هرگز خدا ایشان را نمی آمرزد- منافقون-۷»، اگر چه از این آیه معنی استفهام استفاده نشود. اگر اشکال شود که در قرائت (کسر همزه) لفظ (ام) با چیزی نمی تواند معادل شود گوئیم که معادل آن در تقدیر است که مقصود چنین است: (أ تراهم ام زاغت عنهم الأبصار) که در قرآن در چندین مورد اینگونه استفاده می شود مانند قول خداوند (ام هو من الغائبين) که تقدیرش این است (أ هو حاضر) و یا (ام من هو قانت) که تقدیرش این است (أ اصحاب النار خير ام من هو قانت).

سِخْرِيًّا- اهل مدینه و کوفه غیر از «عاصم» به ضم سین و دیگران به کسر سین قرائت کرده اند.

«ابو عمرو» گوید: آن چه از مثل عبادت است (سخریا) به ضم بوده و آن چه از مثل مسخره و استهزاء است (سخریا) به کسر می باشد.

انما انا نذیر مبين- «ابن جنی» گوید: قرائت کسر (انما) بناء بر حکایت

است.

تفسیر:

و نیز خداوند از اهل آتش سخن گفته و می فرماید:

وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ

(چيست ما را که نمی- بینیم مردانی را که بودیم می شمردیم آنان را از اشرار) یعنی، این سخن را هنگامی می گویند که به دوزخ نگاه کرده و از مخالفان خود که مؤمنان می باشند کسی را نمی بینند. و این نظر «کلبی» است.

برخی گفته اند: این آیه درباره «ابو جهل» و «ولید بن مغیره» و دوستانشان نازل شده است که خواهند گفت: چيست ما را که «خَبَاب» و «عمار» و «صهیب» و «بلال» را نمی بینیم که گمان می کردیم آنان در دنیا از افرادی هستند که مرتکب کارهای زشت و قبیح شده و کار نیکویی انجام نمی دهند و این سخن را «مجاهد» گفته است.

«عیاشی» به اسناد خود از «حضرت صادق» (ع) نقل کرده که فرمود:

اهل دوزخ خواهند گفت چيست ما را که نمی بینیم مردانی را که می شمردیم ایشان را از اشرار و منظور آنان شما هستید، که به خدا سوگند یک نفر از شما را در آتش نخواهند دید.

أَتَخَذْنَا هُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ

(آنان را به سخریه گرفته بودیم یا چشمها از آنان برگشته بود) یعنی چون مخالفان خود را نمی بینند که در آتش باشند، گویند آیا ما ایشان را در دنیا به مسخره گرفته بوده پس خطا می کردیم یا چشمهای ما از ایشان برگشته که آنان را با خود در آتش نمی بینیم؟!.

إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ

(همانا این، حق است) یعنی آنچه در پیش گفته شد ناچار و حتما تحقق یافته، سپس به بیان آن پرداخته و می گوید:

تَخَاصُّمُ أَهْلِ النَّارِ

(که گفتگوی اهل آتش باشد) یعنی مخاصمه و گفتگوی پیشوایان و پیروان در آتش که برخی با برخی مجادله می کنند حق و مسلم است

سپس خداوند پیامبر خود را مورد خطاب قرار داده و می فرماید:

قُلْ

(بگو) ای محمد.

إِنَّمَا أَنَا مُنذِرٌ

(همانا من بیم دهنده هستم) یعنی ترساننده ام از معاصی خداوند و بر حذر و هشدار دهنده هستم از عقاب او.

وَمَا مِنِّ إِلَهٍ

(و نیست از الهی) که سزاوار عبادت باشد.

إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ

(مگر خداوند یگانه قهار) که بر همه مخلوقات قهار و توانگر است و چون به کسی اراده عقاب و شکنجه کند نمی تواند از عقاب او خلاص گردد.

رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا

(پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است) از انسان و جن و کلیه مخلوقات.

الْعَزِيزُ

(عزیز است) که هیچ کس بر او غلبه نتواند بکند و هیچ کس نمیتواند مانع او گردد.

الْغَفَّارُ

(بسیار آمرزنده است) گناهان بندگان خود را با این که قدرت بر عقاب آنان را دارد.

قُلْ

(بگو) ای محمد.

هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ

(آن، خبر بزرگ است) درباره لفظ (نبا) اختلاف شده که برخی گفته مراد (قرآن) است یعنی قرآن حدیث بزرگ است چه اینکه کلام معجز آسای خداوند بوده و در آن اخبار پیشینیان می باشد.

(شما از آن اعراض کننده هستید) یعنی از عمل و تدبر در آن اعراض می کنید، که «ابن عباس و قتاده و مجاهد و سدی» این چنین تفسیر کرده اند، ولی «حسن» گفته است مراد از (خبر بزرگ) قیامت است که شما از آمادگی برای آن اعراض کرده و غافل شده و آن را تکذیب کرده اید.

«زجاج» گفته است: خبر بزرگی که شما را از آن آگاه ساختم خبری است

که از خداوند می باشد، یعنی خبری که بر ایشان گفتم شامل سرگذشت پیامبران بوده که در آن اندیشه نکردند تا به صدق نبوت من اعتراف کنند و دلالت می کند بر این، قول خداوند که می فرماید:

مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَى

(نمی باشد برای من دانشی به گروه برتران) که فرشتگان باشند.

إِذْ يَخْتَصِمُونَ

(زمانی که گفتگو می کنند) یعنی چون خداوند به ایشان گفت که من قرار می دهم در روی زمین برای خود خلیفه و جانشین، فرشتگان گفتگو کرده و عرض کردند: (أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ)، «آیا قرار میدهی در زمین کسی را که فساد کرده و خونریزی کند-بقره-۳۰» و این گفتگوی فرشتگان و (ملاء اعلی) می باشد که از «ابن عباس و قتاده و سدی» نقل شده است پس مقصود چنین می شود که: من آنچه از گفتگوی فرشتگان فهمیدم، از طریق وحی می باشد.

«ابن عباس» از رسول خدا (ص) روایت کرده که به من فرمود: آیا می دانی مخاصمه و گفتگوی فرشتگان چه بوده است؟ گفتم نمی دانم، فرمود: درباره کفارات و درجات گفتگو می کردند، که کفارات عبارت است از رنگین کردن وضو در بامدادان سرد و برداشتن گامها برای حاضر شدن در جماعات و انتظار نماز پس از نماز و اما درجات عبارت است از آشکار گفتن سلام و اطعام طعام و خواندن نماز در شب هنگامی که مردم در خوابند.

إِنَّ يُوْحَىٰ إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ

(وحی نشود بر من مگر این که باشم ترساننده آشکار) یعنی مرا علمی به گفتگوی فرشتگان نبود و ممکن نبود که شما را از اخبار ایشان آگاه گردانم اگر خداوند مرا آگاه از اخبار ایشان نمی گردانید، ولی وحی نشده بر من مگر بیم دادن و ترساندن واضح و آشکار، و یا مقصود چنین است که وحی نشده ام مگر این که هستم بیم دهنده آشکار و ترساننده ای که ظاهر کننده حق باشم .

ص: ۱۳۰

اشاره

إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ (۷۱) فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (۷۲) فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۷۴) قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي اسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ (۷۵) قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ (۷۶) قَالَ فَاحْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ (۷۷) وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ (۷۸) قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (۷۹) قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ (۸۰) إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ (۸۱) قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (۸۲) إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ (۸۳)

ترجمه:

زمانی که گفت پروردگارت به فرشتگان همانا من خلق کننده ام بشری را از گل. پس چون درست کردمش و دمیدم در آن از روح خود پس بیفتید برای او

سجده کنندگان. پس سجده کردند همه فرشتگان همگی. مگر ابلیس که کبر ورزید و بود از کافران. گفت ای ابلیس چه چیز بازداشت تو را این که سجده کنی بر آنچه که آفریدم او را به دو دست خود، تکبر کردی یا بودی از برتران.

گفت من بهتر از او بودم، مرا از آتش آفریدی و او را از گل آفریدی. گفت بیرون رو از آن، که همانا تو رانده شده ای، و همانا بر تو باد لعنت من تا روز جزاء.

گفت پروردگارا مهلت بده مرا تا روزی که بر انگیخته شوند. گفت بدرستی که تو از مهلت داده شدگانی. تا روز وقت معلوم. گفت پس به عزت تو سوگند که همگی آنان را گمراه می کنم. مگر بندگان تو را از ایشان که خالص شدگانند.

تفسیر:

و اکنون خداوند به گفتگوی فرشتگان که درباره آدم بود پرداخته و می - فرماید:

إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ

(هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت) ظاهراً لفظ (اذ) متعلق به فعل (یختصمون) می باشد اگر چه میان آن دو فاصله افتاده است.

إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ

(همانا من آفریننده ام بشری را از گل) که «آدم» باشد.

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ

(پس چون درست کردم) یعنی زمانی که آفرینش این بشر را درست و کامل کرده و اعضا و صورت او را تمام کردم.

وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي

(و دمیدم در آن از روح خودم یعنی او را زنده کرده و به او جان بخشیدم).

و این که خداوند روح را به خود نسبت داده به این جهت است که آن را تکریم و تشریف کرده باشد. و معنی (نَفَخْتُ فِيهِ) این است: یعنی خود به تنهایی بدون اسباب این کار را به عهده گرفتم مانند ولادت و زادنی که مؤدی به این باشد.

پس چون خداوند آدم را به این حالت تکریم و احترام کرد به فرشتگان گفت: فَسَجِدُوا لَهُ سَاجِدِينَ (پس به روی افتید برای او سجده کنندگان).

و چون خداوند به وعده خود درباره خلقت آدم عمل کرد.

فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ

(پس فرشتگان سجده کردند همگی) و در مقابل آدم کرنش کردند.

إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ

(مگر ابلیس که کبر ورزید و بود از کافران) که تفسیر این آیه در سوره بقره گفته شده است.

قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي

(گفت ای ابلیس چه مانع شد تو را که سجده نکنی بر آنچه خلق کردم به دو دستم) در اینجا پرسش به صورت نکوهش بوده و برای این می باشد که فرشتگان بدانند که ابلیس هیچ عذر و بهانه ای برای سجده کردن نداشت.

و معنی این جمله (آفریدم آن را به دو دستم) این است که خلق آن را خودم به عهده گرفتم بدون واسطه ای که در کار باشد، و این سخن «جباری» است، و «مجاهد» گوید: بکار بردن لفظ (دو دستم) برای نسبت خلقت آدم به خود خداوند می باشد، مانند این آیه (أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا)، «آیا ندیدند که آفریدیم برای ایشان از آن چه دستهامان انجام داده بود چهار پایانی - یس ۷۰» «ابی مسلم» گوید: در این آیه منظور از دو دست، توانایی و قدرت می - باشد.

أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ

(آیا تکبر کردی یا بودی از برتران) یعنی آیا خود را بالاتر از قدر و اندازه خود بردی و بالاتر از آن قرار دادی که امر مرا فرمان بری یا این که بودی از آنان که قدرشان بالاتر از این است که سجده کنند پس خود را برتر دانستی؟!!

قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ

(گفت من بهتر از او بودم، آفریدی مرا از آتش و آفریدی او را از گل)، شیطان با این سخن آتش را بالاتر از گل قرار داد.

قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا

(گفت بیرون شو از آن) یعنی از بهشت.

فَأِنَّكَ رَجِيمٌ

(پس همانا تو رانده شده ای) یعنی طرد و دور شده ای.

وَ إِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ قَالَ

(و همانا بر تو باد لعنت من تا روز جزاء، گفت) شیطان در این هنگام رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (پروردگارا من: مهلت بده مرا تا روزی که برانگیخته شوند) یعنی کار و آزادی مرا تأخیر بینداز تا روزی که مردم برای حساب محشور شوند که آن روز قیامت است.

قَالَ

(گفت) خداوند متعال به ابلیس.

فَأِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ

(تو از مهلت داده شدگان) یعنی از تأخیر افتادگان می باشی.

إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ

(تا روز وقت معلوم) که تفسیر این جملات را در گذشته بیان داشتیم.

قَالَ

(گفت) ابلیس، فَبِعِزَّتِكَ (سوگند به عزت تو) یعنی قسم می خورم به قدرت تو که بر همه مخلوقات قاهر گشته ای.

لَأُغْوِيَنَّهُمْ

(هر آینه گمراه می کنم آنان را) یعنی بنی آدم را همگی.

أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ

(همه را مگر بندگان تو از ایشان که خالص شدگانند) یعنی ایشان را به سوی گمراهی خوانده و قبائح را بر آنان می آرایم مگر بندگان که خالصشان گرداندی و برگزیدی و نگاهشان داشتی، پس مرا بر ایشان راهی نیست .

ص: ۱۳۴

اشاره

قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ (۸۴) لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ (۸۵) قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ (۸۶) إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (۸۷) وَلَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ (۸۸)

ترجمه:

پس گفت حق است و حق می گویم. هر آینه پر کنم دوزخ را از تو و از آنکه از تو پیروی کند از ایشان همگی. بگو نمی خواهم بر آن از پاداشی و نیستم من از تکلیف کنندگان. نیست آن مگر ذکری برای جهانیان. و هر آینه خواهید دانست خبرش را پس از زمانی.

قرائت:

فالحق-اهل کوفه غیر از «کسایبی» و «هبیره» و «روح» و «زید» از «یعقوب» کلمه (فالحق) را به رفع و دیگران به نصب خوانده اند.

«ابو علی» گوید: کلمه (فالحق) بناء به نصب، معمول فعل مضممر است که (یحق) باشد و جایز است که از باب تشبیه به قسم منصوب باشد که تقدیر چنین است (سوگند به حق که پر می کنم دوزخ را) و ممکن است که حق دوم همان حق اول باشد که برای تأکید می باشد. ولی رفع کلمه (الحق) از دو راه محتمل است اول این که خبر باشد برای مبتداء محذوف که چنین باشد (انا الحق) و دوم این که مبتداء باشد برای خبر محذوف که چنین باشد (فالحق منی)

تفسیر:

سپس خداوند به پاسخ ابلیس پرداخته و می گوید:

قَالَ

(گفت) برای او.

فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ لَأَمْلَأَنَّ

(پس حق است و حق می گویم هر آینه آکنده کنم) در اینجا میان قسم و مقسم علیه فاصله شده تا موضوع تأکید شود.

جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ

(دوزخ را از تو و از آن که پیروی کرد تو را) و پذیرفت سخن تو را.

مِنْهُمْ

(از ایشان) یعنی از بنی آدم.

أَجْمَعِينَ

(جمیعا).

سپس خداوند پیامبر خود را مورد خطاب قرار داده و فرمود:

قُلْ

(بگو) ای محمد بر کافران مکه.

مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ

(نمی خواهم از شما بر آن) یعنی برای تبلیغ وحی و قرآن و دعوت به خداوند سبحان.

مِنْ أَجْرٍ

(از اجری) یعنی مالی که به من بدهید.

وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ

(و نیستم من از تکلیف کنندگان) به این قرآن و از جانب خودم. و گفته اند یعنی: من از طرف خود به عنوان پیامبری به سوی شما نیامده ام و آمدن خود را بر شما تکلیف نمی کنم بلکه خدایم مرا به این کار دستور داده است.

و نیز گفته شده: من اصرار نمی کنم به چیزی که طبق مقتضی عقل نباشد.

از «عبد الله بن مسعود» نقل شده که گفت: ای مردم هر که چیزی را می داند بگوید، و هر که نمی داند بگوید خدا داناتر است چه این که خود این علم است که انسان چیزی را که نمی داند بگوید خدا داناتر است چه این که خداوند به پیامبر خود می گوید: (قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ).

این سخن را «بخاری» در کتاب «صحیح» خود نقل کرده است.

ص: ۱۳۶

إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ

(نیست آن مگر ذکری برای جهانیان) یعنی نیست قرآن مگر موعظه و پندی برای همه مردم، و یا نیست قرآن مگر شرفی برای آن که به آن ایمان بیاورد.

وَلَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ

(و هر آینه خواهید دانست خبرش را پس از زمانی) یعنی ای کافران مکه خبر راستی او را پس از مرگ خواهید دانست. و این نظر «ابن عباس» و «قتاده» است.

و «سدی» گوید: یعنی خبرش را پس از جنگ «بدر» خواهید دانست و برخی گفته اند: یعنی آن که زنده بماند خبر آن را خواهد دانست موقعی که دینش بالا- گرفته و امرش آشکار شود و آن را که بمیرد پس از مرگ خبر آن را خواهد دانست. و این قول «کلبی» است.

ص: ۱۳۷

سوره زمر

اشاره

محل نزول:

این سوره را (غرف) نیز گفته اند و همه آیات آن طبق گفته «مجاهد و قتاده و حسن» مکی می باشد.

و برخی گفته اند: سه آیه این سوره در مدینه نازل شده که درباره «وحشی» قاتل «حمزه» و از اول آیه (قُلْ يَا عِبَادِيَ) تا آخر آیه سوم می باشد.

عدد آیات:

«شامیان» این سوره را هفتاد و پنج، «کوفیان» هفتاد و سه و دیگران هفتاد و دو آیه شماره کرده اند.

فضیلت سوره

۱- «ابی بن کعب» از پیامبر خدا (ص) نقل کرده که فرمود: هر که بخواند سوره «زمر» را خداوند امید او را قطع نکرده و ثواب ترسندگان را که از خداوند می ترسند به او می بخشد.

۲- «هارون بن خارجه» از «امام صادق» (ع) نقل کرده که فرمود: هر که بخواند سوره زمر را خدا شرافت دنیا و آخرت را به او می بخشد و او را بدون مال و فامیل عزیز می گرداند تا هر که او را ببیند شکوهش به وی نموده شده و جسدش بر آتش حرام گردد و برای او هزار شهر در بهشت ساخته شود که در هر شهری هزار کاخ بوده و در هر کاخی صد حوریه می باشد و علاوه برای او دو چشمه جاری و دو چشمه جوشان و دو بوستان خرم و حوریان پرده نشین در خیمه ها می باشد.

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۱) إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ (۲)
أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ
يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ (۳) لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَاصْطَفَىٰ مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ سُبْحَانَ اللَّهِ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ
الْقَهَّارُ (۴) خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي
لِأَجَلٍ مُّسَمًّى أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ (۵)

ترجمه:

فرو فرستادن آن کتاب است از خداوند عزیز حکیم. همانا ما نازل کردیم به تو آن کتاب را به حق، پس عبادت کن خداوند را

خالص کننده باشی دین را

ص: ۱۳۹

برای او. آگاه باش، برای خداوند است دین خالص، و آنان که گرفتند بغیر از او اولیائی را که عبادت نمی کنیم ایشان را مگر که نزدیک کنند ما را به خداوند نزدیک کردنی، بدرستی که خداوند حکم می کند میان ایشان در آنچه که بودند اختلاف می کردند، همانا خداوند هدایت نمی کند آن را که دروغگوی ناسپاس باشد. اگر خدا بخواهد فرزندی بگیرد بر میگزیند از آن چه می آفریند آن چه بخواهد، منزّه است او که اوست خداوند یکتای قهار. آفرید آسمانها و زمین را به حق، می گرداند شب را به روز و می گرداند روز را به شب، و مسخر کرد خورشید و ماه را هر یک می روند به اجل معینی، آگاه باش اوست عزیز و بسیار آمرزنده.

شرح لغات:

تکویر- افکندن چیزی به روی چیزی را گویند، گفته می شود (کور المتاع) یعنی قسمتی از کالا را به قسمت دیگری انداخت و از این باب است که می گویند (کور العمامه) یعنی عمامه را پیچیده و بعضی را روی بعضی چرخاند و قرار داد.

اعراب:

تنزیل- تنزیل مبتداء بوده و خبر آن (من الله) می باشد، یعنی تنزیل کتاب از خداوند است نه غیر او، چنان که گفته می شود استقامت مردم از پیامبران است، و جایز است (تنزیل الكتاب) خبر برای مبتداء محذوف بوده و تقدیر چنین باشد: (این است نازل کردن کتاب) در این صورت جایز است که (من الله) خبر بعد از خبر باشد و جایز است که موضعاً منصوب بوده که متعلق به تنزیل باشد.

بالحق- این کلمه مفعول انزلنا می باشد و جایز است که محلاً- حال بوده و تقدیر چنین باشد (انزلنا الكتاب محققاً) پس ذو الحال (نا) در انزلنا یا الكتاب می باشد.

زلفی- بناء به مصدریت در موضع نصب است و تقدیر چنین بوده که

(لِيقْرَبُونَا قَرِيبًا) پس مقصود این است که (مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقْرَبُونَا)

تفسیر:

خداوند سبحان شأن قرآن را بزرگ شمرده و مکلفان و مردم را به برپا داشتن معارف آن و پیروی از دستورات و نواحی آن تشویق و تحریص کرده و می فرماید:

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ

(فرو فرستادن این کتاب است از خداوند عزیز) که متعالی و برتر از شبیه و مثال است.

الْحَكِيمِ

(حکیم) در کردار و گفتار است، خداوند خود را به عزت ستوده است تا از مخالفت کتابش هشدار دهد و به حکمت ستوده است تا اعلان کند که کتابش را حفظ کرده تا بدون تغییر به دست مکلفان برسد.

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ بِالْحَقِّ

(ما نازل کردیم بر تو کتاب را به حق) یعنی آن را بدون غرض و باطل فرو نفرستاده ایم، و یا آن را به امر حق یعنی به دین درست نازل کرده ایم.

فَاعْبُدِ اللَّهَ

(پس پرستش کن خداوند را) یعنی با عبادت خود تنها متوجه خدا شو.

مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ

(خالص کننده برای او دین را) از شریک گرداندن بتها و صنم ها. اخلاص، قرار دادن بنده است عمل خود را برای آفریدگارش که این کار را برای دنیا انجام نمی دهد.

إِلَّا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ

(آگاه باش دین خالص برای خداوند است).

خالص چیزی باشد که آمیخته به ریا و شهرت و وجهی از وجوه دنیا نباشد و دین خالص عبارت از اسلام است. و این قول «حسن» است، و «قتاده» گفته: دین خالص عبارت از شهادت (ان لا اله الا الله) است، و گفته شده که دین خالص عبارت است از: اعتقاد واجب در توحید و عدل و نبوت و شرایع و اقرار به آنها و عمل به موجبشان و برائت از هر دینی که غیر از آن باشد و این تفصیل قول

«حسن» است که گفته مراد از دین خالص، اسلام است.

و برخی گفته اند معنی آیه این است: اطاعت برای خداوند است در عبادت که به واسطه آن انسان مستحق جزاء می شود، پس این چنین طاعتی مخصوص خدا بوده و بر غیر او جایز نیست.

وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ

(و آنان که گرفتند بغیر از او اولیائی را) و گمان کردند که غیر از خداوند مالک دیگری است که مالک ایشان می باشد می گویند:

مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى

(عبادت نمی کنیم ایشان را مگر که نزدیک کنند ما را به خداوند، نزدیک کردنی) یعنی شفاعت کنند از ما نزد خداوند. (زلفی) به معنی (قرب) می باشد و آن اسمی است که در اینجا، جای مصدر را گرفته است.

إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ

(بدرستی که خداوند حکم می کند میان ایشان) روز قیامت.

فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ

(در آن چه که ایشان اختلاف می کنند) در امور دین که هر یک از آنان به قدر استحقاق خود معاقب خواهند بود.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي

(همانا خدا هدایت نمی کند) به راه بهشت و حکم نمیکنند به هدایت او به حق.

مَنْ هُوَ كَاذِبٌ

(آن که او دروغگو بوده) بر خدا و رسول او، و.

كَفَّارٌ

(ناسپاس) است به آن چه خداوند نعمت داده و منکر اخلاص عبادت خداوند است و نمی خواهد که خداوند او را هدایت کند مانند قوم «ثمود» که گمراهی را بر هدایت برگزیدند.

لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا

(اگر خدا بخواهد که بگیرد فرزندی را) طبق آن چه این کافران می گویند که فرشتگان دختران خدا هستند و آن چه نصاری می گویند که «مسیح» پسر خداست و آنچه یهود می گویند «عزیز» پسر خداست

ص: ۱۴۲

لَا ضَظْفِي

(بر می گزید) و اختیار می کرد.

مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ

(از آن چه خلق می کند آن را که می خواست) یعنی فرزند گرفتن خداوند به اختیار ایشان نیست تا هر که را بخواهند برای خدا انتخاب کنند بلکه خدا اختصاص میدهد به این مقام از بندگان خود آن را که بخواهد مانند قول خداوند که می فرماید: (لَمَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهُمْ لَهَوًا لَا تَخَذُنَاهُ مِنْ لَدُنَّا)، «اگر می خواستیم که لهوی بگیریم هر آینه از نزد خودمان می گرفتیم - انبیاء - ۱۸» سپس خبر می دهد که منزّه است خداوند از فرزند گرفتن به این که می گوید:

سُبْحَانَهُ

(منزه است) از این نسبت.

هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ

(اوست خداوند یکتا) که برای او شریکی و صاحبی و فرزندی نیست.

الْقَهَّارُ

(قهار است) به مخلوقات خود، به آوردن مرگ در حالی که خود زنده ایست که نمی میرد، سپس خداوند از کمال قدرت خود خبر داده و میگوید:

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ

(آفرید آسمانها و زمین را به حق) که آن دو را بدون غرض و باطل خلق نکرده بلکه از روی حکمت آفریده است.

يُكْوِرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكْوِرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ

(می گرداند شب را به روز و می گرداند روز را به شب) یعنی داخل می شود هر یکی از آن دو بر دیگری با زیادت و نقصان، آن چه از یکی کم شود در دیگری زیاد گردد و آن چه در یکی زیاد گردد در دیگری کم گردد. و این سخن «حسن» و جماعتی از مفسران است و برخی گفته: یعنی می پوشاند شب را به روز و روز را به شب، و این سخن «قتاده» است.

وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ

(و مسخر کرد خورشید و ماه را) که هر کدام بر یک روش حرکت می کنند.

كُلُّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى

(هر کدام جاری می شوند به اجل معینی) یعنی

ص: ۱۴۳

تا مدت معلومی که خدا مقدر کرده است. و برخی گفته اند: جاری هستند تا قیام ساعت.

و نیز گفته شده: منظور از اجل مسمی یعنی بوقت معلومی در زمستان و تابستان که آن مطلع و مغرب است برای هر کدام از آن دو.

أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ

(آری اوست عزیز بسیار آمرزنده) معنی این آیه در سابق گفته شده و فایده آیه این است: آن که توانایی بر خلق آسمانها و زمین و رام کردن خورشید و ماه و داخل کردن شب در روز را دارد پس او منزّه است که فرزند و شریک برای خود بگیرد که این از صفت نیازمندان است .

ص: ۱۴۴

آفرید شما را از نفس واحدی، سپس قرار داد از آن جفتش را و نازل کرد برای شما از چهارپایان هشت جفت، خلق می کند شما را در شکمهای مادرانتان، آفرینشی پس از آفرینشی در تاریکی های سه گانه، این است خداوند پروردگار شما، پادشاهی برای اوست، نیست الهی مگر او، پس کجا برگردانده می شوید. اگر کافر شوید، پس همانا خداوند بی نیاز است از شما، و راضی نمی شود بر بندگان خود کفر را، و اگر شکر کنید آن را بر شما راضی می شود، و بر نمی دارد بر دارنده ای بار دیگری را، سپس به سوی پروردگار شماست بازگشت شما، پس خبر می دهد شما را به آنچه که بودید عمل می کردید که او داناست به ذات سینه ها. و چون برسد انسان را ضرری می خواند پروردگارش را، بازگشت کننده به سوی او، سپس چون نعمتی از خود به او برساند فراموش کند آنچه که بود به سوی او می خواند از پیش و قرار دهد برای خدا همتایانی تا گمراه کند از راه او، بگو بهره مند باش به کفر خویش اندکی که تویی از اصحاب آتش. آیا کسی که نیایش کننده است در لحظه های شب، سجده کنند و ایستاده است می ترسد از آخرت و امید به رحمت پروردگارش دارد، بگو آیا یکسان است آنان که می دانند و آنان که نمی دانند، همانا پند گیرد صاحبان

خرد. بگو ای بندگان من که ایمان آوردید پرهیز کنید پروردگارتان را، برای آنان که نیکی کردند در این دنیا، نیکی است و زمین خدا وسیع است همانا داده می شوند شکیبایان مزدشان را بدون حساب.

قرائت

یرضه-ابو عمرو در روایت اوقیه و ابی شعیب سوسی و ابو عمرو دوری از یزیدی و از حمزه در روایت عجلی کلمه (یرضه لکم) به سکون (ها) قرائت کرده- اند و ابن کثیر و ابن عامر و کسایب و خلف و نافع به روایت اسماعیل، و ابو بکر به روایت برجمی کلمه (یرضه) را به ضم (ها) ی اشباع شده، قرائت کرده اند.

«ابو علی» گوید: حجت آن که (یرضه) را به ضمه، (ها) خوانده و (واو) را بآن ملحق کرده است که ما قبل واو متحرک است و بمنزله (ضربها) میباشد ولی آنان که به ضمه (ها) بدون الحاق واو قرائت کرده اند حجتشان این است که الف محذوف به خاطر جزم و سکون است و در این جا لزومی برای حذف نیست چه این که کلمه اگر منصوب یا مرفوع باشد الف باز گشته و ثابت می ماند، پس چون الف ثابت شد نیکو این است که واو الحاق نگردد مثل قول خداوند (القی موسی عصاه) چه اگر با تخفیف (ها) واو ملحق شود مانند جمع میان دو ساکن خواهد بود.

آن که (ها) را به سکون خوانده گمان کرده است که این خود لغتی می باشد.

ام هو قانت- ابن کثیر و نافع و حمزه کلمه یاد شده را به تخفیف میم قرار کرده و دیگران همه به تشدید میم خوانده اند.

در کلمه فوق دو صورت بیش نیست:

اول- که مقصود چنین باشد (الجاهد الکافر خیر ام من هو قانت) که بر جمله محذوف این جمله دلالت می کند (هل یستوی الذین یعلمون...) دوم- مقصود چنین است (قل امن هو قانت کغیره) در این صورت خبر محذوف خواهد بود.

بناء بر قرائت تخفیف میم نیز باز مقصود چنین است (ام من هو قانت...).

در هر صورت به هیچ وجه جایز نیست که همزه را همزه ندا بدانیم چه این معادله در این جمله دلالت دارد که مقصود از همزه استفهام می باشد.

شرح لغات:

خول-تخویل به معنی عطیه و بخشش بزرگ است.

قانت-دعا کننده یا نماز خواننده است.

آناء-لحظه ها، که مفرد آن (انی) و (انی) می باشد.

تفسیر:

و اکنون خداوند از قدرت کامل خود پرده برداشته و نشان داده و میگوید:

خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ

(آفرید شما را از یک تن) که آدم باشد چه این که همه افراد بشر از نسل او می باشند.

ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا

(سپس قرار داد از آن جفتش را) که «حواء» باشد یعنی از زیادی گل آدم او را آفرید یا از ضلعی از اضلاع آدم، حوا را آفرید.

در جمله (ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا) سه قول است در این که آیا (ثم) برای تراخی و مهلت و طول مدت است و این که آیا خلق پدر و مادر باید پیش از خلق فرزند باشد؟ که بترتیب اشاره می کنیم:

۱-عطف به ثم در این آیه به معنی گفتن سخنی پس از سخن دیگر باشد چنان که گفته می شود (از تو امروز چیزی را دیدم، پس از آن چه دیروز دیدم) اگر چه سخن دیروز جلوتر از امروز می باشد.

۲-جمله (ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا) عطف به معنی (نَفْسٍ وَاحِدَةٍ) می باشد، گویا که خداوند می خواهد بگوید: (آفرید شما را از یک تن که آن را تنها ایجاد کرده سپس قرار داد از آن جفتش را) ۳-خداوند ذریه آدم را در پشت او خلق کرده و آن را از پشت او در-

آورده و سپس حواء را از ضلعی از اضلاع آدم خلق کرده است. و این قول ضعیف است که درباره آن سابقاً سخنانی را ایراد کردیم.

وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ

(و نازل کرد برای شما از چهار پایان هشت جفت) در مقصود از آیه فوق نظرهای مختلفی گفته شده که اکنون توجه میکنید:

۱- مراد از لفظ (انزال) در اینجا به معنی ایجاد و پدید آوردن است چنان که خداوند می گوید: (قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا)، «و به حقیقت نازل کردیم برای شما لباس را- اعراف- ۲۶» که منظور نزول خود لباس نیست بلکه منظور سبب نزول آن است که باران باشد که از آسمان نازل شده و در اثر آن پنبه و پشم بوجود آمده و سپس بصورت لباس در آمده است، پس چهار پایان نیز از گیاه رشد کرده و گیاه از آب بوجود آمده است.

۲- خداوند پس از خلقت چهار پایان در بهشت، آنها را به زمین فرو فرستاده است. و این قول جباری است و گفته که در خبر وارد شده که شتر و گوسفند از چهار پایان بهشت می باشند.

۳- مقصود از (نزول) در این آیه (نُزُل) و ارزاق می باشد. و مراد از جفتهای هشتگانه عبارت است از شتر و گاو و گوسفند و بز و جفتهای آنها. و تفسیر این آیه در سوره (انعام) بیان گردید.

يَخْلُقْكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ

(خلق می کند شما را در شکمهای مادرانتان آفرینشی پس از آفرینشی) که اول نطفه، سپس علقه، سپس مضغه، سپس استخوانی که با گوشت پوشیده شده است بوده اید و سپس خلق دیگری را ایجاد کرد. از «قتاده» و «مجاهد» و «سدی». و برخی گفته اند:

یعنی آفرید شما را در شکمهای مادرانتان پس از آنکه در پشت آدم آفرید شده بودید. و این نظر «ابن زید» است.

فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ

(در تاریکی های سه گانه) که تاریکی شکم و تاریکی رحم

و تاریکی مشیمه است. و این نظر «ابن عباس، مجاهد، قتاده، سدی، ابن زید» می باشد، و نیز مروی از امام باقر (ع) است.

و نیز گفته شده: تاریکیهای سه گانه عبارت است از تاریکی شب یا تاریکی صلب مرد و تاریکی رحم و تاریکی شکم.

سپس خداوند خود را مورد خطاب قرار داده و می فرماید:

ذَلِكُمُ اللَّهُ

(این است خداوند) که این چیزها را آفریده است.

رَبُّكُمْ

(پروردگار شما) که مالک تصرف شما می باشد.

لَهُ الْمُلْكُ

(برای اوست پادشاهی) بر همه مخلوقات.

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَآنتَى تُصْرَفُونَ

(نیست الهی مگر او پس کجا برگردانده میشود) از راه حق پس از این بیاناتی که گفته شد.

إِنْ تَكْفُرُوا

(اگر کافر شوید) و نعمتهای خداوند را منکر گردید و سپاس او را نگرارید فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ (پس همانا خداوند بی نیاز است از شما) و از شکر - گزاری شما و زیان نرساند به خدا ناسپاسی شما.

وَلَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ

(و راضی نمی شود بر بندگان خود کفر را)، از این آیه به وضوح و روشنی استفاده می شود که خداوند واقعا نسبت به کسی اراده کفر نمی کند، زیرا اگر اراده کند درباره کسی کفر را مسلما راضی هم می شود زیرا که رضایت خداوند جدا از اراده او نیست، چنان که گاهی که ما درباره شخصی چیزی را اراده می کنیم محال است که راضی بر آن چیز نباشیم یا چیزی را راضی شده ولی اراده نکنیم.

وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ

(و اگر شکر کنید راضی می شود بر شما) یعنی اگر سپاس کنید خداوند را بر نعمتهایش و به آنها اعتراف کنید از شما راضی شده و بر شما برگردانده و برای آن به شما ثواب می دهد. ناگفته نماند که (ها) در کلمه (یرضه) کنایه از مصدری است که در

تقدیر بوده و بر آن دلالت میکند این

ص: ۱۵۰

جمله: (وَإِنْ تَشْكُرُوا) که تقدیر چنین است (یرضی الشکر لکم-راضی می شود شکر کردن را از شما).

وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى

(و بر نمی دارد بر دارنده ای بار دیگری را) یعنی گناه هیچ کسی را دیگری به عهده نمی گیرد و مجازات گناه با آن خواهد بود که مرتکب شده است.

ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ

(سپس بسوی خداوند است بازگشت شما) و مصیر شما.

فَيُبْنِيكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

(پس خبر می دهد شما را به آنچه که بودید عمل می کردید) یعنی از اعمال شما خبر داده و به حسب آن مجازات می کند.

إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ

(همانا او داناست به ذات سینه ها) پس سرّ و علنی بر او پوشیده نمی ماند.

وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ

(و چون انسان را ضرری برسد) از سختی و مرض و قحطی و غیر از اینها.

دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ

(می خواند پروردگارش را بازگشت کننده به او) که باز-گشت او تنها بسوی خدا می باشد و به دیگری امیدوار نمی شود.

ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ

(سپس چون برساند بر او) یعنی ببخشد برای او.

نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُوا إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ

(نعمتی را از خود، فراموش کند آنچه که بود می خواند بسوی او از پیش) یعنی فراموش می کند ضرری را که خدا را برای برطرف کردن آن می خواند پیش از اینکه به این نعمت برسد.

«زجاج» گوید: فراموش کند دعائی را که به آن خدا را خوانده و تضرع می کرد از قبل.

جایز است که مقصود چنین باشد: فراموش کند خدایی را که بسوی او از پیش تضرع می کرد: مانند (وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ وَلَا

أَنْتُمْ لِعَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ، «و من عبادت کننده نیستم آنچه را شما عبادت می کنید و شما عبادت کننده نیستید آنچه را من عبادت می کنم - کافرون - ۴ و ۵» که در اینجا نیز لفظ (ما) دلالت

ص: ۱۵۱

بر خداوند می کند. پس (من) بر هر فرد تمیز دهنده و (ما) بر هر چیزی گویند.

وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَاداً

(و قرار داد برای خداوند همتیانی) یعنی برای او همتیانی را نشان کرد در توجه دادن عبادت به سوی آنها از اصنام و بتها.

لِيُضِلَّ

(تا گمراه کند) مردم را.

عَنْ سَبِيلِهِ

(از راه او) یعنی از دین او. یا چنین معنی کنیم که: تا گمراه شد خودش از راه خدا. و در اینصورت لفظ لام به معنی (لام عاقبت) خواهد بود. یعنی ایشان نمی خواستند که چنین شود ولی عاقبت کارشان جبراً چنین می بایست بگردد.

قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكُمْ قَلِيلاً

(بگو بهرمنند باش به کفرت اندکی)، این کلام در ظاهر بصورت امر بوده ولی دارای معنی خبری می باشد، مانند اینکه گفته می شود: (اگر حیا نمی کنی پس بکن هر چه می خواهی)، و مقصود این است که مدت بهرمندی او با کفر خود در دنیا اندک و نابود شدنی خواهد بود.

إِنَّكَ مِنَ أَصْحَابِ النَّارِ

(که تو از اصحاب آتشی) که همواره در آن عذاب خواهی شد.

أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ

(آیا آنکه قنوت کننده است). «ابن عباس» گوید: آیا آن که یاد کردیم بهتر است یا آنکه همواره در فرمانبری خداوند است. که نظر «سدی» نیز می باشد، و نیز گفته اند: آنکه بر قرائت قرآن و نماز شب قیام میکند بهتر است؟، و این نظر «ابن عمر» است.

امام باقر علیه السلام فرمود: منظور کسی است که نماز شب می خواند.

أَنَاءَ اللَّيْلِ

(لحظه های شب) یعنی ساعات شب.

سَاجِداً وَقَائِماً

(سجده کننده و بپا ایستنده است) که گاهی در نماز سجده کرده و گاهی قیام می کند.

يَحْذَرُ الْآخِرَةَ

(می ترسد از آخرت) یعنی از عذاب آخرت.

ص: ۱۵۲

وَ يَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ

(و امیدوار رحمت پروردگارش است) یعنی مردد میان خوف و رجاء، و ترس و امید است و بر یک حال نیست و این دو فرد که عبادت کننده و کافر باشد مساوی نیستند، چه اینکه خدا می گوید:

قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

(بگو آیا مساوی است آنان که می دانند و آنان که نمی دانند) یعنی یکسان نیستند آنان که می دانند آن چه را از وعده که خدا داده و با آنان که این را نمی دانند.

إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ

(همانا پند گیرند صاحبان خرد).

«امام صادق»(ع) فرمود: آنان که می دانند ما هستیم و آنان که نمیدانند دشمنان ما هستند و صاحبان خرد شیعیان ما هستند.

قُلْ

(بگو) ای محمد(ص) بر ایشان.

يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا

(ای بندگان من که ایمان آوردید) و توحید خداوند را تصدیق کردید.

اتَّقُوا رَبَّكُمْ

(بپرهیزید از پروردگارتان) یعنی از شکنجه پروردگارتان به اینکه از نافرمانی او اجتناب کنید، در اینجا خداوند سخن را تمام کرده و میگوید:

لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا

(بر آنان که نیکی کردند) یعنی اعمال نیکو را انجام داده و به دیگران نیکی کردند.

فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً

(در این دنیا حسنه ای است) یعنی بر ایشان در این دنیا ستایش نیکو و ذکر جمیل و صحت و سلامت می باشد. و این نظر «سدی» می باشد. و یا مقصود این چنین است: برای آنان که در این دنیا عمل خود را نیکو گردانیدند در آخرت حسنه خواهد بود که آن، جاوید ماندن در بهشت باشد.

(و زمین خدا وسیع است)، «ابن عباس» گوید: این سخن تشویق و تحریک به هجرت کردن از مکه می باشد. یعنی بر ایشان هیچ بهانه ای در ترک طاعت خداوند نیست که اگر در یک زمینی نتوانستند میتوانند

به سرزمین دیگری بروند تا در آن جا خداوند را اطاعت کنند، چنان که خداوند می گوید: (أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا) «آیا زمین خدا گسترده نبود که هجرت کنید در آن - نساء - ۹۷».

«مقاتل» و «ابو مسلم» چنین تفسیر کرده اند: زمین بهشت وسیع است پس آن را با کردار شایسته خود طلب کنید.

إِنَّمَا يُؤَفِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ

(همانا به تمام داده می شود شکیبایان را مزدشان) یعنی ثواب داده شود به اطاعت کردنشان و شکیبایی که بر سختی - های دنیا نمودند.

بِغَيْرِ حِسَابٍ

(بدون حساب) چه اینکه زیاد بوده و شمارش آن مشکل است.

«عیاشی» با اسناد خود از «عبد الله بن سنان» از امام صادق علیه - السلام نقل کرده که گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: چون در روز قیامت دفترها گشوده شود و ترازوها گذارده گردد برای اهل بلاء و گرفتاری ترازویی نصب نمی گردد و دفتری بر ایشان گشوده نمی شود، سپس این آیه را خواند: (إِنَّمَا يُؤَفِّي الصَّابِرُونَ...)

قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ (١١) وَأُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ (١٢) قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (١٣) قُلْ اللَّهُ أَعْبُدُ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي (١٤) فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخَسِرَانُ الْمُبِينُ (١٥) لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلْمٌ مِنَ الْأَرْضِ وَمَنْ تَحْتِهِمْ ظُلْمٌ ذَلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهَ بِهِ عِبَادَهُ يَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ (١٦) وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادِ (١٧) الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ (١٨) أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنْفَذُ مَنْ فِي النَّارِ (١٩) لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ مَبْنِيَةٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَعَدَّ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِعَادَ (٢٠)

بگو که فرمان شده ام اینکه عبادت کنم خداوند را، خالص کننده باشم دین را برای او. و فرمان شده ام بر آن که بوده باشم اول مسلمانان. بگو همانا می ترسم، اگر نافرمانی کنم پروردگارم را، از عذاب روز بزرگ. بگو خداوند را پرستش می کنم که خالص کننده ام برای او دینم را. پس پرستش کنید آنچه می - خواهید غیر از او، بگو همانا زیانکاران آنانند که بر خودشان و بر کسانشان زیان کردند روز قیامت، آگاه باش این است همان زیان آشکار. بر ایشان است از بالایشان سایبان هایی از آتش و از پائینشان سایبانهایی، این است که خداوند می ترساند به آن بندگانش را که ای بندگان از من پرهیزید. و آنان که اجتناب کردند طاغوت را از اینکه آن را پرستش کنند و بازگشتند بسوی خداوند، برای ایشان است مژدگانی، پس بشارت بده بندگانم را. آنان که می شنوند گفتار را، پس پیروی می کنند نکوتر آن را، ایشانند آنان که هدایتشان کرد خداوند و ایشان همانانند صاحبان خرد. آیا پس آن که حق شد بر او کلمه عذاب آیا تو نجات می دهی آن را که در آتش است. لیکن آنان که پرهیز کردند پروردگار - شان را، بر ایشان است غرفه هایی، از بالای آنها غرفه هایی بنا شده که جاری می شود از پائین آنها چشمه ها، وعده خداست که خلاف نمی کند خدا وعده خود را.

شرح لغات:

ظل-جمع(ظله)است و آن به معنی سایبان و پرده بلند است انقاذ-نجات دادن غرف-جمع(غرفه)بوده و آن به معنی خانه های رفیع و بلند است

اعراب:

ذَلِكَ يُخَوِّفُ

-،(ذلك)مبتداء و (يُخَوِّفُ اللَّهُ بِهِ عِبَادَهُ) خبر آن است أَنْ يَعْبُدُوهَا- در موضع نصب بوده که بدل از(طاغوت)باشد لَهُمُ الْبُشْرَى
-خبر برای (الَّذِينَ اجْتَنَبُوا) می باشد زجاج گوید: (أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ) ، در معنی شرط و جزاء است و الف استفهام در اینجا به معنی توقیف است و الف دوم برای تأکید است.

تفسیر:

خداوند به پیامبر خود خطاب کرده و می فرماید:

قُلْ

(بگو)ای محمد بر کافرانی که ذکرشان گذشت:

إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ

(همانا من امر شده ام این که عبادت کنم خداوند را خالص کننده باشم برای او دین را)یعنی توحید او را کرده و غیر از او را عبادت نکنم،و عبادت خالص آن است که آمیخته با گناهان نباشد.

وَأُمِرْتُ

(و فرمان شده ام)نیز.

لِأَنَّ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ

(بر این که بوده باشم اول مسلمانان)تا فضل سبقت و ثواب آن بر من باشد.

قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ

(بگو همانا میترسم اگر نافرمانی کنم پروردگارم را از عذاب روز بزرگ)که عذاب روز قیامت باشد.

قُلْ

(بگو) برایشان.

ص: ۱۵۷

اللَّهُ أَعْبُدُ مُخْلِصًا لَهُ

دینی(خداوند را پرستش می کنم خالص کننده ام دینم را برای او)و طاعتم را.

فَاعْبُدُوا

(پس پرستش کنید)ای گروه کافران.

مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ

(آن چه غیر از او را می خواهید)از بتها،و این سخن بر اساس تهدید ایشان می باشد.

قُلْ

(بگو)بر ایشان.

إِنَّ الْخَاسِرِينَ

(همانا زیانکاران)در حقیقت.

الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

(آنانند که زیان کردند بر خودشان و کسانشان روز قیامت)پس بر خود سودی نکنند و در آتش کسانی را با خود نیابند چنان که در دنیا با خود اهلی داشتند،پس سود خود و کسانشان را از دست می دهند.و این قول «مجاهد»و «ابن زید»است.

«حسن»گوید:به خود زیان رساندند به این که خود را در دوزخ افکندند و از اهل زیان بردند که آنها را از دست دادند که در بهشت برای ایشان آماده شده بود.«ابن عباس»گوید:خداوند در بهشت برای هر- انسانی منزل و اهلی قرار داده است هر که خدا را اطاعت کند به آن می رسد و هر که خدا را عصیان کند بسوی آتش رفته و منزل و اهلیش به دیگری داده می- شود و این است قول خداوند که گوید:(ایشانند وارثان).

أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ

(آگاه باش که این است زیان بردن آشکار) که پوشیده نمی ماند.

لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ

(بر ایشان است از بالایشان سایبان هایی از آتش)یعنی پرده و روپوشهایی از آتش و دود آن که از آن به خداوند پناه می بریم.

وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظِلٌّ

(و از پائینشان پرده هایی) یعنی فرشها و بسترهایی از آتش. و این که پائین آنها سایبان گفته می شود بدین جهت است که

ص: ۱۵۸

برای افراد پائین تر، بالا و سایبان حساب می شود چه این که دوزخ دارای طبقات و در که هایی می باشد که اهل دوزخ در آن طبقات قرار می گیرند. و نیز گفته اند: علت در بکار بردن سایبان ها در دوزخ و قطعه های آتش مجازاً و بر سبیل توسعه در لفظ می باشد چه این که در مقابل آنان، اهل بهشت هستند که دارای سایبانها و طبقات مختلف می باشند، و مراد این است که آتش محیط به ایشان است.

ذَلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهَ بِهِ عِبَادَهُ

(این است که می ترساند خداوند به آن بندگانش را) یعنی این عذابی را که وصف کرده میترساند خداوند به آن بندگانش را، تا بایشان رحمت کرده، آنان بواسطه امتثال او امر خدا از آن عذاب دور بمانند، سپس خداوند بندگان خود را امر به پرهیز کرده و می فرماید:

يَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ

(ای بندگان من پرهیزید) که شما را هشدار داده و حجت را بر شما تمام کردم، و این که لفظ (یاء) در دو کلمه یاد شده حذف شده است به خاطر دلالت کسره بر آن می باشد.

وَ الَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاعُونَ

(و آنان که اجتناب کردند از طاعوت) یعنی از بتها و شیطان. و برخی گفته اند مقصود از (طاعوت) هر فردی می باشد که دعوت به عبادت غیر خدا بکند، و (تاء) در آخر این کلمه که علامت تأنیث است به مناسبت جماعت می باشد، در قرائت «حسن» این کلمه به صورت «طواعیت» آمده است.

أَنْ يَعْبُدُوهَا

(این که عبادت کنند آن را) که از عبادت او اجتناب کردند.

وَ أَنْتَابُوا إِلَى اللَّهِ

(و باز گردیدند بسوی خداوند) یعنی توبه کرده و آنچه قبلاً در دل داشتند کردند.

لَهُمُ الْبُشْرَى

(بر ایشان است مژدگانی) یعنی بشارت، که آن عبارت است از خبر دادن به چیزی که موجب شادی و ظهور خوشی در چهره ها می گردد.

«ابو بصیر» از امام صادق (ع) نقل کرده که فرمود: شما مژده داده شدگانید

و هر که از جباری اطاعت کند او را عبادت کرده است. و سپس خداوند پیامبر خود را خطاب کرده و می گوید:

فَبَشِّرْهُ

(پس بشارت بده) ای محمد (ص) عِبَادِ (بندگانم را) که کسره به جای (یاء) تکلم قرار گرفته است.

الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ

(آنان را که می شنوند گفتار را و پیروی می کنند از نکوتر آن) یعنی آنچه که به قبول و عمل بهتر بوده و رساننده - تر به حق باشد و «سدی» گفته: پیروی می کنند از نیکوترین دستوری که به آنان شده و به آن عمل می کنند.

روایت شده از «ابو درداء» که گفت: اگر سه چیز نبود خوش نداشتم که یک روز زندگی کنم، تشنگی در روزهای گرم و سجده در نیمه های شب و مجالست با مردمی که سخن های زیبا را انتخاب می کنند آن چنان که خرماهای خوب را مردم جدا و انتخاب می کنند.

«زجاج» گوید: می شنوند قرآن و غیر آن را و فقط از قرآن پیروی میکنند.

و نیز چنین تفسیر شده که: می شنوند دستورها و برنامه هایی که در قرآن و سنت وجود دارد و پیروی و عمل می کنند به آن چه که بهتر است زیرا که ثوابش بیشتر است، به این که به یکی از دو دستوری که افضل است عمل می کنند چنان که قصاص حق بوده ولی عفو از آن بهتر است و به آن عمل می کنند.

أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ

(آنان کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده است) یعنی آنان که وصف شدند کسانی هستند که مورد هدایت خداوندت قرار گرفته و بسوی حق هدایت شده اند.

وَأُولَئِكَ هُمُ أُولُوا الْأَلْبَابِ

(و ایشان همانانند صاحبان خرد) که از خردهای خود استفاده می کنند.

«عبد الرحمن بن زید» گوید: این آیه (وَ الَّذِينَ اجْتَنَّبُوا الطَّاغُوتَ) و دو آیه بعد از آن درباره سه نفر نازل شده است که در جاهلیت می گفتند (لا اله الا الله) و آنان عبارتند از «زید بن عمرو بن نفیل» و «ابو ذر غفاری» و «سلمان

أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ

(آیا پس آن که کلمه عذاب برایش حق شد، آیا تو هستی که نجات دهی آن را که در آتش است) در تقدیر این آیه اختلاف شده که به برخی از نظریه ها اشاره می کنیم:

۱- «زجاج» گوید: تقدیر چنین است (أفمن وجب عليه وعيد الله بالعقاب أفأنت تخلصه من النار- آیا آن که برایش وعده خدا به عذاب واجب شده است تو می توانی او را از آتش خلاص کنی؟) که به جای ضمیری که به مبتدا رجوع کند به کلمه (مَنْ فِي النَّارِ) اکتفاء شده است. و این سخن را «اخفش» نیز گفته است.

۲- تقدیر چنین باشد: (أفأنت تنقذ من في النار منهم- آیا تو نجات می دهی آن که از ایشان در آتش است) و این که دو بار کلمه استفهام بکار رفته برای تأکید است که تنبیه بر معنی باشد.

۳- «انباری» گوید: در کلمه (كَلِمَةُ الْعَذَابِ) وقف شده و تقدیر چنین است (کمن وجبت له الجنة) و سپس آغاز کرده و می گوید: (أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ) و مراد از کلمه عذاب عبارت است از قول خداوند که می گوید: (هر آینه پر می کنم دوزخ را تو و از آن چه از تو پیروی کند) و این گفتار برای خاموش کردن حرص پیامبر برای اسلام کافران است و مقصود این است که: ای محمد (ص) تو نمی- توانی اسلام را در دل کافران وارد کنی چه بخواهند و یا نخواهند، پس گناهی بر تو نیست اگر آنان ایمان نیاورند که تقصیر از خودشان می باشد، و شبیه همین، قول خداوند است که می گوید: (لعلك باخع نفسك على آثارهم)، «شاید تو جان خود را ببازی در پی ایشان- کهف-۶».

و اکنون خداوند به بیان آن چه برای مؤمنان آماده کرده می پردازد مانند بیان آن چه برای کافران آماده کرده است و می گوید:

لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ

(و لیکن آنان که پرهیز کردند پروردگارشان

را بر ایشان غرفه هایی است در بهشت.

مِنْ فَوْقِهَا غُرْفٌ

(از بالای آنها است غرفه ها) و قصرهای.

مَبْنِيَّةٌ

(بنا شده) و این جملات در مقابل (لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظِلٌّ مِنَ النَّارِ وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظِلٌّ) می باشد که در بهشت منازل رفیعی است که بعضی فوق بعضی می باشد، چه این که نگاه کردن به سبزه زارها و آبها از غرفه ها لذیذتر و گواراتر است.

تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

(روان شود از پائین آنها رودها) یعنی از پائین این غرفه ها.

وَعَدَّ اللَّهُ

(وعده خداست) که وعده داده است خداوند منازل و غرفه ها را.

لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ

(خداوند وعده را خلاف نمی کند).

ص: ۱۶۲

اشاره

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَيَلَكَ يُنَابِعُ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهِيَجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا
إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعَذْرَى لَأُولَى الْأَلْبَابِ (٢١) أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ
أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (٢٢) اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيَ تَقْشِرُّ عَنْهُ جُلُودٌ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ
وَ قُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (٢٣) أَفَمَنْ يَتَّقِ بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ ذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ (٢٤) كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَاَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ (٢٥)

[ترجمه]

آیا ندیدی که خدا نازل کند آبی را از آسمان و روان گرداند آن را بر چشمه هایی در زمین سپس بیرون آورد به آن کشتی را که رنگهای آن گوناگون است، سپس خشک می شود، پس می بینی آن را که زرد شده است، سپس آن را ریزه ریزه می گرداند، همانا در آن پندیست بر صاحبان خرد. آیا پس، آن که خدا گشادگی داد سینه اش را بر اسلام، پس اوست بر نوری از پروردگارش، پس وای بر سنگین دلان از یاد خداوند که ایشان در گمراهی آشکار هستند. خدا نازل کرد بهترین حدیث را که کتاب متشابه دوگانه است می لرزد از آن پوستهای آنان که می ترسند از خداوند و سپس نرم شود پوستهایشان و دلهایشان به یاد خدا، این است هدایت خداوند که هدایت می کند به آن هر که را بخواهد، و آن را که خدا گمراه کند نباشد برای او هدایت کننده ای. آیا کسی که پرهیزد به روی خویش بدی عذاب را روز قیامت، و گفته شود بر ستمکاران بچشید آنچه را بودید به دست می آوردید. تکذیب کردند آنان که پیش از ایشان بودند، پس بیامدشان عذاب از جایی که نمی دانستند.

شرح لغات:

ینابیع-جمع(ینبوع)است و آن جایی است که آب از آنجا بجوشد، و آن را چشمه نیز گویند.

زرع-گیاهی را گویند که ساقه نداشته باشد و درخت گیاهی را گویند که دارای ساقه و برگ و شاخه باشد.

یهیج-به درخت و گیاه(یهیج)گفته می شود زمانی که خشک شده و در خشکی به نهایت خود رسیده باشد.

حطام-ریزه های کاه و علف را گویند و(حطم)شکستن چیز خشک را گویند و به جهنم از این جهت(حطمه)گفته می شود که هر چیزی در آن شکسته شود. و(حطیم کعبه)را از این جهت(حطیم)گفته اند که ساختمان کعبه بالا رفته و آن محل را که(حجر کعبه)و نزدیک ناودان است شکسته و پائین گذارده است

اعراب:

أَقَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ...

-لفظ (من) با (صله) خود مبتداء بوده و خبر آن در تقدیر است که چنین باشد: (أَقَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صدره للاسلام کمن قسا قلبه من ذکر الله ای ترکه).

کتابا-منصوب است زیرا بدل از (احسن الحدیث) می باشد.

تفسیر:

چون خداوند یادی از دعوت به توحید کرده این بار به دلیلهای توحید پرداخته اگر چه همه مورد خطاب هستند ولی به پیامبر خود خطاب کرده و میگوید:

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً

(آیا نمی بینی که خداوند فرو فرستاده از آسمان آبی را) یعنی باران را.

فَسَلَكَهُ

(پس روان کرده آن را) یعنی داخل کرده این آب را.

يَنْبِيعُ فِي الْأَرْضِ

(در چشمه هایی در زمین) مانند رودخانه ها، چشمه ها و چاهها و قناتها. و مانند این است قول خداوند که می گوید: (وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَتْهُ فِي الْأَرْضِ)، «و فرو فرستادیم از آسمان آبی را به اندازه، پس قرار دادیم آن را در زمین-مؤمنون- ۱۸».

ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ

(سپس بیرون آورد به آن) یعنی بیرون آورد بواسطه این آب از زمین.

زَرْعًا مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ

(کشتی را که گوناگون است رنگهایش) یعنی اصناف آن مختلف است چون گندم و جو و برنج و غیر از اینها، که گفته می شود این رنگی از طعام است یعنی صنفی از آن است. و برخی گفته: مراد از رنگهای گوناگون عبارت است از سبز و زرد و سرخ.

ثُمَّ يَهَيِّجُ فَتَرَاهُ مُضْفَرًا

(سپس می خشکاند پس می بینی زرد شده است) پس از آن که سبز بوده است.

ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا

(سپس قرار می دهد آن را ریزه ریزه) یعنی شکسته و

ص: ۱۶۵

گوییده شده. إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرًا لِأُولِي الْأَلْبَابِ (همانا در این است پندی برای صاحبان خرد) یعنی در خارج کردن این کشت به صورت رنگهای گوناگون به یک آب و نقل آن از حالی به حال دیگر پسند و تذکری است برای صاحبان خردهای سالم که اگر اندیشه کنند می فهمند که برای اینها آفریدگاری بوده و او را می شناسند و پی به واقعیت آغاز و انجام کار برده و به بعث و نشر یقین می کنند.

أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ

(آیا پس آن که خداوند شرح داده سینه او را بر اسلام) یعنی آن که خداوند سینه او را برای قبول اسلام و استقامت در آن گشاده و گسترده است مانند کسی است که چنین نباشد؟.

شرح صدر به سه گونه می تواند باشد:

۱- با در دست داشتن دلیلهای قوی که خداوند قرار داده است که این مخصوص علماء است.

۲- با دارا بودن الطافی که هر آن، حالی بعد از حالی برای او تجدید شود، چنان که خدا می گوید: (وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى) «آنان که هدایت یافتند می افزایششان هدایتی - محمد (ص) - ۱۷».

۳- معنی سوم شرح صدر این است که دارنده آن دارای ادله مؤکد بوده و شبهات برایش حل شده باشد و گمانها و افکار را دور ریزد.

فَهُوَ عَلِيٌّ نُورٌ

(پس اوست بر نوری) یعنی دلالت و هدایتی.

مِنْ رَبِّهِ

(از پروردگارش)، خداوند ادله را به نور تشبیه کرده چون به واسطه آنها حق شناخته می شود آن چنان که به واسطه نور و روشنی مواضع در دنیا شناخته می شود. و این سخن «جبائی» است قتاده گفته مراد از (نور) قرآن است که مؤمنان آن را گرفته و به سوی آن باز می گردند.

ص: ۱۶۶

در این آیه، این جمله (مانند آن که قساوت قلب داشته است) حذف شده و بر آن دلالت می کند قول حق که می گوید:

فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ

(پس وای به سنگین دلان از ذکر خداوند) و آنان کسانی هستند که با کفر الفت گرفته و بر آن تعصب می کنند و در نتیجه دلهایشان سخت شده و موعظه و ترهیب و ترغیب در آنها اثر نمی گذارد و هنگام ذکر خداوند و قرائت قرآن رقت قلب پیدا نمی کنند.

أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ

(ایشانند در گمراهی) و اعراض از حق مُبِين (آشکار) یعنی واضح و روشن.

اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ

(خداوند فرو فرستاد بهترین حدیث را) که قرآن باشد و بدین جهت قرآن را حدیث گفته که کلام خداوند است و به کلام حدیث گفته می شود و لذا به کلام رسول خدا (ص) حدیث می گویند، و نیز به این جهت حدیث گویند که چون بعد از همه کتب آسمانی بوده و حدیث می - باشد، و بهترین حدیث است چون دارای فصاحت بسیار و اعجاز بوده و شامل جمیع ما یحتاج مکلفان است که عبارت باشد از: ادله توحید و عدل و بیان احکام شرع و غیر از اینها از مواعظ و داستانهای پیامبران و بیم و امیدها.

كِتَابًا مُتَشَابِهًا

(کتاب متشابهی) که بعضی بر بعضی شباهت داشته و همدیگر را تصدیق می کنند و در آن اختلاف و تناقضی نیست.

برخی گفته اند: شبیه است به کتابهای آسمانی پیش اگر چه از آنها جامعتر و نافعتر و کاملتر است.

و نیز گفته اند: آیات آن در حسن نظم و زیبایی الفاظ و رسایی معانی شبیه یکدیگرند.

مَثَانِي

(دو گانه) از این جهت قرآن دو گانه نامیده شده که برخی از قصص، اخبار، احکام، و مواعظ آن دو مرتبه با بیانهای مختلف ذکر شده است و نیز اگر دو مرتبه خوانده شود بخاطر زیباییش ملالت آور نیست.

تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ

(می لرزد از آن، پوستهای آنان که می ترسند از پروردگارشان) یعنی از ترس وعیدی که در قرآن ذکر شده است لرزش در اندام آنان می افتد.

ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ

(سپس نرم شود پوستها و قلبهای ایشان با یاد خدا) زمانی که بشنود آن چه را که از وعده به عذاب و رحمت در قرآن داده شده است. و مقصود این است که قلبهای ایشان با ذکر خداوند و یاد بهشت و ثواب آرام می گیرد، پس مفعول (ذکر) بخاطر وضوح حذف شده است.

از «عباس بن عبدالمطلب» نقل شده که رسول خدا (ص) فرمود:

زمانی که پوست بنده از ترس خدا بلرزد گناهانش می ریزد هم چنان که از درخت خشک برگها می ریزد.

«قتاده» گوید: این اوصاف، ستایش اولیاء خداوند است که پوستهایشان از ترس خدا لرزیده و قلبهایشان با یاد خدا آرام می گیرد نه این که عقلهایشان - رفته و به حالت بی هوشی در آیند، چه این که این اوصاف از ساخته های اهل بدعت و شیطان است.

ذَلِكَ

(این) یعنی قرآن هِدَى اللَّهُ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ (هدایت خداوند است که هدایت میکند به آن هر که را بخواهد) از بندگانش با ادله که بر ایشان نشان می دهد، و آنان کسانی هستند از امت محمد (ص) که قرآن به سویشان آمده است. و این سخن «جبائی» است.

و گفته شده: هدایت می کند آن را که بخواهد از افرادی که بدنبال هدایت هستند و این که ایشان را به هدایت اختصاص داده چون که از هدایت سود می برند و کسی که هدایت نجوید توصیف نگردد به این که خداوند او را هدایت می کند زیرا که با وی هدایتی نیست.

ص: ۱۶۸

(و کسی را که خدا گمراه کند) از راه بهشت [□]فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (پس برای او هدایت کننده ای نباشد) یعنی کسی قدرت بر هدایت او نمی تواند داشته باشد، که این سخن جبائی است.

و برخی گفته اند مقصود چنین است که: هر که گمراه شود از خداوند و رحمت او پس برای او هدایت کننده ای نیست، چنان که گفته می شود: گم کردم شترم را یعنی گم شد. و این گفتار «ابی مسلم» است.

أَفَمَنْ يَتَّقِي بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

(آیا پس آن که بپرهیزد به رویش از بدی عذاب روز قیامت) و تقدیر این آیه چنین است: (آیا حال آن که عذاب خداوند را برویش دفع می کند مثل حال کسی است که با ایمان آمده و آتش را نخواهد دید؟) و این که (بوجهه-به رویش) گفته شده چون عزیز-ترین اعضاء بدن انسان چهره اوست.

و نیز چنین معنی کرده اند: آیا آن که به روی در آتش افکنده می شود؟ پس اولین عضوی که آتش را ملاقات می کند چهره کافر است. و این سخن عطا می باشد.

و معنی (یتقی) پرهیز می کند در این آیه عبارت از: (نگهدارد) می - باشد.

وَ قِيلَ لِلظَّالِمِينَ ذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ

(و گفته می شود به ستمکاران بچشید آن چه که بودید به دست می آوردید) تا در مقابل گناهی که انجام داده اید مجازات شوید.

سپس خداوند از امثال این کافران در امتهای گذشته خبر داده و میگوید:

كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ

(تکذیب کردند آنان که پیش از ایشان بودند) به آیات خداوند و منکر شدند رسولان او را (فَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ) (پس پیامدشان عذاب) به شتاب [□]مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ (از جایی که نمی دانستند) یعنی در حالی که

نظم:

خداوند این جمله را (أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ) به ما قبل خود که شامل ادله توحید و عدل بود متصل ساخته که اگر انسان عاقل تفکر در آنها کند سینه اش گشاده شده و روانش با حاصل شدن یقین اطمینان یافته و آرام گردد.

و نیز این جمله را (اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ) به (فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ) پیوسته است تا معلوم گردد که (حدیث نیکوتر) قرآن بوده و سزاوارتر از همه برای پیروی است، اینها گفتار «ابو مسلم» می باشد.

و نیز این جمله (أَفَمَنْ يَتَّقِي بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ) مربوط می گردد به ما قبل خود بنا به تقدیر این جمله (پس کسی که هدایت نشود به هدایت خداوند، هرگز هدایت نخواهد شد، چگونه به رهنمایی دیگری هدایت گردد آن که به روی در آتش خواهد افتاد) یعنی در آن اقامت خواهد داشت.

اشاره

فَأَذِقَهُمُ اللَّهُ الْخِزْيَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۲۶) وَ لَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۲۷) فُزَّانًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۲۸) ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَ رَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۲۹) إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ (۳۰) ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ (۳۱)

ترجمه:

پس چشانیید خداوند خوارى را بر ایشان در زندگانی دنیا و هر آینه عذاب آخرت بزرگتر است اگر باشند که بدانند. و به حقیقت از هر مثلی در این قرآن بر مردم زدیم باشد که پند گیرند. قرآنی عربی بدون کجی باشد که باشد پرهیزند.

خداوند مردی را مثل زند که در آن شریکان مخالف هم باشند و مردی که سلم برای مردی است آیا یکسان است مثل، ستایش خدا را بلکه اکثر ایشان نمیدانند.

همانا تو میرنده ای و آنان میرندگانند. سپس همانا شما روز قیامت نزد پروردگارتان محاصمه میکنید.

قرائت:

سلما- «ابن کثیر» و اهل بصره غیر از «سهل» این کلمه را به صورت (سالما) با الف قرائت کرده و دیگران بدون الف و با فتح لام خوانده اند و در میان قرائت‌های قلیل قرائت «سعید بن جبیر» است که (سلما) به کسر سین خوانده اند.

«ابو علی» گوید: تأکید می‌کند به صورت (سالما) را (فیه شرکاء) چنان که (شریک) اسم عین است نه حدث، نیز آن که در مقابل آن است بهتر است به وزن فاعل باشد که اسم عین است نه حدث. و به صورت (سلما و سلما) دو مصدر می‌باشد که اولی به معنی تسلیم و دومی به معنی صلح است.

خزی- خواری، ناخوش آیند تشاکس- اختلاف، تنازع، ممانعت اختصام- به معنی رد کردن هر یک از دو طرف دلیل و سخن دیگری را بر اساس انکار می‌باشد، که گاهی یکی حق و یکی باطل و گاهی هر دو باطل می‌باشند. مانند مخاصمه نصاری و یهود، و گاهی هر دو طرف حق می‌باشد.

اعراب:

عربیا- منصوب بوده چون حال است یعنی در حال عربیت قرآنا- تأکید است رجلا- بدل است از (مثلا) یعنی (ضرب الله مثلا مثل رجلا) که مضاف حذف شده است.

فیه شرکاء

-مرفوع به ظرف است و رجلا عطف به رجلا اول است.

تفسیر:

و اکنون خداوند خبر می‌دهد از آن چه به امت‌های تکذیب کننده انجام داده و می‌گوید:

فَإِذَا قَهُمُ اللَّهُ الْخِزَى

(پس چشائید خداوند به ایشان خزی را) یعنی

خواری و ذلت را.

فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ

(در زندگانی دنیا و هر آینه عذاب آخرت بزرگتر است) یعنی اعظم و اشد است.

لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ

(اگر بودند که بدانند) و به حقیقت آن پی ببرند.

وَ لَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ

(و هر آینه به حقیقت زدیم برای مردم در این قرآن از هر مثلی) خداوند سرگذشت امتهای پیش را به صورت مثل ذکر می کند، که گاهی می گوید: (و بیان می کنیم بر شما چگونه انجام دادیم با ایشان) و گاهی گوید:

(و زدیم برای شما مثلها را) و منظور این است که ما بیان کرده و توصیف کردیم برای شما هر آن چه که مردم از مصالح دین و دنیاشان به آن احتیاج دارند.

لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ

(شاید که ایشان پند گیرند) و تدبر کرده و عبرت بگیرند قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرِ ذِي عِوَجٍ (قرآنی است عربی بدون کجی) یعنی بدون این که از حق دور شود بلکه مستقیم بوده و به حق می رساند.

لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ

(تا که ایشان پرهیز کنند) از معاصی خداوند.

سپس خداوند مثل می زند مرد کافری را که بتها را می پرستیده است و می گوید:

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ

(مثل می زند خداوند مردی را در آن شریکان مخالف هم هستند)، اختلاف کرده و دارای اخلاق بد بوده و نزاع کننده اند.

خداوند این مثل را برای مشرکان دیگر می زند ولی صفتی را برای صاحب این مثل ذکر می کند که در همه مشرکان وجود دارد پس گویا برای همه مشرکان مثل می زند.

و منظور از این جمله (رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ) این است که او خدایان و بتهای مختلفی را عبادت می کرده و آنها مخالف هم و منازع هم بوده اند یکی او را امر

به چیزی کرده و دیگری از آن نهی می کند و هر یک به تنهایی اراده دارند که وی او را خدمت کند و سپس هر یک کار خود را به دیگری واگذار می کند و در نتیجه آن مرد بدون منفعت باقی می ماند و این حال کسی است که ارباب و جماعت مختلفی را خدمت کند که هر یک دارای عقیده و نظر مخصوصی باشد. تا اینجا سخن از مثل کافر بوده ولی از این به بعد خداوند به مثل مرد مؤمن موحد پرداخته و می فرماید:

وَ رَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ

(مردی که سلم است بر مردی) یعنی خالص بوده که یک پادشاه را عبادت می کرده و به خدمت او خدمت دیگری آلوده نکرده بوده و از دیگری غیر از او امید نداشته است پس آن که به این صفت باشد به ثمره خدمت خود می رسد مخصوصاً اگر مخدوم او حکیم و قادر و کریمی مثل خداوند باشد.

«حاکم ابو القاسم حسکانی» به اسناد خود از حضرت امیر المؤمنین (ع) نقل کرده که فرمود: من این مرد هستم که تسلیم رسول خدا می باشم! «عیاشی» به اسناد خود از امام باقر (ع) نقل کرده که فرمود: در حقیقت (مرد سلم) علی (ع) و شیعیان او می باشند.

هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا

(آیا یکسان است آن دو از نظر مثل) یعنی آیا این دو مرد از نظر صفت و شباهت در حسن عاقبت و حصول منفعت یکسان هستند؟ یعنی مساوی نمی باشند، پس خالص آن است که پادشاه او یکی بوده و از کمک و یاری او چیزی به دستش آید که صاحب پادشاهان و شریکان مختلف نمیتواند بدست بیاورند. و اکنون خداوند دامنه سخن را بسته و می گوید:

الْحَمْدُ لِلَّهِ

(سپاس مر خدا راست) یعنی سپاس کنید خدا را که مستحق ستایش و سپاس است بر این مثلی که به شما آموخت و به واسطه آن شبهه را از میان مؤمنان برطرف کرده و دلالت را بر ایشان واضح گردانده است.

و نیز گفته اند: سپاس کنید خدا را بر این که به شما لطف کرده تا تنها

او را عبادت کرده و توحید او را داشته و ایمان را بر او خالص گردانیدید پس این نعمت بزرگ است بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (بلکه بیشتر ایشان نمی دانند) حقیقت این را، و سپس خداوند بیان می کند مقامی را که آشکار شود در آن اهل حق و باطل و می گوید:

إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ

(همانا تو مرده ای و همانا ایشان مردگانند) یعنی عاقبت تو و ایشان مرگ است ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ (سپس شما روز قیامت نزد پروردگارتان مخاصمه می کنید) یعنی اهل حق و باطل، ظالم و مظلوم با هم مخاصمه میکنند و این قول «ابن عباس» است.

«ابو العالیه» می گفته: که اختصام و دشمنی در میان اهل قبله می باشد.

«ابن عمر» گوید: ما گمان می کردیم که این آیه میان ما و اهل کتاب یعنی یهود و نصاری نازل شده است و درباره ما نیست زیرا که خدای ما یکی و کتاب ما یکی است تا آن که دیدم بعضی از ما بر بعض دیگر شمشیر کشیده اند پس دانستیم که این آیه درباره ما نازل شده است.

«ابو سعید خدری» درباره این آیه گوید: ما می گفتیم خدای ما یکی و کتاب ما یکی و دین و پیغمبر ما یکی است پس این خصومتی که در آیه یاد شده، بیان گردیده چیست تا آن که در جنگ «صفین» مشاهده کردیم که بعضی از ما بر بعض دیگر به سختی شمشیر کشیده اند، گفتم آری این همان خبر آیه است.

«ابن عباس» گوید: اختصام میان هدایت شدگان و گمراهان و راستان و دروغگویان باشد .

اشاره

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالصُّدُقِ إِذْ جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ (۳۲) وَ الَّذِي جَاءَ بِالصُّدُقِ وَ صَدَّقَ بِهِ
 أُوْلِيَّكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (۳۳) لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جِزَاءُ الْمُحْسِنِينَ (۳۴) لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَ يَجْزِيَهُمْ
 أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ (۳۵)

ترجمه:

پس کیست که ظالمتر باشد از آن که دروغ بست بر خدا و تکذیب کرد به راستی، هنگامی بیامد او را، آیا نیست در جهنم جایگاهی برای کافران و آن که آورد صدق را و تصدیق کرد به آن، ایشان، آنانند پرهیزکاران. بر ایشان است آن چه بخواهند نزد پروردگارشان، آن است پاداش نیکوکاران. تا محو کند خدا از ایشان بدترین آن چه کردند و پاداش دهد به ایشان مزدشان را به بهترین آن چه که بودند عمل می کردند.

اعراب:

وَ الَّذِي جَاءَ بِالصُّدُقِ

-(الذی) در اینجا به معنی جنس است چون خبرش جمع بوده که (اولئک) باشد پس به آن فرد معینی اراده نشده است.

لیکفر- (لام) در این کلمه از صله (لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ) می باشد و برخی گفته اند: (لام) به معنی قسم است که تقدیر چنین است (و الله لیکفرن) که نون حذف شده و لام کسره داده شده است.

اکنون خداوند به بیان حال دو فرقه حق و باطل اشاره کرده و فرماید:

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ

(پس کیست ظالمتر از آن که به خدا دروغ بست) به این که گفت برای خدا فرزند و شریک می باشد.

وَ كَذَّبَ بِالصَّدَقِ

(و به راستی تکذیب کرد) که توحید و قرآن باشد إِذْ جَاءَهُ (زمانی که بیامدش)، سپس خداوند تهدید کرده آن که را به این حالت بوده و می گوید:

أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ

(آیا در جهنم جایگاهی برای کافران نیست) یعنی منزل و مقامی برای منکران حق در جهنم نیست؟! و منظور از این استفهام تثبیت و تقریر است، یعنی محققا جایگاهی بر ایشان در بهشت خواهد بود.

وَ الَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ وَ صَدَّقَ بِهِ

(و آن که آورد صدق را و تصدیق کرد آن را).

در معنی آیه فوق اختلاف شده، برخی گفته اند مراد از: (وَ الَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ) حضرت محمد (ص) است که قرآن را آورده و مؤمنان او را تصدیق کردند و او حجت ایشان در دنیا و آخرت است. و این سخن «ابن زید، قتاده، و مقاتل» است و استدلال کرده اند به این که خدا می گوید:

أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ

(ایشان آنانند پرهیزکاران).

و نیز گفته شده منظور از: (وَ الَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ) «جبرئیل» است که قرآن را آورده و محمد (ص) آن را تصدیق و قبول کرده است و این قول «سدی» است.

و برخی گفته اند: منظور از (الَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ) حضرت محمد بوده که بر وی کلمه (لا اله الا الله) آمده که آن را تصدیق کرده و آن را تبلیغ نموده است و این گفتار «ابن عباس» است و گوید: اگر تصدیق کننده غیر از محمد (ص) باشد

لازم است چنین گفته شود: (و الذی صدق به) و این قویترین اقوال است.

«عطا» و «ربیع» گویند مراد از: (الَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ) پیامبران بوده و از (صدق به) پیروان ایشان می باشد، بنا بر این (الذی) به معنی جنس می باشد.

و نیز گفته اند: مراد از (وَ الَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ) حضرت محمد (ص) بوده و مراد از (صدق به) حضرت علی (ع) می باشد. و این قول «مجاهد» بوده و «ضحاک» آن را از «ابن عباس» روایت کرده و نیز مروی از امامان معصوم ما از آل محمد علیهم السلام می باشد.

سپس خداوند منت گذارده به آنان که بر ایشان نعمتها را آماده کرده و می گوید:

لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ

(بر ایشان است آن چه بخواهند) از ثواب و نعمتهای بهشت عِنْدَ رَبِّهِمْ (نزد پروردگارشان) که از جانب خداوند به آنها می رسد
ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ (این است پاداش نیکوکاران) بر احسانی که در دنیا انجام داده و اعمال صالح را بجای آوردند لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا (تا محو کند خداوند از ایشان بدترین چیزی که انجام دادند) یعنی خداوند از ایشان عقاب شرک و معاصی را ساقط می کند که قبلاً انجام داده بودند به خاطر ایمان و احسانی که کرده و بازگشت به خدا کرده اند.

وَ يَجْزِيهِمْ أَجْرَهُمْ

(و پاداش دهد به ایشان مزدشان را) یعنی ثوابشان را بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ (به بهتر چیزی که بودند عمل می کردند) یعنی به واجبات و مستحبات، که آنها بهترین اعمال ایشان است، زیرا مباح اگر چه نیکوست ولی استحقاق ثواب و مدح بر آن مترتب نمی گردد.

ص: ۱۷۸

اشاره

أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (۳۶) وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ (۳۷) وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ (۳۸) قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْرِفُونَ (۳۹) مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ (۴۰)

ترجمه:

آیا خدا کفایت کننده بنده خود نیست؟ و می ترسانند تو را به آنان که غیر او هستند و کسی که خدا او را گمراه کند پس برای او هدایت کننده ای نباشد.

و کسی که خدا او را هدایت کند پس او را گمراه کننده ای نباشد، آیا خداوند عزیز صاحب انتقام نیست؟ و اگر پرسش کنی از ایشان که چه کسی آسمانها و

زمین را آفرید گویند البته خداوند! بگو آیا پس دیدید آن چه را غیر از خداوند می خوانید که اگر خداوند ضرری به من اراده کند آیا میتواند ضرر او را دفع کنند یا اگر اراده کند بر من رحمتی را آیا آنان میتوانند بازدارنده رحمت او باشند، بگو بس است مرا خداوند بر او توکل می کنند توکل کنندگان. بگو ای قوم، عمل کنید بر توانایی خویش همانا من عمل کننده ام، پس بزودی بدانید.

آن که بیایدش عذابی خوار می کند او را و فرود آید بر او عذابی پاینده.

قرائت:

عبده-اهل کوفه غیر از «عاصم» و «ابو جعفر»، (بکاف عباده) به صورت جمع خوانده و دیگران به صورت مفرد قرائت کرده اند. توجیه در قرائت اول این که تقدیر چنین می باشد (آیا خداوند نگهدارنده نیست بندگان پیامبر خود که ابراهیم را از آتش، نوح را از غرق و یونس را از شکم ماهی و انبیاء را از خطرات نگه داشت، پس تو را نیز نگه داشته و محافظت می کند).

و توجیه در قرائت دوم این است که تقدیر چنین باشد: (آیا خداوند کفایت کننده نیست تو را)، یعنی اگر چه آنها تو را می ترسانند ولی خداوند تو را نگهداری می کند.

کاشفات-ممسکات-این دو کلمه را به دو صورت قرائت کرده اند، اول با تنوین و دوم با اضافه به کلمه ما بعد. و شاید منصوب بوده که حال باشد.

تفسیر:

چون خداوند صادق و مصدق را وعده داد به دنبال آن بیان می کند که ایشان را یاری و کفایت می کند اگر چه دشمنان به قصد اذیت ایشان باشند و می گوید:

أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ

(آیا خداوند کفایت کننده بنده خود نیست) از کلمه استفهام تقریر استفاده شده است و منظور از عبد حضرت محمد (ص) میباشد، یعنی خداوند او را در مقابل خطر دشمن محافظت می کند،

(و می ترسانند تو را) ای محمد! بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ (به آنان که غیر او هستند) «قتاده، سدی، و ابن زید» گویند: کفار آن حضرت را از بتها و اوثانی که عبادت می کردند می ترساندند، زیرا که می گفتند: ای محمد ما می ترسیم که خدایان تو را هلاک کنند.

برخی گفته اند: «خالد» از طرف پیغمبر (ص) مأمور شد که برود و بتها را بشکند، چون آمد، و بت پرستان به وی گفتند: ای خالد بپرهیز از خشم بتها که خشم ایشان سخت است، ولی خالد ترتیب اثر نداده و با تیر آنها را خرد کرده و به زمین ریخت و گفت: کفران باد بر شما نه سبحان، سبحان بر آن که شما را اهانت کند چه این که خدا را می بینم که شما را اهانت کرده است.

وَ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ

(و آن که او را خداوند گمراه کند پس برای او هدایت کننده ای نباشد) یعنی آن که را خداوند از طریق بهشت به کفر و گناهانش گمراه کند، کسی نخواهد بود که او را بسوی بهشت رهنمون باشد.

و نیز گفته شده که مقصود از آیه مذکور چنین است: آن را که خداوند وصف کرده که گمراه است زمانی که گمراه شود از راه حق پس برای او کسی نخواهد بود که به عنوان هادی نامیده شود.

و یا این که: هر که را خداوند از بهره های هدایت محروم کند برای او کسی بهره ای نخواهد رساند.

وَ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ

(و آن را که خدا هدایت کند پس برای او گمراه کننده ای نباشد) یعنی هر که را خداوند به راه بهشت هدایت کند، هیچ کس نمی تواند او را از آن باز دارد.

أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ

(آیا نیست خداوند عزیز) یعنی توانای قاهری که کسی بر او غلبه نکند.

ذِي انْتِقَامٍ

(صاحب انتقام) از دشمنانش که نعمتهای او را منکر میشوند.

سپس به پیغمبر خود می گوید:

وَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ

(و اگر از ایشان بپرسی) ای محمد مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ (چه کسی آفرید آسمانها و زمین را) و آنها را ایجاد کرد پس از آن که معدوم بودند لَيَقُولُنَّ اللَّهُ (هر آینه گویند البته خداوند) آفریدگار آنهاست، زیرا که بت پرستان با اینکه بتها را عبادت می کنند ولی به خالقیت خداوند اقرار دارند، سپس خداوند بر کافران استدلال می کند، آن چه را که عبادت می کنند از غیر خداوند نمی توانند مالک برطرف کردن ضرر و بدی از ایشان باشند قُلْ (بگو) بر ایشان ای محمد أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ (پس آیا دیدید آنچه را می خوانید به غیر از خداوند، اگر اراده کند خدا بر من از ضرری) یعنی از مرض و فقر و بلاء و شدت.

هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ

(آیا برطرف کننده هستند آنان ضرر او را) که از من برطرف کنند أَوْ أَرَادَنِيَ بِرَحْمَةٍ (یا اگر برای من اراده کند رحمتی را) از خیر و سلامت هَلْ هُنَّ مُمَسِّكَاتُ رَحْمَتِهِ (آیا آنان نگهدارنده اند رحمت او را) یعنی آیا می توانند جلوگیری کنند از رحمتی که خداوند بمن بکند، خلاصه منظور این است، آن که ناتوان از کشف ضرر و زیان و عاجز از رساندن خیر و رحمت است از کسی که به او تقرب می جوید چگونه سزاوار عبادت است، آری عبادت تنها سزاوار کسی است که بر همه اینها توانا باشد و ناتوانی و عجز او را فرا نگیرد که این تنها خداوند متعال است.

قُلْ

(بگو) ای محمد حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ (بس است مرا خداوند و بر او توکل می کنند توکل کنندگان) و کسی که بر غیر او توکل کند بر غیر کفایت کننده حال بندگان توکل کرده است.

ص: ۱۸۲

(بگو) ای محمد بر ایشان يَا قَوْمِ اَعْمَلُوا عَلَيَّ مِثْلَ مَا كُنْتُمْ كُنْتُمْ عَلَيَّ (ای قوم عمل کنید بر توانایی خویش) یعنی به اندازه قدرت و کوشش خود تلاش کنید در هلاکت من و ناتوان کردن امر من اِنِّي اَعْمَلُ (همانا من عمل کننده ام) به قدر قدرت و توانایی خود فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ (بزودی بدانید آن را که بیایدش عذاب که خوارش کند و فرو آید بر او عذاب پاینده) تفسیر این آیه گذشت. و منظور تهدید از وعید است.

نظم:

خداوند این جمله را (وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ) به جمله (وَ يُخَوِّفُونَكَ) پیوسته تا معلوم گردد که: سزاوار نیست ای پیامبر تو را به بتها بترسانند با این که اعتراف می کنند خالق جهانها خداوند یکتاست.

اشاره

إِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ وَ مَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ (۴۱) اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَمِمَّا فَطَمِنَّا كُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأَخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۴۲) أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أَوْ لَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ (۴۳) قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۴۴) وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ (۴۵)

ترجمه:

همانا ما نازل کردیم بر تو کتاب را برای مردم به حق، پس آن که هدایت یابد پس برای خویش است و آن که گمراه شود
همانا بر خود گمراه شده و نیستی

تو بر آنان و کیل. خداوند می رباید نفسها را هنگام مرگشان و آن که نمرده است در خوابگاهش، پس نگه دارد آن را که گذارنده است بر آن مرگ را، و رها می کند دیگری را تا سر آمد نامبرده، همانا در این است آیاتی بر گروهی که اندیشه می کنند. یا گرفتند غیر از خداوند شفیعی، بگو آیا اگر چه باشند مالک نشوند چیزی را و خردمند نباشند. بگو برای خداوند است شفاعت همگی برای اوست پادشاهی آسمانها و زمین، سپس بسوی او بازگردانده شوید. و چون تنها خداوند یاد شود رنجیده شود دل‌های آنان که ایمان نمی آورند به آخرت و چون یاد شود آنان که غیر او هستند در آن هنگام شادی کنند.

قرائت:

قضی علیها الموت - اهل کوفه غیر از «عاصم» و «قتیبه» کلمه (قضی) را به ضمه و کلمه (الموت) را به رفع قرائت کرده و دیگران (قضی) را به فتح و (الموت) را به نصب خوانده اند توجیه در قرائت اول این است که فعل (قضی) مانند فعل (یرسل) مبنی بر فاعل و معلوم بوده و (الموت) مفعول آن است و در قرائت دوم این که فعل (قضی) مبنی بر مفعول و (الموت) نایب فاعل آن و در حقیقت به معنی فعل معلوم است.

شرح لغات:

توفی - گرفتن چیزی به صورت کامل و تمام می باشد که گفته میشود (توفیت حقی) یعنی تمام و همه حقم را گرفتم اشمئزاز - به معنی گرفتگی، نفرت، و کراهت می باشد

تفسیر:

اشاره

خداوند به محقق بودن وعده عذاب پاینده خود پرداخته و می گوید:

إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ

(همانا ما فرو فرستادیم بر تو کتاب را) یعنی قرآن را لِلنَّاسِ (برای مردم)، «ابن عباس» گفته یعنی به جمیع مردم بِالْحَقِّ (به حق) که در آن چیزی از حرفهای باطل نیست. برخی چنین

معنی کرده اند که قرآن را به این که حق یا بر این که حق است نازل کردیم که واجب است در موجب و مقتضای آن نظر کرد، آن چه قرآن صحیح دانسته درست دانست و آن چه را قرآن فاسد کرده فاسد نمود و آن چه را قرآن ترغیب کرده واجب است به آن عمل کرده و آن چه را قرآن از آن باز داشته، از آن اجتناب کرد، و آن چه را قرآن به آن دعوت کرده رشد بوده و آن چه قرآن از آن اعراض کرده ناحق و باطل است.

فَمَنْ اهْتَدَىٰ

(آن که هدایت جوید) به آن چه دارای ادله است فَلِنَفْسِهِ (برای خویش است) زیرا که نفع آن سرانجام به او باز گردد و مَنْ ضَلَّ (و آن که گمراه شود) از آن و تجاوز کند فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهِا (پس همانا بر آن گمراه شود) یعنی به ضرر خود گمراه گردد زیرا ضرر آن که عقاب باشد بر خود انسان باز می گردد.

وَمَا أَنْتَ

(و نیستی تو) ای محمد عَلَيْهِمُ بَوَكِيلٍ (و کیل بر ایشان) یعنی تو مراقب نیستی. که حق را به قلب آنان رسانده و بر ایشان محافظت کنی تا ترک نکرده و از آن منصرف نشوند، زیرا که تو نمی توانی آنان را اکراه و اجبار به اسلام کنی، یا تو کفیل ایشان نیستی که لازم باشد ایمان آنان را نگهداری کنی، پس تنها وظیفه تو تبلیغ دین است. اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا (خداوند می رباید نفسها را هنگام مرگشان) یعنی خداوند در می یابد و می گیرد آنها را چون مرگشان فرا رسیده و سرآمدشان سپری شود، و مقصود هنگام مرگ بدنها و جسدهای ایشان است، پس مضاف در این کلام حذف شده است.

وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا

(و آن که نمرده است در خوابگاهش) یعنی و نیز خداوند می رباید روح آن را که در خوابگاهش نمرده است. آن که در هنگام خواب بیرون می رود عبارت از نفسی است که دارای عقل و تمیز باشد و آن

چیزی است که شخص خوابیده از آن جدا بوده و تعقل نمی کند.

و آن که هنگام مرگ بیرون رود عبارت از نفس زندگانی و حیوانی است که چون بیرون رود جان آدمی نیز زائل شود.

خلاصه شخص خوابیده نفس می کشد و فرق میان قبض روح خوابیده و قبض روح مرده این است که اولی در مقابل بیداری و دومی در مقابل زندگانی است و قبض روح خوابیده با باقی ماندن روح در بدن است و قبض روح مرده با خارج شدن روح از بدن است.

فَيَمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ

(پس نگه دارد آن را که بر آن مرگ را گذرانده است) بسوی روز قیامت که بسوی دنیا باز نمی گردد.

و يُرْسِلُ الْآخِرَىٰ

(و رها می کند دیگری را) یعنی نفسهای دیگر را که مرگ را بر آنها نگذرانده است که منظور نفس خوابیده است.

الی اجل مسمى (تا سرانجام نامبرده) که تا مرگش نامیده شده.

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ

(همانا در این است آیهایی) یعنی دلالتهای آشکار بر توحید خداوند و کمال قدرت او.

لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

(بر قومی که تفکر می کنند) در ادله، زیرا بر قبض نفوس در هنگام مرگ و هنگام خواب جز خداوند کسی قادر و توانا نیست.

روح و نفس

«ابن عباس» گوید: در بنی آدم روح است و نفس که میان آن دو، مانند شعاع خورشید است، پس نفس آن که دارای عقل و تمیز بوده و روح آن است که موجب زندگی و حرکت باشد چون انسان بخوابد نفس او بیرون رفته ولی روحش باقی است و هنگام مرگ خداوند روح و نفس هر دو را قبض می کند و این سخن تأیید می شود به آن چه که:

«عیاشی» به اسناد خود از «حسن بن محبوب» از «عمرو بن ثابت» از امام باقر (ع) روایت کرده کی فرمود:

نیست کسی که بخوابد مگر این که نفس او بسوی آسمان عروج کرده و روحش

اشاره

قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۴۶) وَ لَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ بَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ (۴۷) وَ بَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۴۸) فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتهُ عَلَىٰ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۴۹) قَدْ قَالَهَا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۵۰)

ترجمه:

بگو ای خدای پدید آورنده آسمانها و زمین، داننده نهان و آشکار، تو حکم می کنی میان بندگان در آنچه اختلاف می کردند. و اگر هر آنچه در زمین است و هر آنچه مانند آن است، از آن ستمکاران باشد و آنها را فدیة دهند تا عذاب رستخیز به آنها نرسد قبول نشود و پدید آید از جانب خدا برای آنها

آنچه گمان نمی کردند و نمودار شد برای ایشان بدیهای آنچه کسب کردند و فرایشان گرفت آنچه مسخره می کردند و چون انسان را گزندى رسد بخواند ما را سپس چون او را از جانب خودمان نعمتی دهیم گوید: همانا داده شده ام آن را بر علمی، بلکه آن فتنه است و لکن اکثر مردم نمی دانند. محققا گفته است آن را کسانی که پیش از آنان بودند پس بی نیاز نکرد از ایشان آنچه را که بودند کسب می کردند.

تفسیر:

زمانی که خداوند سبحان دلیلها را ذکر کرد و مردم در آنها نظر نکردند و مواعظ را بیان فرمود از آنها پند نگرفتند، پیامبر خود را دستور فرمود، با آنان محاکمه کند تا انجام دهد درباره ایشان آنچه استحقاق داشتند. پس گفت:

قُلْ

(بگو) ای محمد (ص) بخوان به این دعا اَللّٰهُمَّ فَاَطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ (ای خداوند پدید آورنده آسمانها و زمین) یعنی ای آفریدگارشان و ایجاد کننده آسمانها و زمین عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ (دانای نهای و آشکار) یعنی داننده آنچه علمش از همه مردم پنهان است و ای داننده آنچه مردم مشاهده می کنند و می - دانند.

أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ

(تو حکم کنی میان بندگانت) روز قیامت فی ما كانوا فيه يَخْتَلِفُونَ (در آن چه بودند در آن اختلاف می کنند) در این دنیا در امر دینشان و دنیاشان و تفصیل بده میان آنان به حق در حقوق و مظالم، یعنی حکم کن میان من و قوم من به حق، و در این بشارتی است برای مؤمنان به پیروزی و نصرت، زیرا خداوند که پیغمبر خود را امر به دعا می کند ناچار اجابت می کند.

از «سعید بن مسیب» نقل شده که گفت: من آیه ای را در قرآن میشناسم که کسی نخواند آن را که بواسطه آن از خداوند سؤال کند مگر آن که خدا به او

عطا کند و آن آیه (قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ...) می باشد، سپس خداوند خبر می دهد از واقع شدن عذاب بر کافران به این که می فرماید:

وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ

(و اگر هر آنچه در زمین است و هر آن چه مانند آن است برای ستمکاران باشد) زیاده بر آن لافتیدوا به مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (فدیه دهند از زشتی عذاب قیامت که به آنان نرسد، قبول نشود)، تفسیر این آیه گذشت و بَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ (و آشکار شود بر ایشان از جانب خداوند آن چه گمان نمی کردند) یعنی ظاهر شود بر ایشان از اقسام عذاب آن چه که انتظار نداشته و گمان نداشتند که به ایشان برسد و در حساب ایشان نبود.

«سدی» گفته است: آنها کارهای خود را خوب می پنداشتند که بد برایشان نموده شد. و گفته شده است که «محمد بن منکدر» هنگام مرگ، زاری می کرد، بدو گفتند: تو هم جزع و زاری می کنی پاسخ گفت: مرا آیه ای از قرآن در بر گرفته که (وَ بَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ) است و می ترسم که از جانب خداوند چیزهایی برایم آشکار شود که گمان نمی کردم وَ بَدَا لَهُمْ (و آشکار شد بر ایشان) سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا (بدیهای آن چه کسب کردند) یعنی پاداش کارهای بدشان آشکار شود وَ حَاقَ بِهِمْ (فراشان گیرد) یعنی نازل شود به ایشان مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (آنچه که بودند مسخره می کردند) و آن عبارت بود از هر چیزی که پیغمبر (ص) هشدار میداد از آنچه که منکر می شدند و آن را تکذیب می کردند.

سپس خداوند خبر می دهد که انسان شدیداً در تقلب از حالی به حال دیگر است پس فرمود:

(پس زمانی که ضرری به انسان برسد) از بیماری و گرفتاری دَعَانَا (می خواند ما را) و پناه می آورد به سوی ما با حالت تسلیم و اخلاص، چه این که می داند غیر از ما هیچ کسی قادر به رفع گرفتاری او نیست ثُمَّ إِذَا حَوَّلْنَا نِعْمَةً مِنَّا (سپس او را چون از جانب خود نعمتی دهیم) یعنی چون نعمتی از سلامت جسم و گشایش روزی و نعمتهای دیگری باو ببخشیم قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلٰی عِلْمٍ (گوید بر اساس علم داده شده ام) در تفسیر این آیه سخنان گوناگونی گفته شده است که اینک اشاره میکنیم:

اول- از «حسن» و «جبائی» نقل شده است که: انسان گوید، همانا داده شده ام روی دانش و زیرکی و کاردانی خود. پس این اشاره است که آنان به منافع و ضررهای خود جاهل هستند.

دوم- داده شده ام بر اساس خیری که خداوند از من میداند و این قول از «مقاتل» و «قتاده» نقل شده است.

سوم- داده شده ام بر اساس علمی که خدا آن را از من قبول کرده و راضی است، و لذا خداوند بخشیده است برای من از نعمتهایی که بخشیده است.

سپس خداوند می فرماید: امر بر اساس گفته ایشان نیست بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ (بلکه آن فتنه ای می باشد) یعنی آزمایش و امتحانی است که خدا به آن آزمایش کرده است تا ظاهر شود که شکر و صبر انسان در مقابل آن چگونه است تا بر اساس آن مجازات کند.

و گفته شده است که معنی آیه چنین است که این نعمت فتنه ای یعنی عذابی بر ایشان خواهد بود اگر آن را به خود نسبت دهند.

و برخی گفته معنی آیه این است که خود این گفتار برای ایشان فتنه ای می باشد زیرا ایشان بر آن عذاب خواهند شد.

وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

(و لکن بسیاری از ایشان نمی دانند) بلاء چه چیزی

و نعمت کدام است.

و گفته اند معنی این است که، آنها نمی دانند تمامی نعمتها از جانب خداوند است اگر چه از جهت بندگان روی اسباب به وجود آمده است.

فَدَقَالَهَا

(بتحقیق گفته است آن را) یعنی این کلمه و گفتار را الَّذِينَ مِنَ قَبْلِهِمْ (آنها که پیش از ایشان بودند) مانند «قارون» هنگامی که گفت: همانا داده شده ام بر اساس علمی که در نزد من است.

فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

(پس بی نیاز نکرد از ایشان آن چه که بودند کسب می کردند) یعنی سودی نبخشید بر ایشان آن چه از اموال جمع کردند بلکه برای آنان موجب بدبختی گردید.

ص: ۱۹۴

اشاره

فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتٌ مِمَّا كَسَبُوا وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتٌ مِمَّا كَسَبُوا وَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ (۵۱) أَوْ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۵۲) قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۵۳) وَ أَنْبِئُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصِرُونَ (۵۴) وَ اتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَ أَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ (۵۵)

ترجمه:

پس رسید به ایشان زشتیهای آن چه دست آوردند و آنان که ستم کردند از ایشان زود باشد که رسد بر ایشان زشتی های آن چه به دست آوردند و نیستند به عجز آرندگان. آیا ندانستند که خدا فراخ گرداند روزی را برای هر که خواهد و تنگ کند، همانا در این است نشانه هایی برای قومی که ایمان آرند.

بگو ای بندگان من که بر جان خودتان اسراف کردید ناامید نباشید و از رحمت خدا، همانا خدا بیامرزد همه گناهان را، همانا اوست آمرزنده مهربان. و باز گردید به سوی پروردگار خویش و بر او تسلیم شوید پیش از آن که بیاید شما را عذاب، سپس یاری نشوید. و پیروی کنید به نیکو آن چه نازل شده است به سوی شما از پروردگارتان پیش از آن که ناگهان بیاید بسوی شما عذاب و شما نمیدانید.

تفسیر

اشاره

سپس خداوند سبحان از حال کافران خبر می دهد و می گوید:

فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا

(پس رسید به ایشان زشتیهای آن چه را بدست آوردند) یعنی رسید بر ایشان عقاب زشتیهایشان، پس حذف مضاف در اینجا بخاطر دلالت کلام بر این مفهوم است. و برخی گفته اند به این خاطر (عقاب سیئات) گفته می شود که این کلام با دو کلمه اش جفت و قرین است چه این که خدا می گوید: (جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا)، «پاداش زشتی زشتی مانند آن است» وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ (و کسانی که ستم کردند از ایشان) یعنی از کافران قوم تو ای محمد (ص) سَيِّئَةٌ يَبْغُوا مَا كَسَبُوا (می رسد به ایشان زشتیهای آن چه به دست آوردند) و نیز وَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ (و نیستند به عجز آورندگان) یعنی آنان نمی توانند از خداوند ربوده شوند، و یا این که آنها نمی توانند خدا را عاجز کرده و از قدرت او خارج شوند.

أَوْ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ

(آیا نمی دانند که خداوند فراخ می کند روزی را به آن که بخواهد و تنگ کند؟! یعنی خداوند وسعت و گشایش می دهد روزی را به آن که بخواهد و تنگ می کند روزی را به آن که بخواهد به جهت آن چه از مصالح مردم می داند.

(همانا در این است نشانه ها) نشانه های واضح و روشن لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (بر مردمی که ایمان آرند) قبول و تصدیق می کنند توحید خداوند را، چه این که از آن سود می برند.

مغفرت کلی

قُلْ

(بگو) ای محمد [□] یا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ (ای بندگان من که بر خودتان اسراف کردید) با مرتکب و آلوده شدن گناهان لا- تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ (ناامید مشوید از مهر خداوند) یعنی مأیوس نشوید از آمرزش خداوند إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (همانا خداوند می- آمرزد همه گناهان را که اوست آمرزنده مهربان) از «ثوبان» غلام رسول خدا(ص) نقل شده که گفت: دوست ندارم دنیا و آن چه در اوست به جای این آیه برای من باشد.

حضرت امیر المؤمنین علیها السلام فرمود: در قرآن آیه ای گسترده تر از آیه [□] (یا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا...) نمی باشد.

در مصحف (عبد الله) آیه یاد شده به این صورت آمده [□] (ان الله يغفر الذنوب جميعا لمن يشاء)، «خداوند می آمرزد همه گناهان را بر آن که بخواهد.» برخی گفته اند این آیه درباره «وحشی» کشنده و قاتل «حمزه» نازل شده آن هنگام که خواست مسلمان شود ولی ترسید توبه او قبول نشود و چون این آیه نازل شد اسلام آورد و مسلمان شد.

به رسول خدا(ص) گفته شد، آیا این آیه مخصوص (وحشی) است یا

شامل همه مسلمانان می باشد؟ حضرت فرمود: بلکه برای همه مسلمانان است.

این آیه درست نمیباشد که درباره «وحشی» نازل شده باشد زیرا نزول این آیه در مکه بوده و وحشی پس از سالیان دراز اسلام آورده است ولی در پاسخ باید گفت ممکن است این آیه بر او خوانده شده و باعث اسلام او گشته است، پس این آیه به عموم خود حمل می شود، و خداوند ناچار همه گناهان را بر توبه کننده می آمرزد، پس موحد یعنی اهل توحید اگر قبل از توبه کردن بمیرد در مشیت خداوند است اگر بخواهد بر اساس عدالت خود عذاب میکند و اگر بخواهد بر اساس فضل و رحمت خود می آمرزد، چنان که خدا فرماید: (وَ يَعْفُرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ)، «می آمرزد خداوند بغیر از شرک از هر که بخواهد» سپس خداوند بندگان خود را بسوی توبه دعوت می کند و ایشان را امر می کند که بسوی خدا باز گردند و می فرماید:

وَ أُنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ

(و برگردید به سوی پروردگارتان) یعنی باز گردید از شرک و گناهان بسوی خداوند و توحید کنید او را وَ أَسْلِمُوا لَهُ (و تسلیم شوید مر او را) یعنی سر فرود آورید به اطاعت او در آن چه شما را امر می کند، و گفته شده معنی این است، قرار دهید خودتان را خالص برای خداوند، خداوند با این آیه مردم را سوق به سوی توبه می دهد تا انسان به گناه آلوده نشده و توبه را به امید آیه سابق ترک نکند مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصِرُونَ (پیش از آن که بیاید بسوی شما عذاب سپس یاری نمی شوید) موقعی که عذاب بشما نازل شود.

وَ اتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ

(و تابع شوید به بهتر آن چه نازل شده است بسوی شما از پروردگارتان) یعنی از حلال و حرام و امر و نهی و وعده و وعید پس کسی که انجام دهد آن چه امر شده و ترک کند آن چه نهی شده،

پس حقیقتاً تابع نیکوتر شده است، این سخن از «ابن عباس» نقل شده است.

و گفته شده که اراده شده از نیکوتر و احسن، ناسخ بغیر از منسوخ و این از «جبائی» است.

«علی بن عیسی» گوید: این گفتار، نادرست است زیرا به منسوخ عمل نمی شود تا حسن و نیکو باشد و ناسخ احسن و نیکوتر، پس منسوخ قبیح است و ناسخ نمی تواند نیکوتر و احسن از قبیح و زشت باشد، و از این سخن به این نحو جواب داده شده که منسوخ جایز است که حسن و نیکو باشد مگر این که عمل کردن به ناسخ اصلح و احسن می باشد.

مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَعْتَهُ

(پیش از آن که بیاید بسوی شما عذاب ناگهانی) یعنی ناگهان در وقتی که متوقع و منتظر نبودید وَ أَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ (و شما نمی دانید) یعنی نمی دانید که عذاب چه وقتی بر شما نازل می شود.

اشاره

أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَى عَلَىٰ مَا فَرَطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ وَإِن كُنتَ لَمِنَ السَّخِرِينَ (۵۶) أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ (۵۷) أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (۵۸) بَلَىٰ قَدْ جَاءَ تَكْوِيلًا تِي فَكَذَّبَتْ بِهَا وَاسْتَكْبَرَتْ وَكُنتَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۵۹) وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ (۶۰)

ترجمه:

این که می گوید کسی ای دریغ بر آن چه کوتاهی کردم در جنب خداوند و هر آینه بودم از مسخره کنندگان. یا که گوید اگر خدا هدایت می کرد همانا بودم از پرهیزکاران. یا گوید هنگامی که بیند عذاب را، اگر برای من بازگشتی بود پس می شدم از نیکوکاران. بلی آمد به تو آیات من پس تکذیب کردی آنها را و کبر ورزیدی و بودی از کافران. و روز قیامت می بینی آنان را که دروغ گفتند بر خدا که روهایشان سیاه شده آیا دوزخ جایگاهی نیست برای کبرورزان.

قرائت:

«ابو جعفر» یا (حسرتای) به یاء مفتوحه بعد از الف خوانده و دیگران یا (حسرتا) بدون یاء خوانده اند.

«ابن جنی» گوید لفظ یا (حسرتای) نادرست است، زیرا الف در

(حسرتاً) بجای یا می باشد و بخاطر سنگینی استعمال (یا) به آسان بودن استعمال (الف) پناه برده شده است.

شرح لغات:

تفریط-اهمال کردن در چیزی میباشد که پیشروی در آن واجب بوده و به خاطر سهل انگاری وقت آن فوت شده است و ضد آن کار با حزم است، گفته می شود فلانی حازم است در مقابل کسی که مفرط است.

حسرت-بمعنی غمگین شدن بر آن چه وقت آن گذشته و پشیمان شدن به آن چه جبران آن ممکن نبوده می باشد و تأسف نیز مانند آن است و اصل معنی تحسر و حسرت به معنی انقطاع و بریدن است گفته می شود (انحسرت الدابه ای انقطع سیرها کللاً)، «منحسر شد چهارپا یعنی از شدت خستگی فرو ماند و از سیر و حرکت باز ماند».

جنب-عضو معروف بدن است، و نیز جنب به معنی چیز بزرگ و زیادتر است گفته می شود (هذا قليل في جنب مودتك)، «این چیز اندکی در پیش مهر شما است» و یا گفته می شود (ما فعلت في جنب حاجتي ای فی امره)، «چه کردی در جنب حاجت و نیاز من یعنی در امر آن» «کثیر» گوید:

□
الا تتقين الله في جنب عاشق

له كبد حرى عليك تقطع

«آیا پرهیز نمی کنی از خداوند در کنار عاشقی-بر او دل تشنه ای است که برای تو چاک شده است»

اعراب:

(بَلِيٌّ قَدْ جَاءَ تَكُّ)

جواب می باشد برای (أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ) زیرا معنی این سخن چنین است که خدا مرا هدایت نکرد پس گفته می شود که بلی آیات ما بسوی تو آمد، و چون (بلی) باید در جواب سخن منفی باشد ناچار در معنی، سخن منفی اراده می شود.

این جمله مبتدا و خبر است و این جمله چون دارای معنی حال می باشد لذا اعراباً منصوب می باشد و از او حال بخاطر ضمیمه بی نیاز هستیم، و جایز است (وجههم) را بخاطر بدل از (الَّذِينَ كَذَبُوا) منصوب خواند یعنی (و تری وجوه الذین کذبوا علی الله مسوده)

تفسیر:

اشاره

و چون خداوند سبحان مردم را بخاطر دور ماندن از عذاب و عقوبات امر به تبعیت از طاعات و واجبات و اجتناب از زشتیها کرد، غرض از این کار را به این نحو بیان فرمود که:

أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ

(اینکه گوید کسی) یعنی به ترس از اینکه گوید، یا به حذر از اینکه گوید و معنی این است که کراهت دارید در حالتی قرار گیرید که در آن گوئید:

يَا حَسْرَتِي عَلَيَّ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ

(ای دریغ بر آنچه کوتاهی کردم در جنب خداوند) یعنی دریغاً از پشیمانی من بر آنچه ضایع کردم از ثواب کردن برای خداوند، این قول «ابن عباس» است.

و گفته شده است که: ای دریغ بر آنچه کوتاه آمدم در امر خداوند، و این سخن از «مجاهد» و «سدی» وارد شده است، از «حسن» نقل شده که، جنب خداوند - بمعنی طاعت خداوند است.

«فراء» گوید: جنب بمعنی قرب و نزدیکی می باشد که قرب خداوند و جوار خداوند منظور می باشد، مثلاً - گفته می شود که فلانی در جنب فلانی زندگی میکند یعنی در جنب و جوار او زندگی میکند. پس معنی بر اساس این تفسیر چنین میشود که: کسی گوید ای دریغ بر آنچه کوتاه آمدم در جنب خدا یعنی در طلب قرب و جوار خدا که آن بهشت است.

«زجاج» گوید: منظور از جنب، طریق و راه است که معنی چنین می شود:

ای دریغ از اینکه کوتاه آمدم در راهی که آن راه خداوند است، پس جنب به

معنی جانب خواهد بود، یعنی ای دریغ از اینکه کوتاه آمدم در جانبی که منتهی به رضایت خداوند می شد.

«عیاشی» از «ابی جارود» از امام باقر (ع) نقل کرده که فرمود:

□
(نحن جنب الله) یعنی ما جنب و کنار خداوند هستیم.

وَإِنْ كُنْتَ لِمِنَ السَّاحِرِينَ □

(و هر آینه بودم از مسخره کنندگان) «قتاده» و «سدی» گفته اند منظور این است که: بودم من از مسخره کنندگان پیغمبر (ص) و مسخره می کردم مومنان و قرآن را در دنیا یا به این معنی که: من بودم مسخره می کردم آن را که مرا بسوی ایمان دعوت میکرد.

□
أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ □

(یا گوید اگر خداوند مرا هدایت می کرد هر آینه بودم از پرهیزکاران) یعنی این کار را انجام داده و آیات خود را آوردیم تا کسی نتواند بگوید اگر خداوند مرا هدایت میکرد همانا از کسانی میشدم که بخاطر ترس از عذاب الهی از گناهان پرهیز می کردم.

برخی گفته اند: چون مردم کافر در ادله الهی نظر نکردند و از قرآن اعراض کرده و مشغول به دنیا و امور باطل شدند، گمان کردند که خداوند متعال آنان را هدایت نکرده است و این سخن را با گمان خود میگویند، و لذا خداوند بر آنان رد کرده و می فرماید: (بَلَىٰ قَدْ جَاءَ تَكْوِينُ آيَاتِي)، «بلی آمد به سوی تو آیات من» و برخی گفته اند: معنی آیه، این است که: گوید کسی اگر خداوند هدایت میکرد مرا بسوی نجات، برمیگرداند و رجوع میداد به حال اختیار و تکلیف، در آن موقع من از کسانی میشدم که هدایت یافته و از معاصی و گناهان دوری می - کردم، و این سخن از «جبائی» نقل شده است و دلیل این سخن آن که مردم کافر در روز قیامت می دانند که خداوند وسیله هدایت را بر ایشان فراهم کرده است، پس فقط درخواست و اشکال ایشان در بازگشت به دنیا و حال تکلیف

می باشد.

أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

(یا گوید کسی هنگامی که ببیند عذاب را اگر برای من بازگشتی بود هر آینه بدم من از نکوکاران) یعنی اگر من بازگشتی به دنیا داشتم از اهل توحید شده و خدای را اطاعت می کردم، خداوند در انکار سخن این شخص می گوید:

بَلِي

(بلی) یعنی این چنین نیست که تو می گویی قَدْ جَاءَتْكَ آيَاتِي (بتحقیق آمد بسوی تو آیات من) یعنی حجت ها و دلالت ها و نشانه های من.

فَكَذَّبْتَ بِهَا

(پس تکذیب کردی آنها را) یعنی دوری کردی از پیروی آنها، چه این که خدا می گوید:

وَ اسْتَكْبَرْتَ وَ كُنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ

(و تکبر کردی و بودی از کافران) به آنها.

(بحث ادبی)

در اینجا این اشکال پیش می آید که چرا لفظ (جاءتک) به فتح کاف که علامت مذکر می باشد به کار برده شده است با این که (نفس) مؤنث می باشد؟، در جواب باید گفت: مراد از (نفس در اینجا انسان می باشد و آن هم مذکر است).

قابل تذکر است که در برخی از قرائت‌های نادر و قلیل که از: «عاصم» و «جحدری» و «یحیی بن یعمر» روایت شده برای مطابقت با تأنیث (نفس)، کاف و تمامی (تا) های مخاطب این آیه مکسور که علامت تأنیث می باشد خوانده شده است و اینچنین می شود: (بلی قد جاءتک آیاتی فکذبت بها و استکبرت و کنت من الکافرین) وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ (و روز قیامت می بینی کسانی را که دروغ گفتند بر خداوند) و گمان کردند که برای خداوند شریکی و فرزندی می - باشد

(روهاشان سیاه است آیا در جهنم جایگاهی برای کبرورزان نیست) آنهایی که از ایمان آوردن به خداوند تکبر ورزیدند.

این استفهام و سؤال به صورت تثبیت و تقریر مطلب است یعنی حتما در جهنم جایگاه و مقام آنها می باشد.

(تکذیب امام؟)

«عیاشی» از «خثیمه» روایت کرده که گفت از حضرت «صادق» (ع) شنیدم فرمود: کسی که حدیثی از ما بگوید ما روزی را از او سؤال خواهیم کرد، اگر راست گفته و ما را تصدیق کند همانا بر خدا و رسول خدا (ص) راست گفته است و اگر ما را تکذیب کند همانا بر خدا و رسول خدا دروغ گفته و تکذیب کرده است، زیرا چون ما سخن می گوئیم، نمی گوئیم این شخص و آن شخص گفته است، همانا می گوئیم خدا و رسول خدا (ص) چنین گفته اند، سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمود: (وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَيَّ...) در این هنگام خثیمه به دو گوش خود اشاره کرده و گفت: کر شود این دو گوش من اگر آن را نشنیدم (یعنی معتقد به آن نباشم) و از «سوده بن کلب» نقل شده که گفت از این آیه (وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى...) از حضرت باقر (ع) سؤال کردم فرمود: این آیه درباره آن کسی می باشد که خود را امام بداند بدون آن که از جانب خداوند باشد، گفتم اگر چه آن شخص علوی باشد؟ فرمود: آری!، گفتم اگر چه فاطمی باشد فرمود:

آری؟

اشاره

وَيُجِىءُ اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمْ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۱) اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ (۶۲) لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۶۳) قُلْ أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَأْمُرُونَنِي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ (۶۴) وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۶۵) بَلِ اللَّهُ فَاعٍ يَدُ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ (۶۶)

ترجمه:

و نجات می دهد خداوند کسانی را که پرهیز کردند با رستگاریشان، بدی به ایشان نمی رسد و آنان غمگین نمی شوند. خداوند آفریننده هر چیزی است و او بر هر چیزی وکیل است. برای اوست کلیدهای آسمانها و زمین، و آنان که به آیات خداوند کافر شدند ایشانند زیانکاران. بگو آیا دستور می دهید غیر از خدا را بندگی کنم ای نادانان. و بتحقیق وحی شده است بر تو و بر آنان که پیش از تو بودند اگر مشرک شوی تباه می شود عملت و خواهی بود از زیان- کاران. بلکه خدای را پرستش کن و بوده باش از سپاسگزاران.

مفازه- اهل کوفه غیر از «حفص»، (بمفازاتهم) خوانده اند و دیگران (بمفازتہم) گفته اند، دلیل آنان که (مفازه) را جمع خوانده اند این است که مصدر چون اقسام و اجناسش مختلف شود می توان به صورت جمع استعمال کرد، از این جهت می گوئیم (مکانتکم و مکاناتکم)، و دلیل آنها که مفرد خوانده اند این که (مفازه) چون (فوز) بوده و ناچار چون مصدر است باید مفرد و به صورت (مفازه) خوانده شود.

تفسیر:

اشاره

چون خداوند سبحان از حال کافران خبر داد بدنبال آن، حال پرهیز کاران نکوکار را بیان کرده و فرمود:

وَيُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا

(و نجات می دهد خداوند کسانی را که پرهیز کردند) از معاصی به خاطر ترس از عقاب خداوند بِمَفَازَتِهِمْ (به رستگاریشان) یعنی به نجات یافتنشان از آتش، اصل کلمه (مفازه) به معنی نجات یافتن است، لذا از باب تَفَالٌ به خیر (مفازه) را (نجات) گویند، چنان که از باب تَفَالٌ به خیر مار گزیده را سلیم گویند و یا به کار بردن (سلیم) او را به سلامت فال می زنند.

لَا يَمَسُّهُمْ الشُّوْءُ

(نمی رسد بدی به ایشان) یعنی به ایشان مکروه و شدت اصابت نمی کند وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (و نه ایشان غمگین شوند) از آن چه از خوشی ها و لذات از دست آنان رفته باشد.

چون خداوند مسئله وعد و وعید را خاطر نشان ساخت بیان می کند که او بر همه چیز توانا می باشد اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ (خداوند آفریننده هر چیز است) یعنی بوجود آورنده و پدید آورنده هر چیز است

وَهُوَ عَلِيٌّ كُلُّ شَيْءٍ وَكِيلٌ

(و او بر هر چیزی وکیل است) یعنی نگهدارنده با تدبیر هر چیز است لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (برای او کلیدهای آسمانها و زمین است) (مقالید) جمع (مقلید) و (مقلاد) است و منظور از آسمانها و زمین روزی و رحمت است، که روزی و رحمت از آن خداوند می باشد و این سخن «ابن عباس و قتاده» است، و «ضحاک» گفته: خزینه های آسمانها و زمین به دست خداوند است، می - گشاید روزی را به آن که بخواهد و می بندد از آن که بخواهد.

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ

(آنان که کافر شدند به آیات خداوند، پس ایشان هستند زیانکاران) زیرا با از دست دادن بهشت و نعمتهای آن و با چشیدن آتش و زبانه های آن زیان می کنند.

سپس خداوند مردم را دانا می کند که معبودی به غیر از (الله) نیست و می گوید:

قُلْ

(بگو) ای محمد به این کافران أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَأْمُرُونِي أَعْبُدُ (به غیر از الله دستور می دهید عبادت کنم) یعنی امر می کنید که غیر از خداوند را عبادت کنم أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ (ای نادانان) در آن چه که امر می کنید، زیرا شما امر می کنید عبادت کنم کسی را که نمی بیند و نمی شنود و سودی نمی دهد و ضرری نمی بخشد. سپس به پیغمبر (ص) خود می گوید:

وَ لَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ

(و بتحقیق وحی گردیده شد بسوی تو) ای محمد (ص) وَ إِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ (و آنان که پیش از تو بودند) از پیامبران و رسولان لئن أشركت ليحبطن عملك وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (اگر شرک ورزی همانا تباه شود عمل تو و همانا خواهی بود از زیانکاران) «ابن عباس» گوید: این خطاب تأدیبی نسبت به پیغمبر (ص) بوده و تهدیدی نسبت به دیگر مردم می باشد، زیرا خداوند پیغمبر خود را از شرک

و مداهنه کافران نگه داشته و معصوم گردانیده است، و در این سخن چیزی نیست که دلالت کند به صحیح بودن گفته اهل وعید که قائل به احباط و تباهی اعمال می باشند، زیرا معنی آیه چنین است، کسی که در عبادت خدا شرک بورزد و بتها و غیر آنها را در عبادت خدا شریک قرار دهد، عبادت او بر وجهی قرار می گیرد که استحقاقی برای ثواب پیدا نمی کند، و لذا این عمل را خداوند وصف می کند که آن تباه است زیرا اگر عمل، خالص برای خداوند باشد سزاوار ثواب می تواند باشد.

سپس خداوند سبحان امر به توحید می کند و می فرماید:

بَلِ اللّٰهِ فَاعْبُدْ

□
(بلکه خداوند را عبادت کن) یعنی عبادت خود را تنها بسوی خداوند بدون توجه به بتها، متوجه کن و کُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ (و بوده باش از سپاسگزاران) آنان که بر نعمتهای خداوند سپاس گذاشته و عبادت را خالص برای خداوند انجام می دهند.

(بحث ادبی)

□
«زجاج» گوید: (الله) معمول منصوب (فاعبد) است و (فا) به معنی مجازات آمده است و مقصود چنین می شود، چون بیان کردم پس عبادت کن خدای را. .

ص: ۲۰۹

اشاره

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (۶۷) وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَبَقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نَفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ فِيهَا مُنظَرُونَ (۶۸) وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۶۹) وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ (۷۰)

ترجمه:

و ارج نگذارند بر خدا حق ارجش، و زمین، همه آن در قبضه اوست در روز قیامت، و آسمانها پیچیده دست قدرت اوست، منزه و برتر است از آنچه شرک می ورزند. و دمیده شد در صور پس بیهوش افتاد آن که در آسمانها و آن که در زمین است مگر آن که را خدا خواست، سپس دوباره دمیده شد، پس ناگاه ایشانند ایستادگان نگران. و درخشید زمین بنور پروردگارش و اگذارده شد کتاب و آورده شدند پیامبران و گواهان، و داوری شد میان ایشان به حق

و آنان ستم نشوند. و پرداخت شد به هر کسی آن چه انجام داد و او داناتر است به آن چه انجام می دهند.

اعراب:

جمیعا- نصب داده شده چون حال است و عامل آن محذوف است و تقدیر چنین است (و الارض اذا كانت مجتمعه قبضته)، «زمین زمانی که مجتمع است در قبضه اوست»، پس (اذا) ظرف زمان بوده و عامل آن (قبضته) می باشد و (كان) در اینجا تامه است چه این که اگر ناقص بود باید (جمیعا) خبر آن باشد و درست نمی بود که حال باشد.

تفسیر:

اشاره

سپس خداوند از حال کافران خبر می دهد و می گوید:

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ

(و ارج نگذازند خدای را حق ارجش) یعنی خدا را مناسب و سزاوار عظمت و بزرگیش، تعظیم نکردند، زیرا غیر از خداوند را عبادت کردند و پیامبرش را امر کردند که غیر او را عبادت کند، این سخن از «حسن» و «سدی» نقل شده است.

«مبرد» گفته که اصل این سخن از آنجا است که می گویی: (فلانی عظیم القدر است) و از این جمله جلالت و بزرگی او را اراده می کنی، و (قدر) اختصاص دادن چیز است به بزرگی و کوچکی و تساوی.

و برخی گفته مقصود از این آیه چنین است که، ستایش نکردند خدای را آن چنان که سزاوار بود، زیرا بعث و رستاخیز را انکار کردند و خدا را چنین وصف کرده و شناختند که خداوند مردم را بیهوده آفریده و از بازگردانیدن و قیامت عاجز است.

«زمین در قبضه خداست»

وَ الْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

(و همه زمین در قبضه اوست در روز قیامت) قبضه- این کلمه در لغت به این معنی آمده که: (ما قبضت علیه بجميع

کفلک)، «آن چه با همه کف دست خود فرا گیری» خداوند با این بیان از کمال قدرت خود خبر داده و یادآور می شود که زمین با همه بزرگی در تحت قدرت اوست مانند چیزی که قابض در کف دست خود درمی آورد، پس در قبضه اش می شود، این سخن بر اساس سخنان مردم می باشد که خداوند خواسته است بر ما به آسانی بفهماند چه این که ما می گوئیم، این چیز در قبضه فلانی و در دست فلانی است زمانی که تصرف آن بر او آسان باشد اگر چه قبض نکرده است

آسمانها پیچیده دست قدرت اوست

و همچنین است قول خداوند که می فرماید:

وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ

(و آسمانها پیچیده دست او هستند) یعنی می گرداند با قدرت خود هم چنان که ما چیزی را که توانایی داریم با دست خود می گردانیم، به کار بردن «یمین-دست» برای مبالغه در قدرت و ثابت کردن بیشتر مالکیت است، چنان که خداوند میفرماید: (أَوَلَمْ نَمَلِكْ أَيْمَانُكُمْ)، «آن چه مالک شد دستهایتان» یعنی آن چه در تحت قدرت شماست، زیرا ملک چیزی نیست که بدون یسار و اعضاء دیگر بدن به (یمین) اختصاص داشته باشد.

و برخی گفته اند: معنی چنین است که آسمانها محفوظ و مصون به قوت خداوند است و (یمین) را به معنی (قوت) گرفته اند چنان که شاعر میگوید:

إذا ما رايه رفعت لمجد

تلقاها عرابه باليمين

«زمانی که پرچمی نباشد که برای عظمت افراشته گردد- آن را «عرابه» به دست (یمین) خود قرار گیرد» (۱).

سپس خداوند خود را تنزیه و پاک می کند از آنچه به او شریک قائل میشوند

ص: ۲۱۲

۱- ۱) این شعر را شخصی بنام «شماخ» گفته و «جوهری» آن را به «حطیئه» نسبت داده است و «عرابه» اسم مردی از «انصار» می باشد.

و می گوید:

سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ

(منزه و برتر است از آن چه شرک می ورزند) یعنی از آن چه شبیه و مثل به او نسبت می دهند.

«صور» دمیده میشود

و نَفَخَ فِي الصُّورِ

(و دمیده شد در صور) و آن شاخی است که «اسرافیل» در آن می دمدم.

حکمت در دمیده شدن (صور) این است که خداوند آن را نشانه ای قرار داده تا خردمندان پایان کار خود را در جهان تکلیف دانسته و آغاز خلقت جدید را متوجه شوند، پس این را تشبیه کرده به آنچه در میان مردم متعارف است که هنگام کوچ و رحلت و نزول و فرود بوق می زنند و برای مردم چه مثالی بهتر از این می توان در این حادثه به کار برد.

برخی گفته اند (صور) جمع صورت است، گویا که در صورتها و چهره های مردم دمیده می شود و این قول «قتاده» است و نیز از او نقل شده که (صور) را بفتح و او قرائت کرده است.

فَصَعَقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ

(پس بیهوش بر زمین افتاد آن که در آسمانها و آن که در زمین است) یعنی از سختی و شدت این صیحه و فریاد که از (صور) خارج می شود همه آنها که در آسمانها و زمین است می میرند.

گفته می شود: (صعق فلان)، «فلانی بیهوش شد» زمانی که بمیرد به حال وحشتناک چون صیحه ای که عظیم باشد.

إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ

(مگر آن که را خدا بخواهد) در معنی مستثنی (یعنی آن کسی که از خطر صور و بیهوشی معاف است) اختلاف شده است.

برخی گفته اند افراد مستثنی عبارتند از: «جبرئیل»، «میکائیل»، «اسرافیل» و «ملک الموت» یعنی «عزرائیل». و این سخن از «سدی» نقل شده

و نیز روایت مرفوعی در این باب نقل کرده اند.

و عده ای گفته اند: افراد مستثنی عبارتند از شهیدان در راه خداوند و این سخن را «سعید بن جبیر» و «عطا» از «ابن عباس» و «ابو هریره»، از پیغمبر (ص) نقل کرده اند که آن حضرت درباره این آیه از کسانی که شامل بیهوشی مرگ آور نمی شوند از جبرائیل سؤال کرد و او جواب گفت که ایشان شهیدان می باشند که شمشیرهای خود را کنار عرش به کمر بسته اند.

ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى

(سپس دو باره در صور دمیده شد) مراد از نفخه دوباره نفخه بعث و رستاخیز است که آن نفخه دوم است.

«قتاده» در حدیث مرفوعی که نقل کرده گوید: میان دو نفخه از جهت زمان چهل سال می باشد، و گفته شده که خداوند پس از نفخ صور و مردن افراد، اجسام را نابود کرده و دوباره ایشان را باز میگرداند و خداوند هم با این بیان:

فَإِذَا هُمْ بِيَوْمٍ

(پس ناگهان ایشانند ایستادگان) از سرعت ایجاد و پدید آوردنشان خبر می دهد، زیرا خداوند سبحان زمانی که نفخه دوم دمیده شد ایشان را پس از آن باز می گرداند، پس ایشان از گورهای خود برخاسته و می ایستند.

يَنْظُرُونَ

(می نگرند) یعنی منتظرند تا چه شود بر ایشان و به چه چیزی دستور داده شوند.

وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا

(و درخشید زمین به نور پروردگارش) یعنی روشن شد زمین به عدل پروردگارش در روز قیامت، زیرا نور و روشنایی زمین به عدل و داد است، چنان که نور علم و دانش به عمل و کردار است، و این سخن «حسن» و «سدی» می باشد.

و برخی گفته اند: زمین می درخشد به نوری که خداوند خلق کرده و به واسطه آن زمین قیامت را روشن ساخته بدون این که نور خورشید و ماهی در کار باشد

(و گذارده شد کتاب) یعنی کتابهایی که فرشتگان اعمال بنی آدم را در آنها نوشته اند در دستهای مردم قرار داده می شود تا در آنها اعمال و کردار خود را بخوانند.

تذکر این نکته لازم است که لفظ (کتاب) اگر چه مفرد است ولی چون اسم جنس است معنی جمع را میسرساند، یعنی گذارده میشود کتاب هر انسانی در یمین (دست راست) یا شمالش (دست چپ) وَ جِئَءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ (و آورده شده پیامبران و گواهان) ۱- و آنها کسانی هستند که گواهی می کنند کار پیامبران را نسبت به امت ایشان به این که پیامبران تبلیغ کردند ولی مردم تکذیب کردند، این سخن «ابن عباس» و «سعید بن جبیر» است.

۲- و قول دیگر این که آنان (گواهان) کسانی که در راه خدا کشته شده اند، این سخن از «سدی» نقل شده است.

۳- و گفته شده که گواهان، افراد عادل هستند که گواهی می کنند به مردم آن چه را که از ایشان دیده اند، و این سخن «جبائی» و «ابی مسلم» می باشد. باید گفت: عادت مردم نیز چنین است که قضا و حکم را در پیش عده ای از گواهان عادل انجام می دهند.

۴- نظر چهارم این است که آنان (گواهان) نگهبانانی از فرشتگانند و دلیل این سخن قول خداوند متعال است که می فرماید: (وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ)، «آمد هر کسی با او بود راننده ای و گواهی-سوره ق- ۲۱» ۵- گواهان عبارت است از کلیه اعضاء و جوارح و مکان و زمان.

وَ قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَ هُمْ لَا يظَلْمُونَ

(و داوری شد میان ایشان به حق و آنان ستم گردیده نمی شوند) یعنی تفصیل داده شود میان مردم به حق و چیزی از ثواب از کسی که مستحق آن است کم نمی شود و به کسی اگر مستحق و

سزاوار نباشد عذاب نمی شود.

وُؤْفِيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ

(و تمام داده شود به هر کسی آن چه عمل کرده است) یعنی داده شود به هر کسی که عمل به واجبات کرده پاداش آن چه عمل کرده است و این وفاء، کاملاً و بدون نقصان انجام می شود.

وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ

(و او داناتر است به آنچه انجام می دهند) یعنی خداوند داناتر از همه است به آن چه که از طاعت و معصیت او، مردم انجام می دهند، و ملائکه را به خاطر داشتن احتیاج به ایشان امر نکرده است که اعمال مردم را بنویسند بلکه ایشان را امر به نوشتن اعمال مردم کرده که تأکید زیادی شده و ایشان بدانند که مجازات می شوند به حسب آنچه عمل کردند .

نظم:

در آیه اول از آیات گذشته خداوند متعال این جمله را (وَمَنْ قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ) ، «قدر نگذاشتند خدای را به حق قدرش» یعنی خدا را به حق و سزاوار بزرگی و عظمتش، تعظیم نکردند، با جمله (وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) ، «زمین در روز قیامت در قبضه اوست» پیوسته و متصل کرده است و بیان می کند:

خداوند با این که بر تمام آسمانها و زمین قدرت دارد ولی کافران با خدا دیگران را نیز عبادت و پرستش کردند.

اشاره

وَسَبِّقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُوهَا فَتَحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ (۷۱) قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ (۷۲) وَسَبِّقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ (۷۳) وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ (۷۴) وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۷۵)

ترجمه:

و رانده شوند آنان که کافر شدند گروه گروه به سوی دوزخ تا چون به آنجا آیند درهای آن گشاده گردد، و خازنان دوزخ ایشان را گویند: آیا نیامد بسوی شما رسولانی از شما بخواند بر شما آیات پروردگارتان را و بترساند شما را از دیدار این روز، گویند آری، و لکن حق است بر کافران کلمه عذاب. گفته شود داخل شوید درهای دوزخ را جاویدانید در آن پس چه بد است جایگاه متکبران. و رانده شوند آنان که پرهیز کردند از پروردگارشان به سوی بهشت گروه گروه تا بدانجا آینده و گشوده شود درهای آن و گوید بر ایشان خازنان آن سلام بر شما پاک شدید پس داخل شوید در آن جاودانه. و گویند سپاس خداوند را، راست گردانید بر ما وعده خود را و ما را وارث زمین کرد جا گیریم در بهشت هر جا که بخواهیم پس چه نیکوست پاداش عمل کنندگان. و بینی فرشتگان را فرا گیرندگان دور عرش ستایش کنند به سپاس پروردگارشان و به حق حکم شود میان ایشان و گفته شود سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است.

قرائت:

فتحت-اهل کوفه در هر دو مورد لفظ (فتحت) را به تخفیف خوانده و دیگران (فتحت) به تشدید خوانده اند دلیل گروه دوم این است که در جای دیگر قرآن اسم مفعول این باب با تشدید خوانده شده چون (مفتحه لهم الأبواب)، «گشوده شده بر ایشان در بها» و دیگر این که تشدید دلالت بر کثرت می کند.

دلیل اهل تخفیف این که آن بر کثیر و قلیل صلاحیت دارد.

نفت:

سیق-سوق به معنی تحریک برای سیر است و از این جهت است که می گویند: سخن بر یک سیاق جاری است و بازار را از آن جهت (سوق) می گویند

که در آن خرید و فروش در جریان و در حال سوق دادن است.

زمر- این لفظ جمع (زمره) است و آن به معنی گروه و جماعت است که صدای آنان مانند صدای (مزمرا) طنین مخصوصی دارد و (مزامیر) داود (ع) پیامبر نیز عبارت از آوازهای دلشین بوده است.

تفسیر:

در این آیات خداوند سبحان پس از تفصیل قضا و داوری مردم به قسمت احوال مخلوقات در روز محشر پرداخته و می گوید:

وَ سِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا

(و رانده شوند آنان که کافر شدند) یعنی به جبر سوق داده می شوند إِلَى جَهَنَّمَ زُمْرًا (بسوی دوزخ گروه گروه) یعنی فوجی پس از فوج و گروهی پس از گروه حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا فَتُحْتَّ أَبْوَابُهَا (تا زمانی که بدانجا بیایند گشوده شود درهای آن) یعنی تا زمانی که به جهنم برسند، گشوده شود درهای جهنم هنگامی که به جهنم روی آورند و آن هفت درب است وَ قَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا (و گوید بر ایشان خازنان آن) آنان که موکل جهنم است و با بد گفتن به کردارشان و انکارشان گویند:

أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ

(آیا نیامد بسوی شما رسولانی از شما) یعنی مانند شما از افراد بشر يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ (بخوانند بر شما آیات پروردگارتان را) و قرائت کنند بر شما حجتهای پروردگارتان را و آن چه دلالت کند شما را بر شناختن خداوند و واجب بودن معرفت او.

وَ يُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا

(و بترسانند شما را از دیدار این روز) یعنی بیم دهند شما را از مشاهده و عذاب این روز! قَالُوا (گویند) یعنی کافران بر خازنان جهنم گویند بَلَى (آری) آمد فرستادگان پروردگاران و از آیات خداوند ما را ترسانند

وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ

(و لکن حق شد کلمه عذاب بر کافران) یعنی واجب شد عقاب بر آن که کافر شد به خداوند متعال، چون خداوند از این موضوع خبر داده و می دانست چه کسی کافر خواهد شد و وفای به کفرش می کند، پس قطع به عقابش کرده است و چیزی نیست که از او بر خلاف علم خداوند و آن چه خبر داده است واقع شود، پس در جهنم بودن ما (کافران) نیز موافق بوده با آن چه خداوند خبر داده و می دانست.

قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا

(گفته می شود داخل شوید درهای دوزخ را جاویدانید در آن) یعنی در این هنگام نگهبانان جهنم که همان ملائکه موکل هستند گویند، در آئید درهای جهنم را که در آن همیشه خواهید بود و پایانی برای عذاب شما نیست.

فَبئسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ

(چه بد است جایگاه متکبران) یعنی چه زشت است مکانی که متکبران از قبول حق در آن اقامت دارند که جهنم باشد.

و سِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا

(و رانده شوند آنان که از خدا.

پرهیز کردند به سوی بهشت گروه گروه) یعنی با احترام گروهی پس از گروهی به سوی بهشت سوق داده شوند، چنان که خداوند می گوید: (يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا)، «روزی که گرد آوردیم پرهیزکاران را به سوی رحمن میهمانانی - سوره مریم - ۸۵».

در اینجا سوق دادن مؤمنان که در مقابل سوق دادن کافران ذکر شده است مانند بشارت است که آن، اگر چه برای مؤمنان در اخبار سرور انگیز بکار می رود اما برای تفهیم در اخبار عذاب نیز استعمال شده است چنان که خداوند فرماید:

(فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ)، «پس بشارت بده ایشان را به عذابی دردناک، سوره انشقاق - ۲۴».

حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا

(تا زمانی که بدانجا آیند و گشوده شود درهای آن) یعنی گشوده شده است درهای بهشت پیش از آمدن ایشان

و آنها هشت درب هستند.

از «سهل بن سعد ساعدی» نقل شده که رسول خدا (ص) فرمود:

برای بهشت هشت درب می باشد، یک درب آن به نام (ریان) است که از آن داخل نمی شوند مگر روزه داران و این حدیث را «بخاری و مسلم» در «صحیح» خود نقل کرده اند.

وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهُمْ

(و گوید بر ایشان نگهبانان آن) هنگامی که استقبال می کنند سَلَامٌ عَلَيْكُمْ (سلام بر شما) یعنی سلامتی از جانب خداوند بر شما باد، که به این جمله ایشان را تحیت می گویند تا به این وسیله شادی ایشان را زیاد کنند، و گفته اند این جمله خبر دادن به مؤمنان است به سلامت که سالم شدید از آفات طِبْتُمْ (پاک شدید) ۱- یعنی با کردار نیکو در دنیا پاک شدید و کردارتان پاکیزه گردید و صالح شد.

۲- برخی گفته اند، یعنی، نفسهایتان با داخل شدن به بهشت پاک گردید.

۳- «قتاده» گفته است: مؤمنان پیش از داخل شدن به بهشت، با آموزش پاک شوند و از برخی برای عده ای دیگر قصاص گرفته شود و چون تهذیب و پاکیزه شدند نگهبانان بهشت بر ایشان گویند: پاک شدید.

۴- «ابن عباس» گوید: یعنی، پاکیزه گردید مکان شما.

۵- آخرین گفتار در این آیه چنین است، که چون مؤمنان نزدیک به بهشت شوند آنها را باز می گردانند کنار چشمه ای، پس در آن شستشو کرده و از آن می نوشند، پس خداوند باطن ایشان را نیز پاک کرده و پس از این برای ایشان چرکی و کثافت و حدیثی باقی نمی ماند و رنگهایشان دگرگون نمیگردد،

ص: ۲۲۱

پس فرشتگان در این هنگام بر ایشان گویند: (طبتم) «پاک شدید» فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ (پس داخل شوید در آن، جاویدانید) یعنی داخل بهشت شوید که خالد و مخلد و همیشگی هستید.

وَقَالُوا

(و گویند) یعنی اهل بهشت چون داخل بهشت شوند برای اعتراف به نعمتهای خداوند که بر ایشان داده شده می گویند:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ

(سپاس خدایی را که وعده خود را بر ما راست گردانید) یعنی آن وعده هایی که از زبان پیامبران داده بود وَ أَوْزَنَّا الْأَرْضَ (و ما را وارث زمین گردانید) یعنی زمین بهشت، از آن جهت که بهشت عاقبت امر ایشان می شود لذا به لفظ میراث یاد شده است، و برخی گفته اند از آن جهت لفظ میراث گفته شده که ایشان زمین بهشت را از اهل آتش به ارث می برند.

نَبَوًّا مِنَ الْجَنَّةِ

(جا گیریم از بهشت) یعنی از بهشت جای و مکانی برای خود فرا گیریم حَيْثُ نَشَاءُ (هر جا که بخواهیم) و این اشاره است از زیادی قصرها و منزلها و وسعت نعمتهای بهشت فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ (پس چه نیکوست پاداش عمل کنندگان) یعنی چه نیکوست ثواب نیکوکاران که بهشت و نعمتهای آن باشد وَ تَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ (و بنی فرشتگان را فرا گیرندگان از حول عرش) یعنی از عجائب امور آخرت این است که می بینی فرشتگان را که عرش را احاطه کرده اند.

و «قتاده و سدی» گفته اند که فرشتگان طواف می کنند دور عرش.

يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ

(تسبیح می کنند به حمد پروردگارشان) یعنی تنزیه می کنند خداوند را از آنچه لایق او نیست و یاد می کنند خدا را به صفاتی که داراست.

ص: ۲۲۲

برخی گفته اند که موحدان چون داخل بهشت شوند فرشتگان حمد خدا را گویند.

عده ای گفته اند تسبیح ایشان در این وقت به جهت لذت بردن و تنعم است نه به جهت تعبد چه اینکه در آنجا تکلیفی نیست خداوند امر داوری و قضا را در آخرت بزرگ قرار داده به این که (عرش) نصب شود و ملائکه در دور عرش قیام کرده و خدا را تعظیم و ستایش می کنند چنان که پادشاهان چون بخواهند داوری کنند بر تخت خود می نشینند و لشکر خود را می فرمایند تا برای تعظیم آنان در کنار ایشان قرار گیرند، اگر چه قرار گرفتن خداوند بر عرش محال است زیرا خداوند به صفت اجسام و جواهر نیست و جلوس بر عرش از صفات اجسام است ولی از باب تفهیم و مثال چنین بیان شده است.

وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ

(و داوری شود میان ایشان به حق) یعنی میان مخلوقات به عدل تفصیل داده شود.

گفته شده که میان پیامبران و امتهای داوری شود و نیز گفته اند میان اهل بهشت و دوزخ به حق داوری شود.

وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

(و گفته شود سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است) این سخن اهل بهشت است که برای سپاسگزاری از نعمتهای تام خداوند می گویند.

برخی گفته اند: این از کلام خداوند است که در آغاز آفرینش گفت:

(الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ) و نیز پس از نابود کردن خلق و پس از برانگیختن ایشان و استقرار اهل بهشت در بهشت فرماید (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) پس واجب است برای ادب گزاردن به خداوند متعال، آغاز و انجام هر کاری را به حمد و ستایش خداوند انجام دهیم.

«ابن عباس» و «قتاده» گفته اند که این سوره تماما به غیر از دو آیه از (إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ - آیه ۵۶) تا (لَا يَعْلَمُونَ - آیه ۵۷) که در مدینه نازل شده اند (مکی) می باشند.

و «حسن» گوید: این سوره تماما در مکه نازل شده به غیر از آیه (وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعِشِيِّ وَالْإِبْكَارِ)، «و تسبیح گوی بحمد پروردگارت شامگاهان و بامداد- آیه ۵۵» که در مدینه نازل شده است، زیرا مراد از (عشی) نماز مغرب و از (ابکار) نماز صبح است و این هر دو در مدینه واجب شده اند.

«کوفیان» و «شامیان» این سوره را هشتاد و پنج و «حجازیان» هشتاد و چهار و «بصریان» هشتاد و دو آیه گفته اند.

۱- رسول خدا (ص) فرمود: کسی که دوست دارد در باغهای بهشت بگردد پس سوره هایی را که اول آنها به (حم) آغاز می شود در نماز شب بخواند.

۲- «انس بن مالک» از رسول خدا (ص) روایت کرده که فرمود:

سوره هایی که اول آنها (حم) است دیباج قرآن می باشند.

۳- «ابن عباس» از پیغمبر خاتم (ص) نقل کرده که فرمود:

هر چیزی دارای زبده و جوهریست و زبده قرآن سوره های (حم) است.

۴- «ابن مسعود» از پیغمبر (ص) آورده که گفت: هر زمانی که در سوره- های (حم) قرار گرفته و دقیق شدم گویا در باغهای خرم و لطیف قرار گرفته و دقیق شدم.

۵- «ابی بن کعب» گوید، رسول خدا (ص) فرمود:

هر که سوره (حم- مؤمن) را بخواند، روح همه پیامبران و صدیقان و مؤمنان بر او نماز گزارده و برای وی طلب آمرزش کنند.

۶- «ابو بصیر» از حضرت صادق (ع) روایت کرده که فرمود:

سوره های (حم)، «ریحان» قرآن هستند، پس خدا را ستایش و سپاس کنید با حفظ کردن و خواندن آنها، همانا بنده چون برخیزد که بخواند سوره های (حم) را، خارج شود از دهان او بویی که خوشتر از مشک و عنبر است، و خداوند رحم می کند تلاوت کننده آن و خواننده آن را، و همسایگان و دوستان و آشنایان او را و می آمرزد هر کسی را که با اظهار دوستی به او نزدیکی می کند، و در روز قیامت «عرش» و «کرسی» و فرشتگان مقرب الهی برای او استغفار می کنند.

۷- «ابو صباح» از حضرت باقر (ع) آورده که فرمود:

هر که بخواند (حم- مؤمن) را در هر سه می آمرزد خدا برای او از گناهانش آنچه گذشته و آنچه خواهد آمد و تقوی را همراه او کرده و آخرت او را از دنیای او بهتر می کند.

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . حم (۱) تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (۲) غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطَّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ (۳) مَا يَجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَغْزُرُكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ (۴) كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ وَالْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَجَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ (۵)

ترجمه:

به نام خداوند رحمن رحیم. ح. م. نازل شدن کتاب از خداوند عزیز دانا. آمرزنده گناه، پذیرنده توبه، سخت عقاب، و صاحب توان است، نیست الهی جز او و بازگشت به سوی اوست. جدال نکنند در آیات خدا مگر آنان که کافر شدند، پس فریب ندهد تو را گردش ایشان در شهرها. دروغ گفت پیش از ایشان قوم نوح و احزاب پس از ایشان، و آهنگ کرد هر امتی بر رسول خود تا بگیرند او را و جدال کردند به باطل تا نابود کنند به آن حق را، پس فرا گرفتم آنان را پس چگونه بود عقوبت من.

قرائت:

اهل کوفه غیر از عاصم مگر «حماد» و «یحیی» از «ابی بکر» به (امالۀ) الف و دیگران به فتح و بدون (اماله) لفظ (حم) را قرائت کرده اند و هر دو لغت فصیح می باشد.

لغت:

(حم) اگر اسم سوره ای باشد با این شعر تأیید می شود:

یذکرنی حامیم و الرمح شاجر

فهلا تلاحم قبل التقدم

عزیز به معنی غالب-توب جمع توبه است. طول به معنی نعمت دادن است که مدت آن به طول انجامد.

اعراب:

حم

-این کلمه محلا یا منصوب است که مفعول فعل مقدر (اتل) باشد و یا مرفوع است که خبر مبتدای مقدر (هذا) باشد و یا مجرور است به حرف (قسم).

«علی بن عیسی» میم را نصب داده به این که اسم سوره باشد و چون بر وزن (هاییل) است، تنوین پذیر نمی باشد.

تفسیر:

حم

(حام-میم) سخنانی را در این لفظ یاد آور شدیم و نیز گفته اند خداوند با این لفظ به حلم و ملک خود قسم خورد هر که به خدا پناه برد و با اخلاص از قلب (لا اله الا الله) بگوید خداوند او را عذاب نمی کند، و این سخن «قرظی» است و برخی گفته اند که (حم) آغاز نامهای خداوند است که عبارت است از:

حلیم، حمید، حکیم، حی، حنان، ملک، مجید، مبدی، معید، و این گفتار «عطاء خراسانی» می باشد.

و گفته شده که (حم) یعنی قضا و انجام شد آنچه بود، و این سخن از «کلبی» نقل شده است.

□
(نازل کردن کتاب) یعنی این است نازل شدن کتابِ مِنَ اللَّهِ (از خداوند) آن که سزاوار عبادت است الْعَزِيزِ (عزیز) در ملکش الْعَلِيمِ (دانا) دارای علوم بسیار غَافِرِ الذَّنْبِ (آمرزنده گناه) است بر کسی که (لا اله الا الله) بگوید، و آنان اولیاء و اهل طاعت خداوندند.

(ذنب) این لفظ اگر چه مفرد است ولی چون (اسم جنس) است به معنی جمع و (ذنوب) می باشد، پس مقصود چنین است که خداوند آمرزنده گناهان است آنچه گذشته و آن چه خواهد آمد.

□ وَقَابِلِ التَّوْبِ

(و پذیرنده توبه) یعنی قبول می کند توبه کسی را که از معاصی و گناهان به سوی خدا باز می گردد به اینکه ثواب دهد به توبه و ساقط شود معاصی که مقدم داشته و این از باب تفضل است و از این جهت می باشد که این صفت مدح برای خداوند می باشد اگر چه سقوط عقاب به خاطر توبه واجب است.

«فراء» گفته معنی این دو جمله چنین است که خداوند صاحب مغفرت و صاحب قبول توبه است و لذا این دو جمله صفت برای معرفت می باشد.

□ شَدِيدِ الْعِقَابِ

□
(سخت شکنجه) یعنی خداوند عقابش شدید است، این جمله عقیب جمله (غَافِرِ الذَّنْبِ) ذکر شده تا مکلف تکیه بر غفران خداوند نکرده بلکه میان خوف و رجاء باقی بماند.

ذِي الطَّوْلِ

(صاحب نیرو) یعنی صاحب نعمتها بر بندگانش که ابن «عباس» گفته است. و «مجاهد» گوید: یعنی خداوند صاحب بی نیازی و وسعت است. و «حسن و قتاده» گویند: صاحب تفضل بر مؤمنان است.

«ابن زید و سدی» تفسیر کرده اند: خداوند صاحب قدرت و وسعت است.

□
«ابن عباس» می گوید: خداوند آمرزنده گناه است بر کسی که (لا اله الا الله)

گوید و پذیرنده توبه است از کسی که لا اله الا الله گوید و سخت شکنجه است بر کسی که این کلمه را نگوید و صاحب بی نیازی است از کسی که نیز این کلمه را نگوید.

و برخی گفته اند: خداوند این جمله (ذی طول) را بدین جهت پس از (شَدِيدِ الْعِقَابِ) ذکر کرده است که گناهکار بداند هلاکت او از جانب خودش بوده نه از جانب خداوند چه این که نعمتهای خداوند همواره در دین و دنیا شامل حال او بوده است.

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

(نیست الهی مگر الله) یعنی خداوند آراسته به این صفات می باشد نه غیر او و او سزاوار عبادت است نه غیر او.

إِلَيْهِ الْمَصِيرُ

(به سوی اوست بازگشت) یعنی بازگشت در پاداش به سوی خداوند است. و مقصود این است که بازگشت برای خداوند است آن زمان که کسی مالک سود و زیان و امر و نهی به غیر از خداوند نباشد که آن روز قیامت است.

مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا

(و جدال نکند در آیات خدا مگر آنان که کافر شدند) یعنی مخاصمه و دشمنی در حجتهای خداوند نکند و انکار جحد ننماید مگر آنان که کافر شدند به آیات خداوند و انکار کردند نعمتها و دلالتهای خداوند را.

فَلَا يُعْزِرُكَ

(مغرور نکند تو را) ای محمد تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ (گردش ایشان در شهرها) یعنی متصرف شدن ایشان در امور بازرگانی که با داشتن صحت و سلامت در شهرها، تو را فریب ندهد پس از آنکه ایشان کافر شدند، همانا بر خداوند حال ایشان پوشیده نیست و این که خدا آنان را مهلت داده به این جهت است که ایشان در تحت قدرت خداوند بوده و نمی توانند از او دور شوند و خدا آنان را بیهوده وانگذاشته است. و در این سخن هشدار سختی برای کافران است!.

سپس خداوند بیان می کند که سرانجام کار ایشان نابودی و هلاکت بوده آن چنان که عاقبت کافران پیش از آنان بوده است. و می گوید:

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ

(دروغ گفت پیش از ایشان قوم نوح) یعنی رسول خودشان «نوح» را تکذیب کردند.

وَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ

(و احزاب پس از ایشان) آنان کسانی بودند که حزب بندی و جبهه بندی کردند در مقابل پیامبرانشان به این که آنان را تکذیب کردند مانند قوم «عاد» و «ثمود» و یا آنان که پس از ایشان بودند وَ هَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ (و آهنک کرد هر امتی) از ایشان بِرَسُولِهِمْ (به رسول خودشان) یعنی قصد ایشان کردند لِیَأْخُذُوهُ (تا بگیرند آنان را) یعنی بکشند و هلاک کنند پیامبرانشان را، که این را «ابن عباس» چنین تفسیر کرده است. در اینجا این سؤال مطرح است که چرا ضمیر (ها) در (برسولهم) به کار نرفته که مناسب با مرجع خود، (امه) باشد؟ در جواب باید گفت که (برسولهم) با ضمیر (هم) به کار رفته است که بازگشت آن به معنی (امه) است که رجال و مردم که (جمع ذوی - العقول) هستند باشد وَ جَادَلُوا بِالْبَاطِلِ (و جدال با باطل کردند) یعنی با رسولان خود دشمنی کرده به اینکه گفتند: شما بشری هستید مانند ما و چرا خداوند فرشتگانی را نفرستاد، و سخنانی از این رهگذر به عنوان دشمنی به کار بردند لِیُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ (تا به آن نابود کنند حق را) که خداوند بیان کرده است و پیامبران آن را آورده اند، یعنی از این راه خواستند حق را باطل کرده و زایل و نابود کنند، چه این که گفته می شود (ادحض الله حجتهم) یعنی زایل کرد حجت او را خداوند.

فَأَخَذَتْهُمُ

(پس فرا گرفتم ایشان را) یعنی خدا هلاک کرد ایشان را و عقاب و نابودشان ساخت.

فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ

(پس چگونه بود شکنجه) یعنی بنگر که شکنجه من دربارهٔ ایشان چگونه خواهد بود و این استفهام که به صورت (صیغهٔ ماضی) به کار رفته برای تحکیم و تأکید عقوبتی است که بر ایشان واقع است .

ص: ۲۳۱

اشاره

وَكَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ (۶) الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۸) وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۹) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَتَادَوْنَ لَمَقَاتِ اللَّهِ أَكْثَرَ مِنْ مَقَاتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ (۱۰)

ترجمه:

و بدین سان راست آمد سخن پروردگارت بر آنان که کافر شدند که ایشانند اصحاب نار. آنان که حمل کنند عرش را و آن که گردن آن است، تسبیح کنند به

سپاس پروردگارشان و ایمان آورند به او و آمرزش خواهند به آنان که ایمان آوردند، پروردگارا فرا گرفتی همه چیز را به رحمت و علم پس بیامرز کسانی را که توبه کرده و راه تو را پیروی کردند و نگه دارشان از آتش دوزخ. پروردگارا در آورشان به بهشت‌های عدن که وعده دادی ایشان را و آنان که شایسته شدند از پدرانشان و همسرهایشان و فرزندانشان که تو عزیز و حکیم هستی. و دورشان دار از بدیها و آن چه را در آن روز از بدیها بدور داشتی پس همانا رحمتش کردی و این است رستگاری بزرگ. همانا آنان که کافر شدند خوانده شوند که خشم خدا بزرگتر است از خشم شما مر خودتان را هنگامی که خوانده شدید به سوی ایمان سپس کافر شدید.

قرائت:

اهل مدینه و «ابن عامر»، (کلمات ربك) را به صورت جمع خوانده و دیگران مفرد و به صورت (کلمه ربك) خوانده اند.

کسانی که مفرد خوانده اند دلیل آورده اند که مفرد در چنین مواقعی به معنی جمع می باشد چنان که می گویی (یعجبنی قیامکم و قعودکم نشست و برخاست شما، من را به شگفت آورده است) که لفظ (قیام) و (قعود) اگر چه مفرد هستند ولی معنی جمع از آنها استفاده شده است، چنان که خداوند می فرماید: (إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ)، «همانا بدترین آوازه‌ها، آواز خران است-لقمان-۱۹» که در اینجا نیز (صوت) که به لفظ مفرد بوده از آن معنی جمع استفاده شده است.

دلیل آنان که جمع خوانده اند این است که مصدر و لفظ (کلمه) در صورتی می تواند در حال افراد به معنی جمع باشد که دارای اجناس مختلف نباشد ولی این لفظ دارای اجناس مختلف است.

تفسیر:

اشاره

پس از اینکه خداوند حال کافران از اقوام گذشته را بیان می کند میگوید:

ص: ۲۳۳

(و بدین سان) یعنی چنان که برای اقوام گذشته شکنجه و عقاب سزاوار شد حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ (راست آمد کلمه پروردگارت) که عذاب باشد عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا (بر آنان که کافر شدند) از قوم تو آنان که اصرار بر کفرشان ورزیدند أَنَّهُمْ (که ایشان) یعنی برای اینکه ایشان، یا به این که ایشان أَصْحَابُ النَّارِ (اصحاب آتشند) سپس خداوند خبر می دهد از حال مؤمنان و این که فرشتگان استغفار می کنند بر ایشان و دارای مقام بزرگی نزد خداوند می باشند، پس حال آنان بر خلاف حال کافران خواهد بود که گفته شد، پس خداوند فرمود:

الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ

(آنان که حمل می کنند عرش را) به خاطر این که خدا را عبادت کرده و دستور او را فرمان برند وَ مَنْ حَوْلَهُ (و آن که گرد آن است) منظور فرشتگانی هستند که دور عرش طواف می کنند و آنان (کروبیان) و بزرگان فرشتگان هستند.

يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ

(تسبیح می گویند به سپاس پروردگارشان) یعنی تنزیه می کنند خدا را از آن چه که این اهل جدال وصف می کنند و گفته شده که، تسبیح می کنند به تسبیح معهود و سپاسگزاری می کنند بر نعمتهای خداوند وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ (و ایمان می آورند به او) یعنی خداوند را تصدیق کرده و به یگانگی او اعتراف می کنند.

وَ يَسْتَغْفِرُونَ

(و طلب آمرزش می کنند) یعنی از خدا درخواست مغفرت می کنند لِلَّذِينَ آمَنُوا (بر آنان که ایمان آوردند) از اهل زمین یعنی آنان که یگانگی خدا را تصدیق کرده و به خدایی خداوند و آنچه به آن اعتراف لازم است اقرار

می کنند و فرشتگان در دعائی که بر آنان می کنند می گویند:

رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا

(پروردگار ما فرا گرفتی همه چیز را به رحمت و علم خود) یعنی علم و رحمت تو بر همه چیز گسترش پیدا کرد.

وسعت علم و رحمت

مراد از علم در این مورد، معلوم می باشد. چنان که فرماید: (وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ) «و به چیزی از علم او احاطه پیدا نمی کنند- بقره- ۲۵۵».

یعنی به تفصیل و بسط بر چیزی از معلوم خداوند احاطه نمی کنند پس در اینجا (علم) به جای (معلوم) قرار داده شده است و مقصود چنین است که: ای خدا اختصاصی برای معلومات تو نیست بلکه تو بر همه چیز دانا می باشی و رحمت تو بر زنده ای بدون دیگری نیست بلکه رحمت تو شامل جمیع زندگان است.

در این سخن یک آموزش عالی برای انسانها داده شده که هنگام دعا اول به ستایش پردازند.

فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا

(پس بیا مرز آنان را که برگشتند) از شرک و گناهان و اتَّبِعُوا سَبِيلَكَ (و پیروی کردند راه تو را) آن راهی که بندگان را به آن خواندی که اسلام باشد وَ قِهِمْ (و نگهدارشان) یعنی دور کن از ایشان عَذَابَ الْجَحِيمِ (عذاب دوزخ را).

این آیه دلالت می کند که ساقط شدن عذاب به واسطه توبه از باب تفضل خداوند است و بر خدا لازم نیست، زیرا اسقاط عقاب به واسطه توبه اگر واجب بود نیازی به سؤال کردن و درخواست نبود بلکه حتما خداوند اسقاط عذاب از ایشان می کرد.

رَبَّنَا وَ أَدْخِلْهُمْ

(پروردگار ما داخل کن ایشان را) پس از آن که توبه ایشان را قبول کرده و از آتش ننگه داشتی

(به بهشتهای عدن که وعده شان دادی) با زبان پیامبران و مَنْ صِلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ أَرْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ (و آن که صالح شد از پدرانشان و همسرانشان و فرزندانسان) تا کانونشان گرم و کامل و شادی شان افزون شود إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ (همانا تو هستی عزیز) توانا به آن چه که بخواهی الْحَكِيمُ (حکیم) در کارهایت.

وَ قِهِمُ السَّيِّئَاتِ

(و نگهدارشان از بدیها) یعنی نگهدار ایشان را از عذاب زشتی ها. و ممکن است که (سیئات) همان، عذاب باشد که از باب وسعت کلمه (سیئه) باشد که شامل عذاب نیز می شود چنان که خدا می گوید: (وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا) «و پاداش زشتی، زشتی مانند آن خواهد بود» وَ مَنْ تَقِيَ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ (و کسی را که نگهداری از بدیها در آن روز پس رحمت کردی به او) یعنی کسی را که از شر گناهانش باز داری پس به او به اسقاط عذاب تفضل کرده و نعمت داده ای وَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (و این است همان رستگاری بزرگ) یعنی پیروزی و رسیدن به آرزو و رستگاری بزرگ.

سپس خداوند سخن خود را به حال کافران که سابقا ذکر فرمود باز گشت می دهد و می گوید:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادُونَ

همانا کسانی که کافر شدند خوانده می شوند) یعنی روز قیامت فرشتگان ایشان را صدا می زند لَمَقَّتْ لِّلَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَفْئِتِكُمْ أَنْفُسِكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ (هر آینه خشم خداوند بزرگتر است از خشم شما بر خویشتن، چون خوانده شدید به ایمان سپس کافر گشتید).

مقت-دشمنی و خشم سخت را گویند. مقصود این است که کافران چون اعمال خود را ببینند و در کتاب و نامه اعمال خود بنگرند و در میان آتش شوند،

به خاطر کرده های زشت بر خود خشم می کنند، ندا می گردند که خشم خداوند بر شما در دنیا هنگامی که خوانده شدید به سوی ایمان سپس کافر شدید بزرگتر است از خشمی که امروز بر خود می کنید و این قول «مجاهد»، «قتاده» و «سدی» می باشد.

و برخی گفته اند مقصود این است که کافران چون ایمان را ترک کرده و به سوی کفر رفتند، پس در حقیقت خود را دشمن داشته اند، چنان که ما گاهی به دیگری می گوئیم: تو که بر خود توجه نداری پس توجه من هم چندان فایده ای نخواهد داشت، و مقصود ما این نیست که او ظاهراً به خود توجه ندارد بلکه مقصود این است که کاری انجام می دهد که گویا بخودش زیان می رساند، و این سخن از «بلخی» نقل شده است.

ص: ۲۳۷

اشاره

فَالْوَالِدَاتُ أُمَّتَنَا وَاتِّسَانًا أَخِيَّتَنَا قَاتِلْنَا بِمَنُوبِنَا فَهَلْ إِلَىٰ خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ (۱۱) ذَلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَإِنْ يُشْرَكَ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ (۱۲) هُوَ الَّذِي يُرِيكُم آيَاتِهِ وَيُنَزِّلُ لَكُم مِّنَ السَّمَاءِ رِزْقًا وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ (۱۳) فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (۱۴) رَفِيعَ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ (۱۵) يَوْمَ هُمْ بَاهُتُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (۱۶) الْيَوْمَ تُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۱۷)

ترجمه:

گویند پروردگار ما میراندی ما را دوباره و زنده گرداندی ما را دو بار، پس اعتراف کردیم به گناهانمان پس به بیرون رفتن راهی هست؟. و این بدان است

که چون خدا تنها خوانده شود کافر شوید و اگر شریک قرار داده شود باو ایمان می‌آورد، پس حکم مخصوص خداوند برتر و بزرگ است. اوست آن که نشان می‌دهد آیات خود را و نازل می‌کند برای شما روزی را از آسمان و پند نگیرد مگر آن که باز گردد. پس بخوانید خدا را با اخلاص در دین مر او را اگر چه خوش ندارند کافران. بلند درجات صاحب عرش است القا کند روح را بر آن که بخواهد از بندگانش تا بترساند از روز ملاقات. روزی که ایشان آشکارند، پوشیده نماند بر خدا چیزی از ایشان، ملک امروز برای کیست، برای خداوند یکتای قهار است. امروز هر کسی پاداش داده شود به آنچه کسب کرد، ستمی نیست امروز، همانا خداوند زود حساب است.

قرائت:

ینذر- (زید) به قرائت «یعقوب»، (لنذر) به (تاء) خطاب خوانده و گفته اند که مخاطب، پیغمبر (ص) می باشد، و دیگران (لینذر) به (یاء) غیاب خوانده و گفته اند ضمیر به (الی من یشاء من عباده) باز میگردد.

تفسیر:

اشاره

خداوند سبحان به حکایت از حال کافران که در سابق وصف آنان ذکر شد می گوید: **قَالُوا** (آنان گویند) **رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ** (پروردگارا ما را دو بار و زنده کردی ما را دو بار) در تفسیر این آیه سخنان گوناگونی ذکر شده که به ترتیب ذکر میکنیم.

دو بار مرگ و زندگی!

۱- مردن اول در دنیا پس از زندگی در آن و مردن دوم در قبر پیش از رستاخیز می باشد. و زنده شدن در قبر پس از پرسش و زندگی دوم در روز قیامت می باشد، و این گفتار «سدی» و مورد اختیار «بلخی» است.

۲- مردن اول در حالی است که انسان نطفه بوده پس خداوند او را در دنیا زنده گردانیده است، سپس برای بار دوم خداوند او را می میراند، سپس او را در رستاخیز زنده می گرداند، پس این دو زندگی و دو مرگ می باشد و نظیر آن قول خداوند است که می فرماید: (كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ) «چگونه کافر شدید خدا را و حال آنکه مرده بودید پس میراند شما را سپس بسوی او باز گردانده شوید- بقره ۲۸» و این قول «ابن عباس» و «قتاده» و «ضحاک» و «مختار» و «ابو مسلم» است.

۳- زنده شدن اول در دنیا و دوم در قبر باشد که در قیامت زنده شدن نخواهد بود و مرگ اول در دنیا و مرگ دوم در قبر باشد و این قول «جبائی» است.

فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا

(پس اعتراف کردیم به گناهان خود) که در دنیا مرتکب شده بودیم فَهَلْ إِلَىٰ خُرُوجٍ مِّنْ سَبِيلٍ (پس آیا برای بیرون رفتن راهی هست؟) این یک نوع نرمش برای استدعا می باشد، یعنی آیا پس از اعتراف به گناه راهی برای خروج وجود دارد؟! برخی گفته اند که ایشان درخواست بازگشت به دنیا را می کنند، یعنی آیا از آتش می توانیم بیرون رویم به سوی دنیا تا به طاعت خداوند پردازیم و اگر خداوند می دانست که ایشان اگر برگردند رستگار می شوند، ایشان را به حال تکلیف باز می گردانید و لذا می فرماید: (لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ) «اگر برگردانده شوند دوباره انجام می دهند آنچه را که نهی شده بودند از آن- انعام- ۲۸» خداوند با این بیان متوجه می سازد که اگر کافران راست بگویند خداوند آنچه را که ایشان آرزو داشته و درخواست می کردند اجابت می فرمود. در این آیه مورد بحث گویا چیزی در تقدیر گرفته شده است که چنین می شود: (پس

جواب داده می شوند که راهی برای خروج برای شما نیست) ذَلِكُمْ (این) یعنی این عذاب که شما را فرا گرفته است بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَخِيْدَهُ كَفَرْتُمْ (به این که چون خداوند تنها خواننده می شد کفر می ورزیدید) یعنی زمانی که (لا اله الا الله) گفته می شد شما میگفتید:

(أَجْعَلِ الْمَآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا)، «آیا قرار داد خدایان را خدای تنها-ص - ۲۸» و منکر می شدید و إِنَّ يُشْرَكَ بِهِ تُؤْمِنُوا (و اگر شریک قرار داده شود برای خدا ایمان آورید) یعنی اگر برای خداوند شریکی از بتها و معبودهای ساختگی قرار داده شود تصدیق می کنید فَالْحُكْمُ لِلَّهِ (پس حکم برای خداست) در این کار و در تفصیل میان حق و باطل الْعَلِيُّ (برتر است) و توانا بر هر چیزی می باشد و ما فوق او کسی نیست که از او توانا تر بوده و یا در قدرت مساوی او باشد.

علی - لغت (علی) که دلالت بر علو مکان می کند به معنی علو در مقام منتقل و استعمال شده است و لذا جایز است خداوند را به آن صفت وصف کرد.

گفته می شود (فلانی بر او استعلا پیدا کرد به قوه و حجت)، ولی باید دانست که (رفعت) مثل (علو) نیست و لذا نمی توان گفت که مکان خداوند رفیع است هم چنان که می گوئیم خداوند علی است.

الْكَبِيرِ

(بزرگ) یعنی آن که در صفات خود با عظمت بوده و در آنها برای او شریکی نیست. و برخی گفته اند که (کبیر) به معنی سید جلیل است که این گفتار «جبائی» می باشد.

هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ

(اوست آن که نشان می دهد به شما آیات خود را) یعنی مصنوعات خود را از آسمان و زمین و خورشید و ماه تا دلالت کنند بر توحید و قدرت خداوند.

وَيُنزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا

(و نازل می کند برای شما از آسمان روزی را) که باران باشد تا بواسطهٔ آن رزق و روزی مردم روئیده شود و مَا يَنْزِلُكُمْ (و پند نگیرد) یعنی از این آیات موعظه نگیرد و در حقیقت آنها اندیشه نکنند إِلَّا مَنْ يُنِيبُ (مگر آن که بازگردد) یعنی کسی که به سوی خداوند بازگردد و «سدی» گفته یعنی کسی که روی آورد به اطاعت خداوند.

در این هنگام خداوند مؤمنان را به توحید خود دستور می دهد و می - فرماید:

فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ

(پس بخوانید خدا را خالص کنید دین را برای او) یعنی عبادت خود را فقط متوجه او کنید و لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (و اگر چه ناخوش دارند کافران) پس، از آنان باکی نداشته باشید.

و سپس خداوند به ستایش خود پرداخته و می گوید:

رَفِيعَ الدَّرَجَاتِ

(بلند درجات است)، (رفیع) به معنی رافع و بلند کننده است، یعنی خداوند بلند کنندهٔ درجات پیامبران و وارستگان، در بهشت است که این گفتار «عطا» از «ابن عباس» است. ولی «سعید بن جبیر» گفته (رفیع) به معنی رافع و بلند کنندهٔ هفت آسمان می باشد، و برخی گفته اند مقصود این که خداوند دارای صفات برتر است.

ذُو الْعَرْشِ

(صاحب عرش است) یعنی مالک و آفریدگار و پروردگار عرش است، و «ابی مسلم» گفته (عرش) به معنی (ملک) است یعنی خداوند صاحب ملک است.

يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ

(القاء کند از امر خود روح را به هر که بخواهد از بندگانش)

۱- برخی گفته اند (روح) به معنی «قرآن» و هر کتابی که خداوند بر پیغمبری از پیامبران نازل کرده است می باشد.

۲- روح به معنی (وحی) است، در اینجا زیرا خداوند به واسطه آن دل را زنده می کند و مقصود چنین می شود که خداوند القاء میکند وحی را بر قلب هر کدام از بندگانش که بخواهد و او را اهل بدانند، گفته می شود: (القیته کذا القاء کردم بر او این چنین) یعنی این مسئله را بر او فهماندم.

۳- روح به معنی «جبرئیل» است که خداوند به امر خود او را میفرستد و این قول «ضحاک» و «قتاده» است ۴- «سدی» گوید روح به معنی (نبوت) است.

لِيُنذِرَ

(تا بترساند) پیغمبر به آن چه که به او وحی شده يَوْمَ التَّلَاقِ (روز ملاقات را) که در این روز:

۱- به قول «قتاده و سدی و ابن زید» مردم آسمانها و زمین با هم ملاقات می کنند.

۲- «جبائی» گوید: در آن روز اولین بار آخرین و ستم کننده با ستم دیده و ظالم با مظلوم ملاقات می کنند.

۳- «ابن عباس» گفته که ملاقات به معنی حکم در میان مردم است.

۴- و آخرین قول این است که مردم با عمل خود ملاقات می کنند. باید گفت اشکالی ندارد که همه این گفتار منظور خداوند باشد و خدا داناتر است يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ (روزی که ایشان آشکارند) از قبرهای خویش.

برخی گفته بعضی بر بعضی آشکار شده و حال هیچکدام بر دیگری پوشیده نیست زیرا آشکار می شود آن چه که پوشیده بوده است.

لَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ

(پوشیده نماند بر خداوند از ایشان چیزی) از کردارشان و احوالشان، و می گوید خداوند در این روز:

لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ

(ملک برای کیست امروز؟) پس مؤمنان و کافران اقرار می کنند که:

لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ

(برای خداوند یکتای قهار است).

برخی گفته اند گوینده و جواب دهنده این دو جمله شخص خداوند است و خبر به این موضوع از جانب خداوند دارای مصلحتی برای مردم و مکلفین هست.

«محمد بن کعب قرظی» گوید: خداوند میان دو (نفخه) این سؤال و جواب را می گوید: آن هنگام که همه مخلوقات نابود شده و خداوند تنها مانده است.

ولی باید گفت که قول اول در تفسیر آیه فوق صحیحتر است زیرا این سخن را خداوند در روزی می گوید که روز ملاقات بوده و مردم از قبرهای خود آشکار می شوند.

پرسش می شود که خداوند چرا جمله مالک بودن خود را در آن روز میگوید در جواب باید گفت زیرا مردم در دنیا ظاهراً مالک برخی از چیزها بودند ولی در آن روز کسی چیزی را مالک نمی شود.

باز اگر اشکال شود که آیا مگر پیامبران و مؤمنان در آخرت دارای ملک عظیم نمی شوند، جواب این است که هیچ کسی سزاوار نیست که صف مالکیت به او غیر از خداوند اطلاق شود، زیرا خداوند بدون مالک کننده دیگر، خود مالک همه چیز می باشد.

و عده ای گفته اند مراد از این جمله در روز قیامت پیش از مالک شدن بهشتیان آن چه را که باید مالک شوند می باشد.

الْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ

(امروز پاداش داده شود هر کسی به آنچه کسب کرده است)، شخص نیکوکار به کار خوب و شخص بدکار به کار بد خود پاداش داده می شود.

در حدیث وارد شده که خداوند می گوید: منم ملک و منم جزا دهنده،

سزاوار نیست به کسی از اهل بهشت که داخل بهشت شود و به کسی از اهل دوزخ که داخل دوزخ شود و در نزد او مظلومه ای باشد مگر آن که از او قصاص کنم سپس این آیه را تلاوت کرد:

لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ

(ستمی نیست امروز) یعنی کسی برای کسی ستمی نکند و از ثواب کسی ناقص نشده و در عقاب کسی افزوده نگردد.

إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ

(همانا خداوند زود حساب است) و محاسبه از کسی، او را از محاسبه دیگری باز نمی دارد :

نظم:

نظم در آیات گذشته بدین قرار است که خداوند (رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَيْنِ ...) را به ما قبل خود که شرح حال کافران درباره انکار قیامت است متصل ساخته و به ذکر حال ایشان که به این حقیقت اعتراف می کنند می پردازد. و نیز خداوند پس از ذکر این که کافران بر خود خشم می کنند به خاطر سنگینی آنچه بر ایشان نازل می شود و پس از آن سؤال از بازگشتن به دنیا را از قول ایشان نقل کرده است. و وجه این که خداوند این سخن (فَاعْتَرَفْنَا بِإِذْنِنَا) را به ما قبل خود که اقرار به صفت پروردگار می باشد متصل و پیوسته کرده این است که گویا کافران می گویند: ما اعتراف کردیم به تو ای پروردگار ما، پس تو میراندی ما را، و زنده کردی ما را با این حال اعتراف می کنیم به گناهان خود.

و این جمله (هُوَ الَّذِي يُرِيكُم آيَاتِهِ) به جمله (الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ) متصل شده تا معلوم شود که ارائه آیات نیز از صفات خدا بوده و کیست که دارای این صفات باشد؟.

جمله (رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ) را خداوند به جمله (هُوَ الَّذِي يُرِيكُم آيَاتِهِ) پیوسته گردانیده تا به صفات خود عطف کرده و بگوید (و نیز خداوند رفیع الدرجات است). و برخی گفته اند: چون خداوند حال هر دو گروه از مؤمن و کافر را بیان کرد به ذکر درجات پرداخت .

اشاره

وَأَنْذَرَهُمْ يَوْمَ الْآزِفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَاطْمِينٍ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ (۱۸) يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي
الضُّدُورُ (۱۹) وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۲۰)

ترجمه:

و بترسان ایشان را از روز نزدیک، زمانی که دلها نزد گلوگاه است، خشم فرو برنده باشند، نیست برای ستمکاران دوستی و نه شفاعت کننده ای که اطاعت شود. می داند خیانت چشمها را و آنچه در سینه ها پنهان است. و خداوند حکم کند به حق و آنان که می خوانند غیر از او را حکم نمی کنند به چیزی، همانا خداوند شنوا و بینا است.

قرائت:

یدعون- «نافع» و «هشام» از «ابن عامر» (تدعون) به (تا) قرائت کرده و گفته اند که تقدیر چنین است که: (ای محمد بگو بر ایشان آن که را به غیر از خدا می خوانید).

و دیگران (یدعون) به (یا) خوانده و گفته اند مراد، اخبار از افراد غایب است.

شرح لغات:

آزفه- به معنی چیز نزدیک است، گفته می شود (ازف الامر) یعنی نزدیک

شد امر.

حناجر- این لفظ جمع (حجره) است، و آن به معنی حلقوم می باشد کاظم- این لفظ را بر کسی گویند که نگهدارنده آنچه در قلبش قرار دارد گفته می شود (کظم غیظه) «خشم خود را فرو برد» زمانی که خشم خود را فرو برده باشد.

اعراب:

کاظمین- منصوب است بنا بر این که حال باشد و حال هم حمل به معنی شده است، زیرا به (قلب) گفته نمی شود که (کاظم) است، پس (کاظمین) حال اصحاب قلوب می باشد و مقصود چنین خواهد بود: زمانی که قلبهای مردم به حلقومشان برسد در حالی که خشم خود را فرو می نشانند. و این کلمه حال از ضمیر در (لدى الحناجر) است و مقصود این است که آنان از همه چیز به غیر از فکر آن حال متوقف می باشند. نسبت کظم به قلب مانند نسبت کتابت به دستها می باشد.

یطاع- این کلمه محلا مجرور است چون صفت (شفیع) می باشد،

تفسیر:

خداوند متعال در این آیات مکلفین را از روز قیامت ترسانده و میگوید:

وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْآزِفَةِ

(و ترسان ایشان را از روز نزدیک) که آن روز قیامت است، زیرا هر چیز آینده، نزدیک می باشد و گفته اند منظور، روز نزدیک شدن مجازات است.

إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ

(زمانی که قلبها نزد گلوها باشد) به جهت این که از شدت ترس دلها از جای خود حرکت کرده و به گلوگاه ها برسد و مانند این است قول دیگر خداوند (و بلغت القلوب الحناجر)، «و برسد قلبها به گلوگاه ها- احزاب- ۱۰».

□
كَاطْمِينَ

(خشم فرو برندگان) یعنی کسانی که غمگین و اندوهناک و افسرده

باشند از این جهت که زبانهاشان از شدت ترس بر قلبهاشان بسته شود.

مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ

(دوستی برای ستمکاران نیست) یعنی برای مشرکان و منافقان کسی نزدیک نیست که ایشان را سود دهد و لَا شَفِيعٍ يُطَاعُ (و نه شفاعت کننده ای که اطاعت گردد) در میان ایشان که شفاعت او مورد قبول باشد. از «ابن عباس» و «مقاتل».

يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ

(می داند خیانت چشمها را) و آن سرقت و نگاه کردن چشم است به آن چه که جایز نیست به آن نظر کرد. «از مجاهد و قتاده» (خائنه) مانند (خیانت) مصدر است چنان که (کاذبه) و (لاغیه) مانند (کذب) و (لغو) مصدر می باشد.

«مؤرج» گفته که منظور چشمهای خائن است.

«سدی» گوید منظور: رمز چشم است.

«ضحاک» می گوید: منظور چنین است که شخصی بگوید، دیدم در حالی که ندیده و بگوید ندیدم در حالی که دیده است.

وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ

(و آن چه پنهان بدارد سینه ها) یعنی خداوند می داند آن چه را که سینه ها در نهان دارند.

در خبر وارد شده است که:

(ان النظره الاولى لك و الثانية عليك) ، «نگاه اول به نفع تو و نگاه دوم به ضرر تو است»، بنا بر این نگاه دوم حرام بوده و مراد از خیانت چشمها، همان می باشد.

وَاللَّهُ يَفْضِي بِالْحَقِّ

(و خداوند حکم به حق می کند) یعنی میان مردم به حق تفصیل داده و هر صاحب حقی را به حق خود می رساند.

وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ

(و آنان که می خوانند به غیر از او را) از بتها لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ (حکم به چیزی نمی کنند) زیرا آنها جماد می باشند إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (همانا خداوند، او شنوا و داناست) یعنی واجب است که شنیدنیها را شنیده و دیدنیها را ببیند.

این دو صفت بازگشت دارند به اینکه خداوند زنده است و برای او آسیبی نمی رسد. و برخی گفته اند که منظور این است: که خداوند، عالم به مسموعات و عالم به مبصرات می باشد، ولی قول اول درست تر است .

ص: ۲۴۹

اشاره

أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ آثَارًا فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ (۲۱) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَاخْتَفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۲۲) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُبِينٍ (۲۳) إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ فَقَالُوا سِحْرٌ كَذَّابٌ (۲۴) فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَ اسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَ مَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ (۲۵)

ترجمه:

آیا سیر نکردند در زمین پس بنگرند چگونه بوده است فرجام کسانی که پیش از ایشان بودند، بودند ایشان سخت تر از آنان از نظر نیرو و آثار در زمین، پس فرا گرفت خداوند ایشان را به گناهانشان، و نبود برای ایشان نگهداری از خداوند. و این بدانجهت بود که رسولان ایشان، با نشانه ها به

سوی آنان آمدند، پس ایشان کافر شدند، پس خداوند فرا گرفتشان که او نیرومند و سخت شکنجه است. همانا به تحقیق فرستادیم موسی را با آیات و دلیل آشکار. به سوی فرعون و هامان و قارون، پس گفتند که او ساحر دروغگوست.

پس چون پیامدشان به حق از نزد ما، گفتند: بکشید فرزندان آنان را که با او ایمان آوردند و زنده بدارید زنهای آنان را، و نیست نیرنگ کافران مگر در گمراهی.

قرائت:

منکم - برخی (اشد منکم) خوانده و گفته اند که ضمیر از غیبت به خطاب بازگشته و منصرف شده است، چون قول خداوند: (ایاک نعبد - تو را تنها عبادت می کنیم - حمد - ۴) پس از (الْحَمْدُ لِلَّهِ...) و آنان که (اشد منهم) خوانده اند دلیلشان چنین توجیه می شود که ضمیر (منهم) به خاطر ما قبل خود (ا و لم یسیروا...) که به لفظ غیبت می باشد به صورت غایب آورده شده است.

تفسیر:

اشاره

خداوند متعال کافران را به نظر کردن متنبه ساخته و فرموده است:

أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ

(آیا سیر نکردند در زمین تا بنگرند چگونه بوده است فرجام آنان که پیش از ایشان بوده اند) از کسانی که پیامبران خود را تکذیب کردند کَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً (بودند ایشان سخت تر از آنان از نظر نیرو) در پیش خودشان وَ آثَاراً فِي الْأَرْضِ (و آثار در زمین) یعنی بناها و ساختمانهای بیشتری را عمارت کردند. و گفته شده یعنی به زمین های دورتری برای به دست آوردن مال دنیا رفتند.

فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ

(پس فرا گرفتشان خداوند به گناهانشان) یعنی

خداوند به سبب گناهانشان آنان را هلاک گردانید.

وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ

(و نبود برای ایشان نگه‌دارنده ای از خداوند) یعنی دافعی نبود که عذاب خداوند را دفع کرده و مانع از نزول عذاب بر ایشان باشد.

ذَلِكَ

(این) عذاب که بر ایشان نازل شد بآنهم کانت تأتیهم رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ (بدانجهت بود که آمد به سوی ایشان پیامبران با نشانه ها) یعنی با معجزات آشکار و دلیلهای روشن فَكَفَرُوا (پس کافر شدند) به آنها فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ (پس بگرفتشان خداوند) یعنی در شکنجه کفرشان خداوند هلاکشان کرد.

إِنَّهُ قَوِيٌّ

(همانا او نیرومند) و قادر است که از ایشان انتقام بگیرد شَدِيدُ الْعِقَابِ (سخت شکنجه است).

فرازی از داستان موسی

سپس خداوند به داستان موسی (ع) و فرعون پرداخته و می گوید:

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا

(و به تحقیق موسی را با نشانه های خودمان فرستادیم) یعنی او را به حجتها و دلالتهای خود برانگیختیم.

وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ

(و با دلیل آشکار) یعنی با حجت ظاهر خود چون اژدها شدن عصا و شکافته شدن دریا.

إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ

(به سوی فرعون و هامان و قارون).

حضرت موسی علیه السلام اگر چه برای همه آن مردم پیامبر و رسول بود ولی این که اسم فرعون تنها ذکر شده چون رهبر آنان بود و «هامان» نیز وزیر او بوده و «قارون» صاحب گنجهای او بوده است، پس ما بقی مردم تابع آنان بودند.

این که لفظ (سلطان) عطف به (آیات) شده به خاطر تأکید می باشد.

و برخی گفته اند مراد از (آیات) حجت‌های توحید و عدل بوده و مراد از (سلطان) معجزاتی می باشد که دلالت بر نبوت او می کند.

فَقَالُوا سَاحِرٌ

(پس گفتند ساحر است) یعنی جادوگر است كَذَّابٌ (دروغگوست) در آنچه که به آن می خواند.

فَلَمَّا جَاءَهُم بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا

(پس چون پیامد به سوی ایشان به حق از نزد ما) یعنی هنگامی که «موسی» با برنامه توحید و دلالتها به سوی ایشان از نزد ما آمد. و گفته اند مراد به (حق) دین حق است.

قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ

(گفتند بکشید فرزندان کسانی را که با او (موسی) ایمان آوردند و زنده نگهدارید زنان ایشان را) یعنی فرعونیان امر کردند که پسران قوم موسی را بکشند تا کثرت پیدا نکنند که بر آنان غلبه کنند، و زنان را نگهدارند که بر ایشان خدمت کنند.

باید تذکر داد که این کشتار غیر از کشتار اول است، زیرا کشتار اول برای این بود که پسری باقی نماند که طبق گفته منجمان باعث زوال ملک فرعون شود، و چون موسی ظاهر شد و فرعون به مقصود اولی خود نرسید این بار دستور داد برای از میان رفتن نیروی انسانی قوم موسی آنان را به قتل برسانند، ولی خداوند ایشان را از این قصد شوم بازداشته و خون و قورباغه و طوفان و ملخ را نازل کرد و فرستاد و آنان را از قصدشان مانع شد چنان که سابقاً در این موضوع مطالبی را گفتیم.

سپس خداوند خبر می دهد که فرعونیان با کشتن مردان و زنده نگه - داشتن زنان نتوانستند کاری را از پیش ببرند و سودی به دست بیاورند و می - گوید:

وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ

(و نیست نیرنگ کافران مگر در گمراهی) یعنی در مقابل حق رفتنی بوده و منفعت نبردند.

وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَىٰ وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفُسَادَ (٢٦) وَقَالَ مُوسَىٰ إِنِّي
 عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ (٢٧) وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ
 يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا
 يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَابٌ (٢٨) يَا قَوْمِ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا قَالَ فِرْعَوْنُ مَا
 أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ (٢٩) وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ (٣٠)

و گفت فرعون واگذارید مرا بکشم موسی را و بخواند پروردگارش را، همانا می ترسم که دگرگون کند دین شما را یا آشکار کند در زمین فساد را. و گفت موسی همانا پناه می برم به پروردگار خود و شما از هر متکبری که ایمان نیاورد به روز حساب. و گفت مردی مؤمنی از آل فرعون که پنهان می داشت ایمان خود را.

□

آیا می کشید مردی را که می گوید پروردگار من الله است و به تحقیق آمد به سوی شما با نشانه هایی از جانب پروردگارتان، و اگر دروغگو باشد بر او باشد دروغ او و اگر راستگو باشد می رسد به شما برخی از آنچه وعده می دهد، همانا خداوند هدایت نمی کند آنکه او مصرف و کذاب باشد. ای قوم من! ملک، امروز از آن شماست، چیره آیندگان در زمین پس کیست که ما را یاری کند از بآس خداوند اگر بیاید ما را گفت فرعون نشان ندهم شما را مگر آنچه ببینم و هدایت نمی کنم شما را مگر به راه رشاد. و گفت آنکه ایمان آورده بود ای قوم می ترسم بر شما مانند روز احزاب.

قرائت:

۱- او ان يظهر في الارض الفساد- اهل مدینه و «ابو عمرو»، (و ان يظهر) بدون الف قبل از واو خوانده و (يظهر) را به ضم (ياء) و کسر (ها) قرائت کرده و (الفساد) را به نصب قرائت کرده اند.

«ابو علی» گوید دلیل قرائت کنندگان فوق که واو را بدون الف خوانده اند این است که «فرعون» گفت من از دو کار که یکی دگرگونی دین و دوم ظهور فساد در زمین است از موسی می ترسم و نیز طبق قرائت فوق اسناد فعل (يظهر) به «موسی» بوده و (الفساد) مفعول خواهد بود که در جمله قبل نیز اسناد فعل به موسی بوده که (يبدل دینکم) باشد.

۲- «ابن کثیر و ابن عامر»، (و ان يظهر) به فتح (ياء)، و (الفساد) به

رفع حرف آخر خوانده اند و مقصود این می شود که به جای دین، فساد ظاهر می شود.

۳- «حفص» و «یعقوب»، (او ان يظهر الفساد) به ضم (یا) و نصب (دال) قرائت کرده و دیگران (او ان يظهر الفساد) به رفع (دال) قرائت کرده اند.

عدت- اهل کوفه غیر از «عاصم» و «ابو عمرو» و «اسماعیل» از «نافع» و «ابو جعفر»، (عدت) بدون ادغام خوانده و در سوره (دخان) آیه (۲۰) به ادغام (ذال) قرائت کرده اند اما ادغام کردن در (عدت) نیکوست که دو حرف با هم متقارب و نزدیکند و اظهار نیز نیکوست چون (ذال) از سنخ (تا) نیست و غیر از اهل کوفه در همه جا (عدت) با اظهار خوانده اند.

[تفسیر]

اشاره

فرازی دیگر از داستان موسی

تفسیر:

وَ قَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى

(و فرعون گفت و اگذارید مرا تا بکشم موسی را) یعنی به قوم خود گفت مرا ترک کنید تا موسی را به قتل برسانم. از این جمله استفاده می شود که از افراد خاص فرعون کسانی بودند که از روی مشورت و اشاره به فرعون می گفتند که موسی را نکش و می ترسانیدند از این که خدای خود را بخواند و باعث هلاکت فرعون شود و لذا فرعون گفت:

وَ لِيَدْعُ رَبَّهُ

(و بخواند پروردگارش را) یعنی هم چنان که مردم می گویند.

و برخی گفته اند، از این جهت از قتل موسی جلوگیری کردند که گفتند: او ساحر است اگر پیش از ظاهر شدن حجت از او، او را به قتل برسانی شبهه ای را تقویت خواهی کرد بلکه (قالوا ارجه و اخاه و ارسل فی المدائن حاشرین) «گفتند بگذار او و برادرش را و بفرست در شهرها گرد آورندگان- اعراف- ۱۱۱»، و معنی (لِيَدْعُ رَبَّهُ) این است که بگوئید برای او بخواند پروردگارش را و برای سلامت جان خود از کشته شدن به او استعانت جوید که او از این

ص: ۲۵۶

دعای خود چیزی به دست نخواهد آورد، و این جمله را فرعون از روی جبر و پرخاش و بی باکی به زبان آورد.

إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ

(و من می ترسم که دگرگون کند دین شما را) که خدایی من است اگر او را نکشم اَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ (و اینکه ظاهر کند در زمین فساد را) به اینکه قوم او پیرویش کنند و ما ناچار خواهیم بود که با ایشان به جنگ پردازیم و این انگیزه نابودی شهرها خواهد شد و بدین صورت فساد ظاهر خواهد گشت.

«قتاده» گفته منظور از فساد در نزد فرعون عمل کردن به طاعت خداوند بود.

و چون فرعون این سخنان را گفت، موسی به پروردگارش پناه برد که:

وَقَالَ مُوسَىٰ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ

(و موسی گفت من پناه می برم به پروردگارم و پروردگار شما از هر متکبری که ایمان نیاورد به روز حساب) یعنی من اعتصام می جویم به پروردگار خود که مرا آفرید و پروردگار شما که شما را آفرید از شرّ هر کسی که بر خداوند تکبر کرده و از فرمانبرداری او سرپیچی کند و روز قیامت را تصدیق نکند تا خداوند از شرّ او مرا نگهدارد، و چون فرعون تصمیم قتل موسی را گرفت یکی از درباریان او که مرد با ایمانی بود وی را موعظه کرد:

وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ

(و مرد مؤمنی از آل فرعون که ایمان خود را پوشیده می داشت گفت) که بر وجه تقیه ایمانش را در سینه اش پنهان می داشت.

(حدیث تقیه)

امام صادق(ع) فرمود:

□
(التقیه من دینی و دین آبائی و لا- دین لمن لا تقیه له و التقیه ترس الله فی الارض لان مؤمن آل فرعون لو اظهر الاسلام لقتل)
«تقیه (کار بدون گرفتاری و حرکت بدون سقوط و مبارزه بدون نابودی)

ص: ۲۵۷

از دین من و از دین پدران من است و دینی نیست بر آن که تقیه ندارد، و آن سپر خداوند در زمین است زیرا (مؤمن آل فرعون) اگر دین خود را ظاهر می - کرد کشته می شد»

مؤمن آل فرعون

«ابن عباس» گوید: در میان درباریان و خاندان فرعون مؤمنی به غیر از آن یک نفر و زن فرعون و آن که موسی را از خبر قتل آگاه ساخت و گفت ای موسی (إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيُقْتَلُوكَ)، «همانا مردم در اندیشه تو هستند که تو را بکشند - قصص - ۲۰» مؤمن دیگری نبود.

«سدی و مقاتل» گفته: پسر عمه فرعون مؤمن بوده و همو بوده که آمده و موسی را از قتل او خبر داده است.

و برخی گفته اند که: مؤمن آل فرعون ولیعهد او بوده که نامش (حیب) یا (حزبیل) می باشد.

أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ

□
(آیا می کشید مردی را به اینکه می گوید پروردگار من الله است) این جمله، استفهام انکاری است و اگر می گفت (آیا می کشید مردی را که گوینده است پروردگار من الله می باشد) دلالت نمی کرد که قتل و کشتن بخاطر ایمان اوست، زیرا در این صورت (قائلا گوینده) صفت برای (رجل مرد) می شد، پس محل (ان يقول) منصوب است چون مفعول له می باشد.

وَ قَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ

(و به تحقیق آمد به سوی شما با نشانه - هایی از پروردگارتان) یعنی آورد برای شما معجزه هایی چون (عصا) و (ید بیضا) تا او را تصدیق کنید.

وَ إِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ

□ □
(و اگر دروغگوست بر او باشد دروغش) این سخن از باب نرمش و انعطاف است مثل قول خداوند: (وَ إِنْ أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلِي هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ)، «و ما و شما یا بر هدایت بوده و یا در ضلالت آشکاریم -

سبأ-۲۴) و مقصود این است که اگر دروغگو باشد گناه دروغش بر خودش خواهد بود.

وَ إِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ

(و اگر راستگو باشد می رسد به شما برخی از آنچه وعده داده است شما را) گفته شده که موسی ایشان را به نجات وعده داده بود اگر ایمان می آوردند و به هلاکت وعده داده بود اگر کافر می شدند.

برخی گفته اند علت اینکه (بَعْضُ الَّذِي) به لفظ بعض گفته بدینجهت می باشد که موسی برای ایشان دو وعده که نجات و هلاکت باشد داده بود و چون منظور در اینجا بشارت به وعده نجات است به صورت بعض گفته شده است.

و برخی گفته اند وعده هایی که موسی داده بود امور گوناگونی بود چون هلاکت در دنیا و عذاب در آخرت، پس هلاکت ایشان در دنیا برخی و بعضی از آن وعده ها بوده است.

و نیز عده ای گفتند در اینجا (بعض) به جای (کل) استعمال شده و این بدانجهت است که گاهی از باب لطف در سخن و توسعه در گفتار چنین بکار می رود چنان که شاعر گوید:

(قد يدرک المتأني بعض حاجته

و قد يكون من المستعجل الزلل)

«گاهی آدم دقیق و آرام به دست می آورد برخی از حاجت خود را-و گاهی می شود که شخص شتابنده و عجول دچار لغزشها می گردد».

گویا که می خواهد بگوید: کمتر چیزی که به شما می رسد برخی از آن است که وعده می دهد و در آن بعض، هلاکت شما می باشد.

«علی بن عیسی» گفته معنی این که بعضی از آنچه وعده داده شما را کفایت می کند در احتجاج و استدلال، پس چگونه خواهد بود زیادی و همه آن.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ

(خداوند هدایت نمی کند آن را که مسرف دروغگو باشد) یعنی خداوند به بهشت و ثواب خود هدایت نمی کند آن را که بر خود اسراف کرده و در معصیت و گناه از حد و اندازه بگذرد و بر خداوند دروغ بگوید.

ممکن است که جمله فوق حکایت از سخن مؤمن آل فرعون باشد و جایز است شروع سخن خداوند باشد.

سپس مؤمن آل فرعون بر آن قوم از ملک و سلطنت یادآوری می کند تا شکر خدا را به ایمان آوردن به او به جا بیاورند و می گوید:

يَا قَوْمِ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ

(ای قوم ملک برای شماست امروز) یعنی شما امروز بر اهل زمین یعنی اهل «مصر» سلطنت دارید.

ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ

(چیره شدگان در زمین) یعنی برتر و غالب بوده و بر اهل زمین مسلط می باشید.

فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ

(پس کیست که ما را از باس خدا یاری کند) یعنی کیست که عذاب خدا را از ما مانع شود **إِنْ جَاءَنَا** (اگر بیاید ما را) پس مقصود این است که با کشتن و تکذیب پیغمبر متعرض عذاب خدا نشوید که اگر به سوی ما بیاید مانعی از عذاب خداوند پیدا نخواهد شد **قَالَ فِرْعَوْنُ** (پس فرعون گفت) در این هنگام **مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَى** (نشان ندهم شما را مگر آنچه را خود بینم) یعنی اشاره ندهم شما را مگر به آنچه که برای خود صواب دیده و پسندیدم، که کشتن موسی و تکذیب او و خدا و اله گرفتن من باشد.

وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ

(و هدایت نمی کنیم شما را مگر به راه رشاد).

سپس به یاد می آورد آنچه که بر پیش از ایشان نازل شده و می گوید:

وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ

(و گفت آن که ایمان آورد ای قوم من، همانا من می ترسم بر شما از مثل روز احزاب) یعنی از

عذابی که مانند عذاب روز احزاب می باشد.

«جبائی» گفته، گوینده سخن فوق، خود حضرت «موسی» می باشد زیرا «مؤمن آل فرعون» ایمان خود را پنهان داشته و سخنی نمی گفت. ولی این گفتار نادرست است زیرا قریب همین سخن در جمله قبل که از سخن مؤمن آل فرعون است می باشد و آن این است (أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ) احزاب- مراد از احزاب اجتماعاتی می باشد که بر علیه پیامبران حزب- بندی کردند که ایشان را تکذیب کنند.

یوم- لفظ یوم که در فارسی مرادف با (روز) است گاهی به دو معنی که نعمت و مهنت و شادی و غم باشد استعمال می شود که در این آیه به معنی هلاکت و مهنت به کار رفته است.

ص: ۲۶۱

اشاره

مِثْلَ ذَٰبِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ (۳۱) وَيَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ (۳۲) يَوْمَ تُؤَلُّونَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنْ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (۳۳) وَ لَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلِ الْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ نَبْعَثَ اللَّهَ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِِفٌ مُرْتَابٍ (۳۴) الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبْرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ (۳۵)

ترجمه:

مانند روش قوم نوح و عاد و ثمود و آنان که از پس ایشان بودند و نیست خداوند اراده کند ستمی را بر بندگان. و ای قوم همانا می ترسم برای شما از روز فریاد. روزی که روی برتایید پشت کنان، نیست برای شما نگهدارنده ای از خداوند، و کسی که خداوند او را گمراه کند نیست برای او هدایت کننده ای. و

هر آینه به تحقیق آمد شما را یوسف از پیش با نشانها پس همواره در شک بودید از آنچه برای شما آورد تا گاهی که مرد، گفتید هرگز مبعوث نکند خداوند از پس او رسولی را، همچنین گمراه می کند خداوند آن را که اسراف کننده شک آور باشد.

آنان که ستیزه می کنند در آیات خداوند بدون دلیلی که بیایدشان، بزرگ باشد از نظر خشم نزد خداوند و نزد آنان که ایمان آوردند، همچنین مهر گذارد خداوند بر هر قلب تکبر کننده جبار.

قرائت:

قلب متکبر - «ابو عمرو» و «ابن ذکوان» و «قتیبه» لفظ (قلب) را با تنوین مجرور خوانده و دیگران همه به صورت اضافه یعنی اضافه (قلب) به (متکبر) قرائت کرده اند.

«ابو علی» گوید: آنان که قلب را با تنوین خوانده اند، متکبر را صفت برای قلب قرار داده اند، و منظور از قلب متکبر، متکبر بودن صاحب آن است چنان که تصعیر به صورت نسبت داده شده در این آیه (و لا تصعر خدک)، «و مگردان به تکبر رویت را - لقمان - ۱۸» و آنان که قلب را مضاف دانسته اند گفته اند (بر هر قلب متکبر)، ولی باید چیزی در تقدیر گرفت و الا معنی چنین می شود که (بر کل و تمامی قلب تکبر کننده) و در این صورت لازم می شود که قلب دارای کل و جزء باشد، پس باید توجیه کرد که منظور (بر هر قلب که قلبها باشد) است، پس فهمیده شد منظور ظاهر لفظ نیست چون لفظ (طبع) که ختم بر یک نکته معین است از نظر ظاهر درست نخواهد بود، لذا ناچاریم از این دو لفظ معنی گسترده تری را استفاده کنیم.

لغت:

جبار - کسی را گویند که با خشم و غضب مردم را به قتل برساند و (اجبر فهو جبار) مانند (ادرك و هو دراک) است و برای این دو مثال سومی نمیباشد.

ص: ۲۶۳

مِثْلَ ذَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ

(مانند شیوه قوم نوح و عاد و ثمود) لفظ (ذاب) به معنی (عادت) است، پس مقصود این می شود: من می ترسم برای شما از مانند سنتی که خداوند متعال نسبت به قوم نوح و عاد و ثمود به کار برد و از آن هنگام که ایشان را در برابر کفرشان هلاک و مستأصل گردانید.

وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ

(و آنان که پیش از ایشان بودند و نیست خداوند اراده کند ستمی را برای بندگان) این آیه روشنترین دلیل بر فساد عقیده «جبریه» می باشد که می گویند هر ظلم و ستمی که در عالم بوجود می آید همه اش به اراده خداوند است.

سپس از عذاب آخرت نیز هشدار داده و می گوید:

وَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ

(و ای قوم من می ترسم برای شما از روز ندا کردن) در لفظ (تناد)، (یا) حذف شده به خاطر اینکه در آخر لفظ کسره ای وجود دارد که دلالت بر (یا) محذوف می کند، و آن روز، روز قیامت است که برخی از ستمکاران برخ دیگر را به بیچارگی و زاری ندا می کنند.

برخی گفته اند، آن روز روزی است که اصحاب بهشت، مردم دوزخ را ندا می کنند که (أَنْ قَدْ وَحَيْدْنَا مَا وَعَدْنَا رَبَّنَا حَقًّا...)، «این که به تحقیق، حق یافتیم آنچه وعده داد ما را پروردگاران - اعراف - ۴۴» و اصحاب دوزخ مردم بهشت را ندا می کنند که (أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ)، «بریزید بر ما از آب یا از آنچه خداوند شما را روزی داده است - اعراف - ۵۰» و این گفتار «قتاده و ابن زید» است.

و برخی گفته اند مراد از روز ندا این است که (يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِيمَانِهِمْ)، «روزی که بخوانیم هر مردی را به پیشوایانشان - بنی اسرائیل - ۷۱» يَوْمَ تُولُون مُدْبِرِينَ (روزی که روی برتایید پشت کنندگان) یعنی روزی که به آتش عرضه می شوید و در این حال فرار می کنید و گمان خواهید داشت که

فرار، شما را سودی بخشید.

و برخی گفته اند، یعنی: منصرف شوید به آتش پس از حساب، از «قتاده و مقاتل» است.

مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ

(نیست برای شما از خداوند نگهدارنده ای) از عذاب خداوند.

وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ

(و کسی را که خداوند گمراه کند برای او هدایت کننده ای نباشد) یعنی کسی را که خدا از راه بهشت گمراه کند پس کسی نخواهد توانست که او را به سوی بهشت هدایت کند و لَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ (و به تحقیق آمد به سوی شما یوسف) و او «یوسف ابن یعقوب» است که خداوند به عنوان رسالت او را به قوم «قبط» مبعوث گردانید.

مِنْ قَبْلُ

(از پیش) یعنی پیش از موسی بِالْبَيِّنَاتِ (با بینات) یعنی با حجت‌های واضح فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ (پس همواره در شک بودید از آنچه برای شما آورد از عبادت خداوند که تنهاست و شریکی ندارد، از «ابن عباس» و برخی گفته اند، از آنچه از دین، شما را به آن دعوت کرد.

حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ

(تا آن که هلاک شد) یعنی مرد قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا (گفتید هرگز مبعوث نکند خداوند پس از آن رسولی را) یعنی بر کفر خود باقی مانده و گمان کردید خداوند حجتی را بوجود نخواهد آورد.

كَذَلِكَ

(همچنین) یعنی مانند این گمراهی يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ (گمراه می کند خداوند آن را که اسراف کار باشد) بر خودش و کافر باشد، اصل اسراف به معنی تجاوز از حد است مُرْتَابٌ (شک کننده) یعنی شک کننده در توحید و نبوت انبیاء

الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ

(آنان که ستیزه می کنند در آیات خداوند) یعنی در دفع و ابطال آیات خداوند جدال می کنند.

(الذین) محلاً منصوب است چون بدل از (مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ) می باشد و جایز است محلاً مرفوع باشد به جهت تقدیر ضمیر (هم).

بِغَيْرِ سُلْطَانٍ

(بدون سلطانی) یعنی بدون حجت که:

أَتَاهُمْ كَبْرٌ مَّقْتًا عِنْدَ اللَّهِ

(بیایدشان، بزرگ باشد از نظر خشم نزد خداوند) یعنی بزرگ باشد این جدال از ایشان از نظر عداوت نزد خداوند و عِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا (و نزد آنان که ایمان آوردند) به خداوند، مقصود این است که خداوند خشم کرده و لعن نموده و برای او عذاب مهیا کرده است، و مؤمنان نیز او را دشمن داشته و به خاطر این جدال خشم می کنند پس شما نیز چون ایشان در رد آیات خداوند مخاصمه و مجادله می کنید پس شما هم مستحق آن حال خواهید بود.

كَذَلِكَ

(همچنین) یعنی مانند آنان که بر دلهاشان علامت کفر زده شده بود.

يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُنْكَبِرٍ جَبَّارٍ

(مهر می زند خداوند بر قلب هر متکبر جبار) خدا این کار را برای عقوبت کفر شخص متکبر انجام می دهد، و لفظ (جبار) صفت برای (متکبر) بوده و به معنی آن کسی است که از قبول حق سر- پیچی کند و یا به معنی (قتال) یعنی زیاد کشنده است.

ص: ۲۶۶

اشاره

وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانَ ابْنِ لِي صَرِحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ (۳۶) أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ فَأَطَّلِعُ إِلَىٰ إِلَهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا وَكَذَلِكَ زَيْنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءَ عَمَلِهِ وَصَدَّ عَنِ السَّبِيلِ وَ لَمَّا كِيدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ (۳۷) وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ (۳۸) يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَٰذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ (۳۹) مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ دَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ (۴۰)

ترجمه:

و فرعون گفت ای هامان بنا کن برای من کاخی شاید برسم به اسباب.

اسباب آسمانها، پس مطلع شوم به خدای موسی و من او را دروغگو گمان میکنم و این چنین آراسته شد برای فرعون زشتی کردارش و بازداشته شد از راه، و نیست نیرنگ فرعون مگر در تباهی. و گفت آن که ایمان آورده بود ای قوم من پیروی کنید

إِن لِي صَرْحًا

(بنا کن برای من کاخی) یعنی قصری که به آجر ساخته شود، و «حسن» گفته، یعنی مجلس عالی لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ (تا شاید برسم من به اسباب)، سپس اسباب را تفسیر می کند که:

أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ

(اسباب آسمانها) «سدی» گفته منظور این است که: برسم به راههای از آسمانی به آسمان دیگر.

«قتاده» گوید: برسم به درهای راههای آسمان «ابن عباس» می گوید: برسم به منازل آسمانها و گفته شده مقصود این است که شاید سببی به دست آورم و به آن به مرادم برسم و به دانشی دست پیدا کنم که از من پوشیده است فَأَطَّلِعَ إِلَى إِلِهِ مُوسَى (پس آگاه شوم به خدای موسی) یعنی نگاه کنم به او، و او اراده کرد که با این راه ایجاد ضعف کند با این که می دانست چنین چیزی محال است. از قول «حسن» و گفته شده که منظور فرعون این بود که می گفت: تا برسم به خدای موسی، پس جهل و نادانی به او غلبه کرده و خیال می کرد که خداوند در آسمان است و او می تواند به آسمان برسد.

وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا

(و همانا من گمان می کنم او دروغگوست) یعنی من گمان می کنم که موسی دروغ می گوید که برای او غیر از من خدایی وجود دارد که او را بسوی ما فرستاده است.

وَكَذَلِكَ

(و همچنین) یعنی چنان که بر آن قوم کافر زشتی کردارشان زینت داده شده بود.

زَيْنٍ لِّفِرْعَوْنَ سُوءِ عَمَلِهِ

(آراسته شده بود برای فرعون زشتی کردارش) عمل زشت فرعون را اصحاب و همنشینانش و شیطان زینت داده و آراسته بودند،

ص: ۲۶۹

چنان که خدا می گوید: (وَزَيِّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانَ) «و زینت داده بود بر ایشان شیطان-انعام-۴۳».

وَ صُدَّ عَنِ السَّبِيلِ

(و بازداشته شد از راه) وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ (و نبود نیرنگ فرعون) در ابطال آیات موسی إِلَّا فِي بُجَابٍ (مگر در تباهی) یعنی در هلاکت و زبانی که او را سودی نمی داد. سپس خداوند به یادآوری نصیحت «مؤمن آل فرعون» برگشته و فرمود:

وَ قَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ

(و گفت آن که ایمان آورده بود که ای قوم من، پیروی کنید مرا هدایت کنم شما را به راه راستی) یعنی براه هدایت که آن، ایمان به خداوند و توحید او و اقرار به موسی می باشد.

«جبائی» گفته: گوینده این جمله نیز خود (موسی) می باشد.

يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الدُّنْيَا مَتَاعٌ

(ای قوم من همانا این دنیا بهره ایست) یعنی این دنیا دارای نفع خیلی است که زایل شده و منقطع می شود و وزر و گناهان آن باقی می ماند.

وَ إِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ

(و همانا آخرت خانه قرار است) یعنی خانه اقامت که در آن خلافت قرار می گیرند، پس فریب این دنیای فانی را نخورید و آن را برتر از خانه باقی قرار ندهید مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا (کسی که کار زشت انجام دهد مجازات نمی شود مگر به مانند آن) یعنی کسی که کار زشت انجام دهد مجازات نمیشود مگر به مقداری که به آن مستحق و سزاوار است از عقاب نه زیادتر از آن! وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ (و کسی که عمل صالح کند از مرد یا زن در حالی که او مؤمن باشد) تصدیق کند خداوند و پیامبرانش را، که ایمان، شرط قبولی عمل صالح می باشد.

فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ

(پس ایشان داخل بهشت شوند، روزی داده شوند در آن بدون حساب) یعنی روزی داده شوند زیادتر از آنچه مستحق هستند و این از باب تفضل خداوند است، زیرا اگر

تنها به اندازه عمل و کردارشان پاداش داده شوند مسلماً با حساب خواهد بود.

برخی گفته اند: منظور اینکه بازخواستی نیست بر اهل بهشت در آنچه داده شوند، و این سخن «مقاتل» است.

«حسن» گوید: این سخن کلام (مؤمن آل فرعون) است و ممکن است که کلام خود خداوند باشد .

ص: ۲۷۱

اشاره

وَيَا قَوْمِ مَا لِيَ أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاهِ وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ (۴۱) تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ وَ أُشْرِكَ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْغَفَّارِ (۴۲) لَا جَرَمَ أَنَّمَا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا وَ لَا فِي الْآخِرَةِ وَ أَنَّنَا مَرَدُّنَا إِلَى اللَّهِ وَ أَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ (۴۳) فَسَيَتَذَكَّرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَ أَوْضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (۴۴) فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا وَ حَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ (۴۵) النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَ عَشِيًّا وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ (۴۶)

ترجمه:

و ای قوم من چیست مرا که میخوانم شما را بسوی نجات و می خوانید مرا به سوی آتش. می خوانید مرا تا کافر شوم به خداوند و شرک و رزم به او آنچه که نیست مرا به آن علمی و من می خوانم شما را به سوی عزیز آمرزنده. ناچار همانا می خوانید مرا به سوی آن که نیست دعوتی برای او در دنیا و نه در آخرت و

همانا بازگشت ما به سوی خداوند است و همانا مسرفان آنها اصحاب آتش هستند. پس به زودی به یاد خواهید آورد آنچه را که من به شما می گویم و واگذار می کنم امر خود را به خداوند همانا خداوند بیناست به بندگان. پس نگهداشت خداوند او را از بدیهای آنچه که نیرنگ کردند و احاطه کرد آل فرعون را بدی عذاب. آتش بآنها عرضه می شود بامدادان و شامگاهان و روزی که به پا شود ساعت، داخل کنید آل فرعون را در سخت ترین عذاب.

قرائت:

ادخلوا- اهل مدینه و کوفه غیر از «ابو بکر» و «یعقوب» کلمه یاد شده را با همزه قطع و کسر (خا) خوانده اند، و دیگران به همزه وصل و ضم (خاء) قرائت کرده اند.

«ابو علی» گوید: در این لفظ هر دو معنی را می توان اراده کرد بنا بر این به قرائت اول (آل فرعون) مفعول به بوده و (اشد العذاب) مفعول دوم می باشد، و در تقدیر، حرف جر اراده شده و سپس حذف گردیده شده چنان که می گویی (دخل زید الدار) که مقصود (فی الدار) است، چنان که (خرج) که مخالف (دخل) است به این صورت به کار می رود. و بنا به قرائت دوم (آل- فرعون) منصوب به نداء بوده و (اشد العذاب) در محل مفعول به بوده که حرف جر ساقط شده و این لفظ به جای مفعول به منصوب می باشد.

تفسیر:

اشاره

وَيَا قَوْمِ مَا لِي

(و ای قوم من چیست مرا) یعنی چیست شما را؟ چنان که گفته می- شود (مالی اراک حزینا چیست مرا که تو را غمگین می بینم) که مقصود این است، (چیست ترا؟) پس مقصود این است که ای قوم مرا خبر دهید از خود که این چه حال است؟ أَذْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاهِ (می خوانم شما را به سوی نجات) از آتش با ایمان آوردن به خداوند

وَ تَدْعُونِي إِلَى النَّارِ

(و می خوانید شما مرا به سوی آتش) یعنی به شرک که موجب آتش باشد، زیرا کسی که به سبب چیزی بخواند به آن چیز خوانده است. سپس خداوند این دو دعوت را تفسیر کرده و گفته است:

تَدْعُونِي لِأَكْفَرِ بِاللَّهِ وَ أَشْرِكَ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ

(می خوانید مرا که کافر شوم به خداوند و شرک ورزم به او آنچه که بر آن علمی برای من نیست) و جایز هم نیست که به آن (شرک به خدا) علم حاصل شود زیرا ممکن نیست دلیلی بر اثبات شریک برای خداوند نه از طریق شنیدنی و نه از طریق عقل وجود داشته باشد.

وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْعَفْوَارِ

(و من می خوانم شما را به سوی عزیز آمرزنده) یعنی به سوی عبادت توانایی که مغلوب نشده و منع نمی گردد، پس انتقام می گیرد از هر کافر عناد کننده که بخشنده است گناهان آن که از اهل توحید بخوهد.

لَا جَرَمَ

(به ناچار) گفته شده که معنی این کلمه، حق مقطوع است چه اینکه (جرم) به معنی (قطع) می باشد.

«زجاج» به حکایت از «خلیل» گوید: (لَا جَرَمَ) به معنی رد کلام است و مقصود این است که (واجب و حق است) أَنَّمَا تَدْعُونِي إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ (همانا می خوانید مرا به سوی او که برایش دعوتی نیست) یعنی بطلان دعوتش واجب است و شما بناچار مرا می - خوانید به عبادت بتها و عبادت فرعون که بر ایشان دعوت سودمندی نیست فِي الدُّنْيَا وَ لَا فِي الْآخِرَةِ (در دنیا و آخرت) پس مطلقاً برای او دعوتی نیست که ابلاغ شود و اگر چه شخص نادان گمان کند که برای او دعوت سودمندی می - باشد ولی دعوتی نیست که بر آن اعتناء شود به جهت فساد و تناقضی که دارد.

«سدی» و «فتاده» و «زجاج» گفته: این بتها نمی توانند در دنیا و آخرت دعوت کسی را اجابت کنند، پس مضاف حذف شده که (استجابت) باشد بعضی گفته اند: دعوتی نیست بر آن، زیرا بتها در دنیا نمی توانند به

عبادت خود دعوت کرده و در آخرت هم مردم از آنها بیزاری می جویند و أَنْ مَرَدَّنَا إِلَى اللَّهِ (و همانا بازگشت ما بسوی خداوند است) یعنی واجب است که بازگشت و مصیر ما به سوی خداوند باشد، پس هر کسی به آنچه مستحق است مجازات می شود.

وَ أَنَّ الْمُسْرِفِينَ

(و همانا مسرفان) یعنی لازم شده بر مسرفان آنان که به جهت شرک ورزیدن و ریختن خون ناحق، بر خود اسراف کردند.

هُم أَصْحَابُ النَّارِ

(ایشانند اصحاب آتش) که ملازم آتشند.

سپس از رهگذر وعظ و ترساندن می گوید:

فَسْتَنْزُورُونَ

(پس به زودی به یاد آورید) درست بودن مَأْ قَوْلُ لَكُمْ (آنچه را که من می گویم) زمانی که در روز قیامت به آتش در- آئید. و گفته شده: پس زود باشد بیاد آورید هنگامی که عذاب نازل شود آنچه را که از پند و نصیحت برای شما گفتم.

وَ أَوْضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ

(و واگذار می کنم امر خود را به خداوند) یعنی کار خود را تسلیم خدا کرده و بر او توکل نموده و به لطفش اعتماد می کنم. و (امر) اسم جنس می باشد.

إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ

(همانا خداوند بیناست به بندگان) یعنی به احوال ایشان آنچه که از اطاعت و معصیت انجام می دهند عالم است و با سخن فوق ایمان خود را ظاهر می کند.

فَوْقَهُ اللَّهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا

(پس نگهدار دش خداوند از بدیهای آنچه که نیرنگ کردند) «فتاده» گوید: خداوند از زشتی نیرنگ ایشان، او را نگهداشته و نجات داده و عده ای گویند: فرعونیان تصمیم به قتل او گرفته بودند و او به کوه فرار کرد، پس فرعون دو نفر را به دنبال او فرستاد چون آنها وی را دیدند مشاهده کردند که وی ایستاده و نماز می خواند و حیوانات وحشی به دور او صف کشیده اند،

پس آن دو ترسیده و فرارکنان بازگشتند وَ لِحَاقٍ بِآلِ فِرْعَوْنَ (و احاطه کرد آل فرعون را) یعنی نازل شد به ایشان سُوءُ الْعَذَابِ (بدی عذاب) یعنی مکروه آن و آنچه از آن بد می نماید (آل فرعون کیانند؟) مراد از آل فرعون پیروان او هستند و «حسن» گفته: (آل فرعون) آنهایی می باشند که بر دین فرعون بودند.

در اینجا گفته می شود که چرا خود فرعون را نگفته و آل او را گفته است؟ جواب می گوئیم که چون آل او بسبب عذاب هلاک شدند، پس چگونه خواهد بود حال خود او.

عذاب بد برای فرعونیان در دنیا غرق شدن در دنیا بود و در آخرت عبارت است از آتش و بدینجهت خداوند می گوید:

النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا

(ایشان هر بامداد و شامگاه به آتش عرضه می شوند) یعنی آل فرعون در گورهاشان در صبح و شام بر آتش عرضه می شوند و از این راه عذاب می گردند.

النار- این لفظ به خاطر بدل بودنش از (سوءُ الْعَذَابِ) مرفوع شده است

چند حدیث:

۱- «نافع» از «ابن عمر» از رسول خدا (ص) روایت کرده که فرمود:

چون یکی از شما بمیرد هر صبح و شام جایگاهش بر او نشان داده می شود اگر از اهل بهشت باشد جایگاهش بهشت است و اگر از اهل جهنم باشد جایگاهش جهنم است. این روایت را «بخاری» و «مسلم» در کتاب «صحیح» خود آورده اند.

امام صادق (ع) فرمود: نشان دادن جایگاه در دنیا بوده پیش از قیامت چه اینکه در آتش قیامت صبح و شام نخواهد بود، سپس فرمود: اگر

ص: ۲۷۶

منظور قیامت باشد پس ما بین صبح و شام طبق این آیه عذاب نخواهند شد فقط در صبح و شام عذاب می شوند، پس این آیه مربوط به برزخ است پیش از قیامت، آیا نشنیده ای قول خداوند متعال را که:

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ

(و روز قیامت بپا میشود ساعت داخل کنید آل فرعون را در سخت ترین عذاب) این امر یا بر خود آل فرعون است که داخل شوید یا امر به فرشتگان است که داخل کنید به عذاب یعنی عذاب جهنم.

ص: ۲۷۷

اشاره

وَإِذِ يَتَّبِعُونَ فِي الدُّنْيِ الْقُلُوبَ الضُّعْفَاءِ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِذَا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا نَصِيبًا مِنَ النَّارِ (۴۷) قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ (۴۸) وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ (۴۹) قَالُوا أَوْ لَمْ تَكُنْ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَىٰ قَالُوا فَادْعُوا وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ (۵۰)

ترجمه:

و زمانی که پرخاش کنند در آتش پس بگویند ضعیفان به آنان که کبر ورزیدند ما پیروان شما بودیم آیا هستید شما که بی نیاز کنید از ما قسمتی از آتش را. گویند آنان که کبر ورزیدند ما همه در آن هستیم، همانا خداوند حکم کرد میان بندگان. و گویند آنان که در آتشند به خازنان جهنم بخوانید پروردگارتان را سبک گرداند از ما روزی را از آتش. گویند آیا نبودید که میآمد بسوی شما رسولان شما با نشانه ها؟ گویند آری، گویند پس بخوانید و نیست خواندن کافران مگر در گمراهی.

نفت:

تبع-ممکن است این لفظ مصدر باشد که گفته می شود(تبع تبعاً- تابع شد تابع شدنی)و نیز جایز است که این لفظ جمع(تابع)باشد مانند (خادم) که جمع آن(خدم)است و(خائل) که جمع آن(خول)است و (غایب) که جمع آن(غیب)است.

اعراب:

أَوْ لَمْ تَكُ

-تقدیر این جمله چنین است که(او لم تک القصة)که(القصة) اسم(تک)بوده و (تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ) تفسیر آن باشد.

تفسیر:

اشاره

در اینجا خداوند به ماجرای پرخاش کردن مردم جهنم به یکدیگر پرداخته و می گوید:

وَ إِذْ يَتَحَاوُونَ فِي النَّارِ

(و زمانی که پرخاش می کنند در آتش) یعنی ای «محمد»! بیاد آور بر قوم خود وقتی را که اهل آتش در میان آتش پرخاش کرده و پیشوایان با پیروان خود به مخاصمه می پردازند فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ (پس گویند ضعیفان) که پیروان می باشند لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا (بر آنان که تکبر کردند) که پیشوایان باشند إنا كنا لكم (ما بودیم برای شما) گروه رئیسان تبعاً (پیروان) که اطاعت می کردیم امر شما را و اجابت می کردیم شما را در آن چه که می خواندید.

فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا نَصِيبًا مِنَ النَّارِ

(پس آیا هستید که بی نیاز کنید از ما بهره ای از آتش را) زیرا بر زمامدار لازم است که از پیروان خود و از فرمان-بران خود دفاع کند، بدین جهت می گویند: آیا شما می توانید مقداری از عذاب را که در آن هستیم به جای ما حمل کنید و متحمل شوید قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إنا كُلٌّ فِيهَا (گویند آنها که تکبر کرده بودند همانا ما همگی در آن هستیم) یعنی ما و شما در آتش هستیم

(كُلُّ فِيهَا)

مبتدا و خبر است که محلام مرفوع و خبر (انا) است و جایز است که لفظ (کل) خبر برای (ان) باشد که مقصود چنین می شود (انا مجتمعون فی النار- ما جمع شوند گانیم در آتش) إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ (همانا خداوند حکم کرد میان بندگان) به این صورت و به این که هیچ کس متحمل عذاب دیگری نمی شود و بناچار هر کس به خدا شرک ورزد و با او دیگری را عبادت کند معاقب و مجازات می شود.

وَ قَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ

(و گویند آنان که در آتشند) یعنی از پیشوایان و پیروان که در آتش هستند.

لِحَزَنِهِ جَهَنَّمَ

(به خازنان جهنم) آنهایی که سرپرستی عذاب اهل جهنم را از فرشتگان و موکلین جهنم به عهده دارند اُدْعُوا رَبُّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِّنَ الْعَذَابِ (بخوانید پروردگارتان را تخفیف دهد از ما روزی از عذاب را) این سخن را به جهت بی طاقتی از شدت عذاب و از شدت زاری می گویند و طمع دارند از عذاب ایشان تخفیف داده شود با این که می دانند که شکنجه ایشان قطع نشده و تخفیف داده نمی شود.

قَالُوا

(گفتند) بر ایشان خازنان جهنم.

أَوْ لَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ

(آیا مگر نیامد شما را رسولان شما با بینه ها) یعنی با حجتها و دلیلهایی که برای صحت توحید و نبوت بود، پس کافر شده و عناد کردید تا این که مستحق این عذاب گردیدید.

قَالُوا بَلَىٰ

(گویند آری) آمد بسوی ما پیامبرانمان با بینه ها، پس ایشان را تکذیب کرده و نبوت آنان را منکر شدیم.

قَالُوا فَاذْعُوا

(گویند پس بخوانید) یعنی خازنان جهنم گویند، شما بخوانید و ما نمی خوانیم مگر با اذن، و به ما اذن داده نشده است.

برخی گویند این جمله برای سبک شمردن اهل جهنم گفته می شود و نیز گفته اند مقصود از جمله فوق این است که: بخوانید با آه و زاری و بیچارگی و مَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ (و نیست خواندن کافران مگر در گمراهی) یعنی در بیهودگی که سودی ندارد.

ص: ۲۸۱

اشاره

إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ (۵۱) يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعذِرَتُهُمْ وَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ
الْآدَارِ (۵۲) وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَى وَ أَوْزَنَّا بَيْنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ (۵۳) هُدًى وَ ذِكْرًا لِأُولَى الْأَلْبَابِ (۵۴) فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ
حَقٌّ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَ الْإِبْكَارِ (۵۵)

ترجمه:

همانا ما یاری کنیم رسولان خود را و آنان که ایمان آوردند، در زندگانی دنیا و روزی که بپا شود گواهان. روزی که سودی ندهد ستمکاران را عذر ایشان و برایشان باشد لعنت و بر آنها باشد بدی آن سرای. و به حقیقت دادیم موسی را هدایت و بنی اسرائیل را وارث کتاب کردیم. هدایت و پندی است بر صاحبان خرد. پس صبر کن همانا وعده خدا حق است و استغفار کن برای گناهت و تسیح بگو به ستایش پروردگارت به شامگاه و بامدادان.

قرائت:

ینفع- این لفظ را به هر دو وجه با(تاء) و یا با(یاء) خواندن نیکوست زیرا که فاعل آن یا(معذرت) است و یا(اعتذار) که به معنی معذرت میباشد چنان که(وعظ) و(موعظه) هر دو به یک معنی می باشد.

-این جمله محلا تابع (فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) است چون عطف به آن است چنان که گفته می شود (جئتک امس و الیوم)

تفسیر:

اشاره

اکنون خداوند از خود خبر می دهد که رسولان خود و آنان را که ایشان را تصدیق کرده اند یاری می کند و می فرماید:

إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

(همانا ما یاری می کنیم رسولان خود و آنان را که ایمان آوردند در زندگانی دنیا)

یاری خداوند:

کمک و یاری خداوند بر مردم به چند گونه می باشد، گاهی با حجت و دلیل است و گاهی به پیروزی در جنگ است و این دو هر یک به اقتضای حکمت بوده و روی مصلحتی می باشد که خداوند سبحان می داند.

گاهی نصرت خداوند با الطاف و تأیید و تقویت قلب بوده و گاهی با هلاک کردن دشمن می باشد.

همه اینها از جانب خداوند برای یاری پیامبران و مؤمنان به کار رفته است.

گاهی آنان با دلیل و حجت بر مخالفان خود یاری شده و زمانی با قهر و غلبه بر دشمنان خود پیروز گشته و هنگامی با هلاک شدن دشمن و نجات ایشان با آنان که به ایشان ایمان آورده اند نصر و ظفر یافته اند. و در برخی از زمانها نصرت ایشان به انتقام گرفته شدن مخالفانشان می باشد چنان که «یحیی بن زکریا» با کشته شدن هفتاد هزار نفر به عنوان انتقام از خون وی یاری و نصرت گردید.

پس ناچار مردان خدا به یکی از این راهها در دنیا پیروز خواهند شد.

و يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ

(و روزی که بپا شود گواهان)، باید گفت (اشهاد) جمع (شاهد) است، چون (صاحب) و (اصحاب)، و آنها کسانیند که در روز

قیامت بر اساس حق به مؤمنان و بر اهل باطل و کافران گواهی می دهند، و در این حال مؤمنان و اهل حق شاد شده و اهل باطل رسوا گردند.

«قتاده» گوید: گواهان عبارتند از فرشتگان و پیامبران و مؤمنان.

«مجاهد» گفته: گواهان عبارتند از فرشتگان حافظ که به تبلیغ پیامبران و تکذیب کافران گواهی می دهند.

و برخی گفته اند: گواهان عبارتند از پیامبران فقط، که بر مردم گواهی می دهند.

سپس خداوند از چنین روزی خبر داده و می گوید:

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ

(روزی که نفع ندهد ستمکاران را عذر- آوردنشان) یعنی کافران از کفر خود عذر و بهانه می آورند ولی پذیرفته نمیشود و اگر توبه کنند نفعی نمی دهد. و این که خداوند از نفع عذر آوردن در روز قیامت نفی کرده با این که در دنیا نافع است چون آخرت جای پناه بردن به عمل و کردار است و پناه بردن به عملی که مورد ملامت است غیر پسندیده است.

و لَهُمُ اللَّعْنَةُ

(و بر ایشان باشد لعنت) که آن دوری از رحمت و محکوم شدن به شکنجه دائم است و لَهُمُ سُوءُ الدَّارِ (و بر ایشان باشد زشتی آن سرای) که دوزخ است و از آن پناه می بریم به خداوند.

سپس خداوند به یاری کردن خود از «موسی» و قوم او پرداخته و بیان می کند:

و لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَى

(و به تحقیق دادیم به موسی هدایت کردن را) یعنی به موسی «تورات» را دادیم که در آن دلیلهای آشکار بر معرفت خداوند و توحید او می باشد.

و أَوْزَنَّا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ

(و به ارث دادیم به بنی اسرائیل کتاب را) یعنی پس از موسی تورات را به ارث به بنی اسرائیل دادیم

(هدایت) یعنی او هدایت و دلالت است که به آن مردم «بنی اسرائیل» معالم و معارف دین خود را بدانند.

وَ ذِكْرَىٰ لَأُولَىٰ الْأَلْبَابِ

(و پندی است مر صاحبان خرد را) یعنی پند دهنده است برای خردمندان، زیرا آنها می توانند از آن استفاده کنند به خلاف آن که دارای خرد و عقل نیست.

ممکن است که دو لفظ (ذکری) و (هدی) مصدر بوده و محلا حال و منصوب از (الکتاب) باشند که در این صورت به معنی هادی و مذکر یعنی هدایت کننده و پند دهنده خواهد بود. و جایز است این دو لفظ به معنی (مفعول له) باشد که معنی چنین می شود: فرستادیم تورات را برای هدایت و پند.

سپس خداوند پیامبر خود را امر به صبر و شکیبایی می کند و می فرماید:

فَاصْبِرْ

(صبر کن) ای محمد (ص)! بر آزار قومت و از این که تو را تکذیب می کنند.

إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ

(همانا وعده خدا حق است) به آن که از پیروی در دنیا و ثواب در آخرت وعده داده است و در آن تخلفی نیست وَ اسْتَغْفِرْ لِدُنْيِكَ (و استغفار کن برای گناهت) کسی که سر زدن گناهان کوچک را بر پیامبران جایز می داند این آیه را چنین معنی می کند که از خدا برای گناه کوچکت که از تو سر زده است درخواست آمرزش کن و این به خاطر نعمت بزرگی است که خداوند پیامبران خود را در مقابل گناهان صغیره مکلف به توبه می کند.

ولی کسی که حتی گناه صغیره را بر پیامبران جایز نمی داند، که همین عقیده نیز درست و صحیح است می گوید: این امر، دستور تعبدی از خدا به پیامبرش بوده که او دعا و طلب آمرزش کند تا بدین وسیله درجات و مقامش بالا رفته و نیز سرمشقی باشد برای آنان که از پیغمبر تبعیت می کنند.

وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ

(و تسبیح بگو به ستایش پروردگارت) یعنی خداوند را منزّه کن و به شکر او اعتراف کن و نسبت نعمتها را به او بده و بر او شبیه و مثلی قرار مده.

و برخی گفته اند: تنزیه کن صفات خدا را از صفات افراد حادث، و منزّه که افعال او را از افعال ستمکاران.

و بعضی گویند: نماز بگزار به امر پروردگارت:

بِالْعِشِيِّ

(شامگاه) از نیمه روز تا هنگام شب وَ الْإِبْكَارِ (و بامدادان) از طلوع فجر دوم تا طلوع خورشید، و این قول «مجاهد» است.

«ابن عباس» گوید: مقصود نمازهای پنجگانه است.

از رسول خدا (ص) روایت شده که فرمود: ای آدم! به یاد آور مرا یک ساعت بعد از صبح و یک ساعت بعد از عصر کفایت می کند از مهم تو.

ص: ۲۸۶

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۵۶)
 لَخَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرَ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۵۷) وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَلَا الْمُسِيءُ قَلِيلًا مَّا تَتَذَكَّرُونَ (۵۸) إِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ (۵۹) وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ (۶۰)

ترجمه:

همانا آنان که ستیزه می کنند در آیات خداوند بدون دلیلی که بیایدشان نیست در سینه هاشان مگر کبر، نیستند که برسند به آن، پس پناه ببر به خداوند همانا اوست شنوا و بینا. همانا آفرینش آسمانها و زمین بزرگتر است از آفرینش مردم و لکن بسیاری از مردم نمی دانند. و مساوی نیست کور و بینا و آنان که ایمان آورده و عمل صالح کردند و بدکاران، کمی یادآور شوید. همانا ساعت آینده است نیست در آن شکی و لکن اکثر مردم ایمان نمی آورند. و گفت

پروردگارتان بخوانید مرا اجابت کنم شما را، همانا آنان که تکبر می کنند از عبادت من بزودی داخل شوند به دوزخ سرافکنندگان.

قرائت:

تذکرون- اهل کوفه این کلمه را به (تاء) خوانده و دیگران به (یاء).

وجه قرائت اول این است که (قل لهم بگو بر ایشان) در تقدیر بوده و به صورت مخاطب به کار رفته و وجه قرائت دوم این است که منظور از فاعل (یتذکرون) کافران که مغایبند باشد سیدخلون- «ابو جعفر» و «ابن کثیر» و «ابو بکر» غیر از «شمونی» و «سهل» این کلمه را به ضم (یاء) و فتح (خاء) خوانده و دیگران به فتح (یاء) و ضم (خاء) قرائت کرده اند و وجه هر دو قرائت روشن است.

شأن نزول:

این آیه (إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ) درباره یهود نازل شده است که می گفتند: «دجال» خروج خواهد کرد و ما او را به علیه محمد و پیروانش یاری کنیم تا از دست ایشان راحت شده و ملک به سوی ما بازگردد، و این قول «ابو العالیه» است.

تفسیر:

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ

(همانا آنان که جدال می کنند) یعنی دشمنی می کنند فی آیات الله (در آیات خداوند) یعنی در دفع و ابطال آیات خداوند بغير سلطان (بدون سلطانی) یعنی بدون حجتی که:

أَتَاهُمْ

(بیایندشان) از جانب خداوند که به واسطه آن مذهبی که با مذهب ایشان مخالف است انکار کنند إِنَّ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ (نیست در سینه هاشان مگر کبر) یعنی در سینه- های ایشان جز تکبر و جبریت و نشان دادن عظمت بر «محمد» (ص) چیز دیگری

نیست.

مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ

(نیستند که به آن برسند) یعنی آنها نمی رسند به مقتضی این عظمت زیرا خداوند آنان را خوار و ذلیل می کند.

برخی گفته اند که منظور این است: آنان روی حسد به نبوت تو که خدا به واسطه آن تو را گرامی داشته است تکبر کرده ولی به بزرگی نمی رسند زیرا خداوند به شرف نبوت هر که را بخواهد بلند و گرامی می دارد.

و بعضی گفته: آنان نمی رسند به وقت خروج «دجال» فَاسْتَيْعَذُ بِاللَّهِ. (پناه ببر به خداوند) از شرّ یهود و دجال و از شر آن چه که پناه بردن از آن واجب است.

إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ

(همانا او شنواست) به گفتار اینان اَلْبَصِيرُ (بیناست) به نهانشان و در این سخن بر ایشان هشدار و تهدید است لَخَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (آفرینش آسمانها و زمین) که با عظمت بوده و دارای اجزاء بسیاری می باشند و در فضا بدون ستون قرار گرفته و فلک و ستارگان آن بدون سبب در حرکت است أَكْبَرُ (بزرگتر است) یعنی در نزد ما دارای عظمت و ابهت می باشد مِنْ خَلْقِ النَّاسِ (از آفرینش مردم) اگر چه خلقت مردم از نظر زندگانی و حواسی که برای ادراکات گوناگونی آماده شده با عظمت تر می باشد.

وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

(ولی اکثر مردم نمی دانند) به جهت این که از فکر خود عدول کرده و بر صحت این فکر استدلال نمی کنند، مقصود این است که مردم چون اقرار کردند به این که خداوند آسمان و زمین را آفرید چگونه قدرت خدا را بر توانایی زنده کردن مردگان انکار می کنند، ولی ایشان از تدبیر اعراض کرده و خود را به جای افراد جاهل و نادان قرار دادند که هیچ چیزی را نمی دانند.

ص: ۲۸۹

وَ مَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَ الْبَصِيرُ

(و مساوی نیست کور و بینا) یعنی مساوی نمی باشد کسی که خود را مهمل و بیهوده قرار داده با کسی که اندیشه کرده و حق را شناخته است، خداوند آن را که در دلها تفکر نمی کند به کور تشبیه کرده و آن را که به آنها استدلال می کند به بینا مثال زده است.

وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ لَا الْمُسِيءِ

(و آنان که ایمان آوردند و عمل صالح کردند و نه زشتکار) یعنی مؤمن صالح با کافر فاسق در کرامت و اهانت و هدایت و ضلالت مساوی نیستند.

قَلِيلًا مَا تَنذَرُونَ

(اندکی یاد آور شوید) ممکن است که (ما) زایده و یا مصدریه باشد، پس تقدیر چنین می شود (قلیلا تذکرهم کم است تذکر ایشان) یعنی نظرشان در آنچه سزاوار است و بسوی آن خوانده می شوند اندک است.

إِنَّ السَّاعَةَ

(ساعت) یعنی قیامت لَآتِيَةٌ (آینده است) یعنی واقع شود لَا رَيْبَ فِيهَا (شکی نیست در آن) یعنی در آمدن آن شکی نیست وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ (و لکن بسیاری از مردم ایمان نمی آورند) یعنی این مطلب را بخاطر جهلشان به خداوند و گمانشان در اخبار او، تصدیق نمی کنند وَ قَالَ رَبُّكُمْ اذْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ (و گفت پروردگارتان بخوانید مرا اجابت کنم شما را) یعنی زمانی که مصلحت اقتضاء کند خداوند شما را اجابت می کند، پس ناچار در این جمله باید لفظا یا اضماراً، (مصلحت) را شرط قرار داد و الا نادرست خواهد بود زیرا بسیار شود که به مفسده ای بخوانند و اجابت آن قبیح باشد، ولی شرط عدم مفسده، لازم نمی باشد.

«ابن عباس» گوید معنی چنین است که: پیروی و عبادت کنید مرا تا ثواب دهم شما را، و بر این سخن دلالت می کند قول رسول خدا (ص) که فرمود:

دعا عبارت از عبادت است. و چون از عبادت به دعا تعبیر کرده ثواب دادن را

به معنی اجابت قرار داده است تا تجانس در لفظ رعایت شود.

إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي

(همانا آنان که تکبر می کنند از عبادت من) و از دعای من سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ ^{بِأَخْرِيْن} (بزودی داخل دوزخ شوند سرافکنندگان) یعنی خوار و ذلیل باشند.

در این آیه دلالت بر عظمت قدر دعا در نزد خداوند و فضیلت انقطاع بسوی خداوند شده است

حدیث:

«معاویه بن عمار» گوید به حضرت صادق (ع) عرض کردم: فدایت شوم چه می فرمایی درباره دو مرد که داخل مسجد می شوند، یکی نمازش زیادتیر و دیگری دعایش زیادتیر است، کدام یک از آن دو افضل هستند؟ حضرت فرمود کار هر دو نیکوست، گفتم فهمیدم ولی می پرسم کدام یک افضل هستند؟ فرمود:

آنکه نیایش و دعایش بیشتر است! آیا نشنیده ای قول خداوند را که می گوید:

(ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ...)

و فرمود: دعا عبادت بزرگ است.

«زراره» از حضرت باقر (ع) روایت کرده که فرمود درباره این آیه که:

بهترین عبادت عبارت از دعا می باشد.

«حنان بن سدير» از پدرش روایت کرده که به «امام باقر» (ع) گفتم کدام یک از عبادتها بهتر است؟ فرمود: هیچ چیزی نزد خداوند بهتر از این نیست که سؤال شود و طلب گردد از آن چه پیش اوست و کسی دشمن تر به خدا نیست از کسی که از عبادت خداوند تکبر کرده و از آن چه نزد خداست سؤال نکند.

اشاره

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ (۶۱) ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَىٰ تُوْفُكُونَ (۶۲) كَذَلِكَ يُؤَفِّكُ الَّذِينَ كَانُوا بِالآيَاتِ اللَّهُ يَجْحَدُونَ (۶۳) اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَبَارِكُوا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۶۴) هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۶۵)

ترجمه:

خداوند است آن که قرار داد شب را برای شما تا بیارامید در آن و قرار داد روز را بینا کننده همانا خداوند صاحب فضل است بر بندگان و لکن اکثر مردم شکر نمی کنند. این است خداوند پروردگار شما، آفریننده هر چیزی، نیست الهی مگر او، پس کجا رانده می شوید. این چنین رانده شونده آنان که بودند آیات خدا را انکار می کردند. خداست آن که قرار داد برای شما زمین را پایگاه و آسمان را بنائی و اندام داد شما را پس نیکو گردانید اندام شما را

و روزی داد شما را از پاکیزه ها، این است خداوند پروردگار شما، پس مبارک است خداوند پروردگار جهانیان. اوست زنده، نیست الهی مگر الله پس بخوانید او را خالص کنندگان دین برای او، سپاس خداوند را که آفریدگار جهانیان است.

تفسیر:

و اینک خداوند می پردازد به آن چه که بر توحیدش دلالت می کند و می فرماید:

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ

(خداست آن که قرار داد برای شما) گروه مردم اللَّيْلَ (شب را) و آن از میان غروب آفتاب تا به طلوع فجر دوم است لِتَسْكُنُوا فِيهِ (تا بیارمید در آن) یعنی غرض خداوند از خلقت شب، سکونت و استراحت شما از رنج و مشقت روز می باشد.

و النَّهَارَ مُبْصِرًا

(و روز را بینا کننده) یعنی قرار داد برای شما روز را که از طلوع فجر دوم تا به غروب خورشید است، روشنی بخش تا مواضع حاجتهای خود را ببینید، خداوند روز را بینا قرار داد چون می بینند در آن بینندگان إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ (همانا خداوند صاحب فضل بر مردم است) به این نعمتها که بر مردم ارزانی داشته بدون این که استحقاق داشته و حق طلب داشته باشند.

و لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ

(و لکن اکثر مردم سپاسگزاری نمی کنند) یعنی اکثر مردم با همه این نعمتها به آنها اعتراف نکرده و انکار کرده و به آنها کافر شدند، سپس خداوند خلق خود را مخاطب ساخته و می فرماید:

ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ

(این است خداوند پروردگار شما) یعنی آن که این دلالتها را ظاهر ساخته و نعمتها را ارزانی داشته اوست خداوند، پروردگار شما و مالک شما خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ (آفریننده همه چیز) از آسمانها و زمین و آن چه میان

این دو است لاَ إِلَهَ إِلَّا هُوَ (نیست الهی مگر او) یعنی کسی به غیر از خداوند مستحق عبادت نیست فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ (پس کجا برگردانیده شوید) یعنی چگونه از عبادت خداوند به عبادت غیر او توجه می کنید با این که دلیلهای توحید خداوند آشکار است، سپس خداوند می گوید:

كَذَلِكَ

(این چنین) یعنی چنان که اینان روگردانده و منصرف شدند يُؤْفَكُ الَّذِينَ كَانُوا بِالآيَاتِ اللّٰهِ يَجْحَدُونَ (برگردانده شوند آنان که به آیتهای خداوند انکار می ورزند) و آنان پیشینیان ایشان بودند از کافران که بزرگانشان و رهبرانشان آنان را منصرف کرده و بازگردانده بودند.

و اکنون خداوند به ذکر دلیلهای توحید خود پرداخته و می فرماید:

اللّٰهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ قَرَارًا

(خداوند است آن که قرار داد زمین را برای شما جایگاهی) که در آن قرار گیرید وَالسَّمَاءَ بِنَاءً (و آسمان را بنائی) یعنی آسمان را بنای مرتفعی بر بالای سر شما قرار داد و اگر آن را بسته قرار می داد مردم نمی توانستند از میان آسمان و زمین استفاده کنند وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ (و صورت داد شما را پس نیکو گردانید صورتهای شما را) زیرا صورت انسان و بنی آدم بهترین صورتهای حیوانات می باشد.

«ابن عباس» گوید: خداوند بنی آدم را ایستاده و معتدل خلق کرد که با دستش غذا خورده و آن را به کار می برد در حالی که مخلوقات دیگر با دهانشان غذا را فرا می گیرند و می خورند.

وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ

(و روزی داد شما را از پاکیزه ها) زیرا هیچ حیوانی نیست که غذاهای او و نوشیدنیهای او مانند انسان پاک تر و پاکیزه تر باشد که برای انسان خلق کرده است، چه این که انواع خوراکیهای پاکیزه و لذت بخش از

میوه ها و گیاهان و گوشتها بقدری می باشد که به شماره نمی آید ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ (این است خداوند، پروردگار شما) یعنی انجام دهنده کارهای گذشته، خلق کننده شماست فَبَارِكْ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (با عظمت است خداوند، پروردگار جهانیان است) یعنی اجل است خداوند، که دائم و ثابت بوده و ازلی و ابدی است هُوَ الْحَيُّ (اوست زنده) یعنی آن که این نعمتها را بر شما ارزانی داشته زنده ای است که علت و فاعل و بنائی ندارد لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ (نیست خدایی مگر او، پس بخوانید او را اخلاص کننده باشید دین را برای او) یعنی در دعا و عبادت او، با اخلاص باشید اَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (سپاس خداوندی را که پروردگار جهانیان است) «فراء» گوید: این جمله (اَلْحَمْدُ لِلَّهِ...) (خبر) بوده و دارای معنی مقدر است، گویا که خداوند می گوید: بخوانید و سپاس گوئید خداوند را بر این نعمتها را که ارزانی داشته و بگوئید (اَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) «مجاهد» از قول «ابن عباس» می گوید: هر که (لا اله الا الله) گوید باید به دنبالش (الحمد لله رب العالمين) بگوید طبق این دو آیه که به ترتیب آمده است: (مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ - اَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ)

اشاره

قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَمَّا جَاءَنِيَ الْبَيِّنَاتُ مِنْ رَبِّي وَأُمِرْتُ أَنْ أُسَلِّمَ لِلرَّبِّ الْعَالَمِينَ (۶۶) هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَنْ يَتَوَفَّى مِنْ قَبْلُ وَلِتَبْلُغُوا أَجَلًا مُّسَمًّى وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۶۷) هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ فَمَاذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۶۸) أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ أَنَّىٰ يُضَرَّفُونَ (۶۹) الَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ وَبِمَا أُرْسِلْنَا بِهِ رُسُلْنَا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۷۰)

ترجمه:

بگو من باز داشته شدم که عبادت کنم آنان را که به غیر از خداوند می - خوانید چون آمد به سوی من بینه ها از پروردگرم و فرمان شده ام که تسلیم شوم به پروردگار جهانیان. اوست آن که آفرید شما را از خاک، سپس از نطفه سپس از خون بسته، سپس خارج می کند شما را کودکی، پس تا برسید به کمال قوت،

سپس بوده باشید پیرانی و از شما باشد آن که متوفی شده از پیش، و تا برسید به سرآمد معین شده و شاید که شما اندیشه کنید. اوست آن که زنده میکند و می میراند، پس گاهی که حکم کند به چیزی همانا می گوید بوده باش، پس باشد، آیا ندیدی آنان را که مجادله میکنند در آیات خداوند کجا برگردانده شوند. آنان که تکذیب کردند کتاب را و آن چه را فرستادیم به آن رسولان خود را، پس زود باشد که بدانند.

تفسیر:

سپس خداوند پیامبر خود را مخاطب ساخته و فرمود:

قُلْ

(بگو) ای محمد! بر کافران قومتِ اِنِّی نُهَيْتُ (همانا باز داشته شده ام) یعنی خدا نهی کرده است مرا اَنْ اَعْبُدَ الَّذِیْنَ تَدْعُوْنَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ (این که عبادت کنم آنان را که می - خوانید به غیر از خداوند) یعنی نهی شده ام که متوجه کنم عبادت خود را به آنان که غیر از خداوند می خوانید، آنان را که از بتها برای خود خدایانی قرار داده اید.

لَمَّا جَاءَنِي الْبَيِّنَاتُ مِنْ رَبِّي

(چون آمد مرا بینه هایی از پروردگارم) یعنی هنگامی که حجتها و برهانهایی که از جانب خداوند در این امر برایم آمده است وَ اُمِرْتُ (و امر شده ام) با این حال اَنْ اُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (این که تسلیم شوم به پروردگار جهانیان) یعنی تسلیم شوم به امر پروردگارم که مالک تدبیر همه مخلوقات می باشد، سپس خداوند به ذکر ادله پرداخته و می گوید:

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ

(اوست که آفرید شما را) ای گروه انسانها مِنْ تَرَابٍ (از خاک) یعنی پدر شما آدم را که به او میرسید، از خاک آفرید ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ (سپس از نطفه) یعنی سپس ایجاد کرد نطفه را از این

اصلی که آن را از خاک آفریده بود، و نطفه عبارت است از آب مرد و زن **ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ** (سپس از خون بسته) که قطعه ای از خون است **ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً** (سپس بیرون آورد شما را کودکی) یعنی کودکانی که یکی پس از دیگری متولد می شوند، و بدین جهت لفظ (طفل) را مفرد آورده است «یونس» گوید: عرب لفظ (طفل) را به هر دو معنی مفرد و جمع به کار می برد و لذا خداوند می گوید: **(أَوِ الطُّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَيَّ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ)**، «یا کودکانی که اطلاع نیافته اند به عورت‌های زنان-نور-»^{۳۱}، پس مقصود چنین است که خداوند شما را پس از گذراندن چندین مرحله به صورت نوزاد خرد از رحم‌های مادرانتان بیرون می آورد.

ثُمَّ لِيَتَّبِعُوا أَشَدَّكُمْ

(پس تا برسید به کمال قوت خود) این جمله ممکن است که به معنی جمله **(ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً)** عطف باشد به این معنی که: شما را به صورت طفل خارج کرده تا رشد کنید و به جوانی رسیده، سپس به کمال قوت و نیروی خود برسید. و احتمال دارد معطوف به معنی جمله **(نخرجکم طفلاً)** بوده و معنایش چنین باشد: بیرون آوردیم به صورت طفولیت سپس برسید به کمال قوت خود.

ثُمَّ لَتَكُونُوا شُيُوخًا

(سپس بوده باشید پیرانی) پس از این **وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى مِنْ قَبْلُ** (و از شما باشد آن که وفات کرده از پیش) یعنی پیش از آن که به کمال قدرت خود برسد و پیش از آن که پیر شود **وَ لِيَتَّبِعُوا أَجْلاً مُسَيَّمِي** (و تا برسد به سرانجام نام برده شده) یعنی برسد هر یک از شما به اجلی نام برده و معین شده ای که در آن هنگام می میرد «حسن» گوید: این اجل زمانی است که قیامت برای مردم بپا شود و اجل مسمی قیامت است **وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ** (و شاید که شما تعقل کنید) یعنی خداوند شما را به

جهت اغراض یاد شده آفریده تا شما تفکر کرده و تعقل کنید درباره آن چه از نعمتهای گوناگون بر شما ارزانی داشته است و از شما خواسته و اراده کرده که در عبادت خداوند اخلاص کنید هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ (اوست آن که زنده می کند و می میراند) یعنی آن خدایی که شما را با این اوصاف از خاک آفرید همان است که شما را زنده می کند و می میراند، پس اول شما از خاک و آخر شما به سوی خاک می باشد فَإِذَا قُضِيَ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (پس چون حکم کند به چیزی پس همانا گوید بر آن بوده باش پس می باشد) یعنی خداوند این کار را بدون عذر و ممانعت انجام می دهد و این معنی به منزله این جمله است، (باش پس باشد) چون خداوند چیز معدوم را که نبودن است به تکون و بودن مورد خطاب قرار می دهد أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ (آیا نمی بینی آنان را که در آیات خداوند جدال می کنند) یعنی مشرکان را که در باطل کردن و دفع حجتهای خداوند مخاصمه و دشمنی می کنند أَنِّي يُضَيِّرُونَ (کجا بر گردانده شوند) یعنی چگونه و از کجا از راه راست بسوی گمراهی منقلب می شوند، و اگر ایشان در آیات خداوند با تفکر و نظر در صحت آنها مخاصمه می کردند باین حد مورد سرزنش خداوند قرار نمی گرفتند سپس خداوند به وصف حال ایشان پرداخته و می گوید:

الَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ

(آنان که تکذیب کردند کتاب را) یعنی قرآن را و منکر آن شدند وَ بِمَا أَرْسَلْنَا بِهِ رُسُلَنَا (و آن را که فرستادیم به آن رسولان خود را) یعنی و آنان که تکذیب کردند آن چه که از شرایع و کتب به آن فرستادیم رسولان خود را پیش از تَوْفَسُوفَ يَعْلَمُونَ (پس زود باشد بدانند) عاقبت کار خود را هنگامی که

روی آورد به ایشان گناه آنچه که منکر شده و نازل شود عقاب آنچه که مرتکب شده اند پس خواهند فهمید آنچه که دعوت کردی حق بوده و آنچه آنان مرتکب شدند گمراهی و فساد بوده است .

ص :۳۰۰

اشاره

إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسَبِّحُونَ (۷۱) فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ (۷۲) ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ (۷۳)
 مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ (۷۴) ذَلِكَ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ
 بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ (۷۵)

ترجمه:

هنگامی که غلها در گردنهایشان باشد و زنجیرها کشیده شوند. در آب سوزان، سپس در آتش افکنده شوند. سپس گفته می شود بر ایشان کجاست آنچه شرک می ورزیدید. به غیر از خداوند، گویند گم شدند از ما، بلکه نبودیم بخوانیم از پیش چیزی را، اینچنین گمراه می کند خداوند کافران را. این بدانجهت است که شما بودید شادمانی می کردید در زمین بدون حق و به آنچه بودید می بالیدید.

قرائت:

سلاسل- «ابن مسعود» و «ابن عباس» این لفظ را به فتح (لام) خوانده اند «ابن جنی» گوید: تقدیر آیه چنین است که: (اذ الاغلال فی اعناقهم و یسبحون السلاسل زمانی که غلها در گردنهایشان باشد و بکشند زنجیرها را) پس جمله (یسبحون السلاسل) با فعل و فاعل عطف به جمله (إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ) با مبتداء و خبر می باشد.

لغت:

اغلال- این کلمه جمع (غل) است و آن طوقی است که به جهت ذلت و شکنجه در گردن افکننده می شود و اصل کلمه (غل) به معنی دخول است، گفته می شود: (انغل العنق فی الشیء غلّ شد گردن در چیزی) زمانی که داخل در آن چیز شود، و (غلول) به معنی خیانت است، زیرا خیانت مانند (غل) است که در گردن صاحبش قرار می گیرد.

سلاسل- این کلمه جمع (سلسله) و آن حلقه های به رشته در آمده ای است که در جهت طول استمرار دارد و معادل لفظ فارسی آن (زنجر) است.

یسبحون- اصل کلمه (سحب) به معنی کشیدن بر زمین است.

یسجرون- اصل کلمه (سجر) به معنی افکندن هیزم در آتش بزرگی چون تنور می باشد که با آتشگیره افکنده می شود.

یفرحون- کلمه (فرح) به معنی شادی است.

یمرحون- کلمه (مرح) به معنی شدت شادمانی است. گویند: (فرس مروح) یعنی اسب با نشاط و شادمان.

اعراب:

یسبحون- این کلمه محلا- منصوب بوده چون (حال) است و تقدیر چنین است (مسحوبین علی النار مسحوبین فیها در حالی که افکنده شوند به آتش و مسجون و زندانی باشند در آن) إِذِ الْأَغْلَالُ - عامل در این کلمه (فَسَيُوقَفُ يَعْلَمُونَ) است اگر در (یعلمون) توقف نکنیم و در (سلاسل) وقف کنیم. ولی اگر در (یعلمون) توقف کنیم عامل در (إِذِ الْأَغْلَالُ) کلمه (یسبحون) خواهد بود.

تفسیر:

إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ

(زمانی که غلها در گردنهایشان باشد) یعنی گناه کار خود را زمانی خواهند فهمید که غلها در گردنهای ایشان باشد.

وَ السَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ فِي الْحَمِيمِ

(و زنجیرها، کشیده شوند در آب سوزان) یعنی کشیده شوند در آب گرمی که به انتهای حرارت رسیده است.

ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْحَرُونَ

(سپس در آتش افکنده شوند) «مجاهد» گوید: یعنی آنان هیزم و آتشگیره آتش شوند که آتش به آنان افروخته گردد.

ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ

(سپس گفته شود بر ایشان) یعنی به کافران هنگام داخل شدن به آتش از راه سرزنش گفته می شود:

أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ

(کجاست آنکه بودید شرک می ورزیدید به غیر از خداوند) یعنی کجاست آنچه گمان می کردید سود و زیان دهد از بتهایی که عبادت می کردید.

قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا

(گویند گم شدند از ما) یعنی نابود و هلاک شدند و ما نمی توانیم آنها را ببینیم، سپس دنباله سخن را ادامه داده و می گویند:

بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئًا

(بلکه نبودیم بخوانیم از پیش چیزی را) و اینک به نظرهای مختلف در این آیه توجه کنید:

۱- «جبائی» گوید: ما چیزی را نخواندیم که سزاوار عبادت باشد و از عبادت آن بهره مند شویم.

۲- نبودیم چیزی را بخوانیم که سود یا زیان دهد و شنوا و بینا باشد.

۳- «ابو مسلم» گوید: جمله فوق تأیید می شود به اینکه: ما به چیزی که رفع بی نیازی نکند و سودی ندهد می گوئیم: (این چیزی نیست) زیرا این که کافران می گویند: (ضَلُّوا عَنَّا) گم شدند از ما) اعتراف است که ایشان بتها را عبادت می کردند و با جمله فوق می خواهند ترک قبیح از خود بکنند.

۴- برخی گفته اند: ضایع شد عبادتهایی که برای بتها می کردیم، پس ما با عبادت کردن آنها چیزی را انجام ندادیم، چنان که شخص پشیمان و با حسرت می گوید: من چیزی را انجام ندادم.

(این چنین خداوند گمراه می کند کافران را) یعنی هم چنان که خداوند اعمال این گروه را گمراه کرده و آرزوهای ایشان را نقش بر آب فرمود، همین کار را نسبت به همه کافران انجام می دهد که از اعمال خود هیچ سودی نبرند.

«حسن» گفته منظور از (يُضِلُّ الْكَافِرِينَ) این است که اعمال ایشان را باطل می کند.

و عده ای گفته اند که خداوند کافران را از راه بهشت و ثواب گمراه میکند آن چنان که ایشان را در بت پرستی گمراه گردانید به اینکه ایشان را از میل به منافع واقعی منصرف می کند.

ذِكْرُكُمْ

(این) عذاب که بر شما نازل شده، بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ (بدانجهت که بودید شادی می کردید در زمین بدون حق و به آنچه بودید می بالیدید) در این آیه خداوند شادی و (فرح) را مقید به شادی در زمین کرده ولی (مرح) و بالیدن را مطلق ذکر کرده است چون (فرح) و شادی گاهی نیکو و ممدوح بوده و گاهی باطل می باشد ولی (مرح) و بالیدن مطلقا باطل است و مقصود چنین است: خداوند آنچه را که نسبت بشما انجام داده به جهت پاداش شادی ناحق شما است در حالی که پیامبران و اولیای حق دچار گرفتاری بوده اند و به خاطر این بوده که شما به خود بالیده و ناشکری و ناسازگاری می کردید .

اشاره

أَدْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ (۷۶) فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَأِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَأَلَيْنَا يَزْجَعُونَ (۷۷) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ وَ مَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ فُضِيَ بِالْحَقِّ وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ (۷۸) اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَنْعَامَ لِتَرْكَبُوا مِنْهَا وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ (۷۹) وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَ لِتَبْلُغُوا عَلَيْهَا حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ وَ عَلَيْهَا وَ عَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ (۸۰)

ترجمه:

داخل شوید دربهای دوزخ را جاویدانید در آن پس چه بد است جایگاه متکبران. پس شکیبایی کن همانا وعده خداوند حق است پس یا نشان می دهیم بر تو برخی که وعده دادیم ایشان را یا میمیرانیم تو را پس به سوی ما بازگردانده می شوند. و به حقیقت فرستادیم رسولانی پیش از تو، از آنها داستان بعضی

را بر تو گفتیم و داستان بعضی را نگفتیم بر تو، و نیست بر رسولی این که بیاورد آیه ای را مگر به اذن خداوند، پس چون آمد امر خدا حکم شود به حق و زیان برد در این هنگام تبهکاران. خداوند است آنکه قرار داد برای شما چهار پایان را تا برخی را سوار شده و از برخی بخورید. و برای شماست در آنها منفعت - هایی و تا برسید به آنها نیازی را که در سینه هاتان است و بر آنها و بر کشتیها سوار شوید.

تفسیر:

اشاره

و اکنون خداوند به بیان حال کافران پرداخته و می فرماید:

أَدْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ

(داخل شوید از درهای جهنم) که آن هفت عدد است خَالِدِينَ فِيهَا (جاودانان در آن) یعنی ابدی در آن بوده و انتهای بر مصیبت شما و پایانی برای شکنجه شما نمی باشد.

برخی گفته اند: اینکه بر جهنم خداوند درهایی را ذکر کرده چنان که برای آن در کاتی را قرار داده برای تشبیه کردن است به آنچه که انسان در دنیا از وجود طبقات و گودالهای زیرزمینی و زندانها در ذهن خود تصور می کند که به این صورت هول و بزرگی شکنجه برای او مجسم می گردد.

فَبئسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ

(پس چه بد است جایگاه کبر و رزان) یعنی چه بد است مقام آنان که از عبادت خداوند متعال تکبر کرده و از فرمانبری او سرپیچی کردند.

اگر پرسش شود که چرا (بئس بد است) درباره جایگاه متکبران بکار رفته با اینکه مناسب برای ایشان میباشد! در جواب گفته می شود که خود جایگاه ذاتا مورد نفرت است آن چنان که عقل از کار زشت طبعاً تنفر و انزجار می کند، بدینجهت بکار بردن اسم (بئس) در این مورد نیکو می باشد. و اکنون خداوند به پیغمبرش دستور می دهد:

(صبر کن) ای محمد بر آزاری که قومت بر تو روا می دارند و تو را تکذیب می کنند، یعنی ثابت قدم باش در راه حق. و در اینجا بجای ثبات صبر به کار رفته چون ثابت ماندن در چیزی مانند چشیدن تلخی است و لذا اهل بهشت را به صبر وصف نکرده است اگر چه به ثبات وصف کند و لکن اهل بهشت را به حلم وصف می کنند زیرا که آن، مدحی می باشد که در آن نقصی وجود ندارد.

□
إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ

(همانا وعده خداوند حق است) یعنی آنچه خداوند از ثواب بهشت در مقابل صبر، به مؤمنان وعده داده حق بوده و شکی در آن نیست بلکه موجودیت آن حتمی می باشد.

برخی گفته: اینکه خداوند وعده نصرت و یاری از پیامبران و انتقام از دشمنان ایشان را داده و حق بوده و خلافتی در آن نخواهد بود.

□
فَمَا نُؤْتِيكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ

(پس یا نشان دهیم بر تو برخی آنچه را که وعده داده ایم ایشان را) از عذاب در زندگانی تو.

اینکه خداوند برخی از آنچه را وعده داده نشان می دهد و همه آن را نشان نمی دهد بدینجهت است که عذاب دنیا برخی از عذابی می باشد که مردم کافر استحقاق دارند.

أَوْ نَتَوَفِّيَنَّكَ

(یا تو را میمیرانیم) پیش از آنکه این عذاب به ایشان نازل شود.

□
فَالْيُنَا يُرْجَعُونَ

(پس به سوی ما بازگردانده می شوند) در روز قیامت و ما انجام می دهیم به ایشان عذاب و شکنجه ای که مستحق می باشند و فراموش نمی کنیم.

سپس خداوند در تسلیت و تسکین پیغمبر (ص) می گوید:

□
وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ

(و به حقیقت فرستادیم رسولانی پیش از تو) ای محمد مِنْهُمْ مِّنْ قَصَصِنَا عَلَيْكَ (قصه برخی از آنان را بر تو گفتیم) از سرگذشت و

داستانشان.

و مِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْضِصْ عَلَيْكَ

(و قصه برخی از ایشان را نگفتیم) و برخی گفته اند مقصود این است که ذکر بعضی از ایشان را بر تو خوانده و ذکر بعض دیگر را نخوانده ایم.

از علی علیه السلام نقل شده که خداوند پیامبری را مبعوث کرد که سیاه بوده و داستان آن به ما نرسیده است.

شماره پیامبران:

روایات و اخبار در عدد انبیاء مختلف است، در بعضی از آنها عدد پیامبران صد و بیست هزار آمده و در بعض دیگر هشت هزار گفته شده که چهار هزار از «بنی اسرائیل» و چهار هزار نفر دیگر از اقوام دیگر می باشد.

وَ مَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ

(و نیست برای رسولی که بیاورد آیتی را) یعنی معجزه و دلالتی را إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ (مگر به اذن خداوند) و امر او، مقصود این است که:

آوردن معجزه به دست پیامبر به صورت مستقل نیست بلکه به دست خداوند است که بر طبق مصلحت می آورد.

فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ

(پس زمانی که بیاید امر خداوند) و آن قیامت است.

قُضِيَ بِالْحَقِّ

(حکم به حق شود) میان مسلمانان و کافران و نیکان و فاجران.

وَ خَسِرَ هُنَالِكَ

(و زیان برد در این هنگام) یعنی در قیامت.

الْمُبْطِلُونَ

(افراد باطل) زیرا که با از دست دادن بهشت و داخل شدن در جهنم زیان می برند و این همان زیان آشکار است. و مبطل، صاحب باطل است.

و اینک خداوند به شماره نعمتهای خود پرداخته و بیان می دارد:

□
اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَنْعَامَ

(خداوند است آنکه قرار داد برای شما

ص: ۳۰۸

چهار پایان را) از شتر و گاو و گوسفند.

لِتَرْكَبُوا مِنْهَا

(به بعضی از آنها سوار شوید) تا از سوار شدن استفاده برید.

وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ

(و بعضی از آنها را بخورید) یعنی برخی از آنها چون شتر و گاو برای خوردن و سوار شدن است و بعض دیگر چون گوسفندان برای خوردن است.

برخی گفته اند مراد از انعام و چهار پایان در این مورد عبارت از شتران است زیرا که اکثراً طبق عادت بر آنها مردم سوار شده و حمل می کنند.

(لام) در (لترکبوا) لام غرض است، و چون خداوند این چهارپایان را آفرید و اراده کرد خلق او از آنها نفع برند و مسلماً خداوند اراده قبیح و مباه نمی کند، پس ناچار اراده کرده که مردم از چهار پایان به خاطر قرب و طاعت خداوند انتفاع و استفاده ببرند.

وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ

(و برای شما در آنها سودهایی است) یعنی از شیر و پشم و موی آنها می توانید استفاده کنید.

وَلِتَبْلُغُوا عَلَيْهَا حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ

(و تا برسید به آنها حاجتی را که در سینه هاتان دارید) به اینکه سوار شده به مناطقی که مورد حاجت می باشد برسید.

وَعَلَيْهَا

(و بر آنها) یعنی بر چهارپایان که در اینجا منظور شتران است.

وَعَلَى الْفَلَکِ

(و بر کشتی ها) (سوار شوید) یعنی در خشکی با شتر و در دریا با کشتی مسافرت کنید، پس خداوند چون می دانست که ما در خشکی و دریا احتیاج به مسافرت پیدا خواهیم کرد لذا مرکبی برای خشکی و مرکبی برای آب برای ما خلق کرد.

اشاره

و يُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَآيَ آيَاتِ اللَّهِ تُنَكِّرُونَ (۸۱) أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَ
 أَشَدَّ قُوَّةً وَ أَذَارًا فِي الْأَرْضِ فَلَمَّا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۸۲) فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ
 لَمَّا نَفَقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۸۳) فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدِيثَهُ وَ كَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ (۸۴) فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ
 إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهُ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ (۸۵)

ترجمه:

و نشان می دهد شما را آیت های خود را، پس کدامین آیتهای خداوند را منکر شوید. آیا ایشان نگردیدند در زمین پس
 بنگرند چگونه بود سرانجام آنان که بودند پیش از ایشان، بودند زیادتر از ایشان از نظر نیرو و آثار در زمین، پس بی نیاز نکرد
 ایشان را آنچه که بودند کسب می کردند. پس چون آمد ایشان را رسولان ما با بینه ها شادی کردند به آنچه از دانش پیش
 ایشان بود و احاطه کرد به ایشان آنچه بودند مسخره می کردند. پس چون دیدند سختی ما را، گفتند ایمان آوردیم تنها به
 خداوند و

و کافر شدیم به آنچه که بودیم شرک و رزان. پس نیست که سودی دهد ایشان را ایمانشان زمانی که ببینند سختی ما را، سنت خداست که به حقیقت در میان بندگانش گذشت و زیان کردند در آنجا کافران.

تفسیر:

و اکنون خداوند به کافرانی که آیات خدا را و ادله ای که بر توحیدش دلالت می کند انکار کردند خطاب کرده و می فرماید:

وَ يُرِيكُمْ آيَاتِهِ

(و نشان می دهد آیات خود را) یعنی حجت‌های خود را به شما آموخته و آنها را معرفی می کند و از این آیات هلاک شدن امت‌های گذشته است و آیت در آنها به این است که ایشان پس از قرار گرفتن در نعمتها با کفر و انکار خود در نعمت و بدبختی قرار گرفتند.

و یکی از آنها آفرینش چهار پایان است که قبلا به آنها اشاره شد و توجیه آیت بودن در آنها به این جهت است که آنها برای منافع مردم رام و مسخر شده اند تا در استفاده های گوناگون مردم به کار روند و این حقیقت اقتضاء دارد که قرار دهنده آن توانا باشد و با تدبیر خود جهان را بگرداند.

فَأَيُّ آيَاتِ اللَّهِ تُنْكِرُونَ

(پس کدامین آیات خدا را منکر می شوید) این سخن سرزنش میکند آنان را که ستیزه و انکار میکنند آیات خداوند را. باید گفت انکار آیات خداوند به چند گونه است:

۱- اصلا آیات را انکار کند.

۲- دلالت این آیات را بر درستی دلالت آنها بر آنچه که باید دلالت کنند انکار کند.

پس اختلاف در سه جهت است: اول در درست بودن آیات. دوم در دلالت آنها سوم در هر دو آنها.

دفع آیه از طرف جاهلان با وجود اشتباه و قوت آیت و ضعف اشتباه به چند جهت می باشد:

ص: ۳۱۱

اول در اثر پیروی کردن از هوای نفس و داخل شدن شبهه است که موجب پوشیده شدن حجت شده و از میان رفتن ارزش آن پیش انسان می باشد.

دوم به جهت تقلید کردن است از آن که دقت و نظر در امور را ترک کند.

سوم بخاطر سابقه داشتن اعتقاد فاسد ناشی از اشتباه می باشد که مانع از تجدید نظر بر اساس فکر و علم است.

سپس خداوند آنان را متنبه ساخته و فرمود:

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ

(آیا سیر نکردند در زمین) که در جنبه ها و مناطق آن گذر کنند.

فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ

(پس بنگرید چگونه بود سرانجام آنان که بودند پیش از ایشان، بودند بیشتر از ایشان) از نظر عدد.

وَأَشَدَّ قُوَّةً

(و شدیدتر از نظر قوه) یعنی از نظر نیرو و عظیمر و بزرگتر بودند.

وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ

(و از نظر آثار در زمین) که دارای بناهای عظیم و کاخهای باشکوهی بودند.

«مجاهد» گفته: روی بزرگی هیکل و بدنشان چون روی زمین راه می رفتند آثاری از خود به جای می گذاشتند. این گروه چون معصیت خدا را کرده و باو کافر شدند و رسولان او را تکذیب کردند، خداوند نیز ایشان را هلاک کرده و در مقابل عذاب مستأصل کرد.

فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

(پس بی نیاز نکرد از ایشان آنچه که بودند کسب می کردند) یعنی آنچه که کسب کردند از بناها و اموال، بی نیاز نکرد از ایشان چیزی از عذاب را.

برخی گفته اند: مقصود از این کلام (فما اغنی) به معنی (چه چیز) است که به این صورت می شود: (چه چیز از کسب آنان بی نیاز کرد ایشان را)

پس محل(ما) اول منصوب و محل(ما) دوم مرفوع می باشد.

سپس خداوند می گوید:

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ

(پس چون آمد به آنان رسولان ایشان با بینه ها) یعنی زمانی که آمد به این کافران رسولان و پیامبرانشان که دعوت می - کرد ایشان را به توحید خداوند و اخلاص عبادت برای خداوند با حجتها و آیات...

در این کلام محذوفی در نظر گرفته شده که چنین می شود: چون آمد به ایشان پیامبرانشان با بینه ها پس منکر شدند دلالت آنها را و منکر شدند وعده ای که خدا به رسولان خود داده بود به این که امت آنان را هلاک کرده و قوم آنان را نجات دهد.

فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ

(پس شادی کردند به آنچه که از دانش در نزد ایشان بود.

«جبائی» گفته: رسولان شادی کردند به آنچه که از علم در نزدشان بود. و عده ای گفته اند: کافران شادی کردند به آنچه که از علم پیش ایشان بود، در حالی که آن جهل بود در حقیقت، زیرا ایشان می گفتند که ما از پیامبران داناتریم، مبعوث نشده و معذب نخواهیم شد و گمان و اعتقاد داشتند که این چنین فکری علم است، پس خداوند نیز طبق اعتقاد خود آنان نسبت به ایشان لفظ علم را اطلاق کرده است اگر چه در حقیقت علم نیست، چنان که لفظ (حجت) را به سخن باطل اطلاق می کنند و می گویند (حجت داحضه دلیل باطل) و نیز خداوند می گوید: (دُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ)، «بچش که تویی همانا آن مهتر گرامی - دخان - ۴۹» یعنی در نزد خودت و یا در نزد قومت مهتر و گرامی هستی. و این سخن از «حسن و مجاهد» است.

«ضحاک» گوید: منظور این است که: شادی کردند به شرکی که به آن اعتقاد داشته و به آن اعجاب کرده و گمان می کردند که آن علم است، در حالی که

جهل و کفر بوده و گفته که منظور از (فرح) شدت اعجاب و گردن فرازی است.

وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ

(و احاطه کرد به ایشان آنچه که مسخره می کردند) یعنی جزا و پاداش به مسخره گرفتن رسولان که عذاب و هلاکت باشد بر ایشان نازل شد.

فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا

(و چون دیدند سختی ما را) یعنی عذاب ما را که بایشان نازل شد.

قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدَّةٌ وَ كَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ

(گویند ایمان آوردیم به خداوند، تنها، و کافر شدیم به آنچه که بودیم شرک و رزان) یعنی کافر شدیم به اوئان و بتها.

فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا

(پس نبود که نفع دهد ایشان را ایمانشان چون دیدند سختی ما را) یعنی هنگام دیدن بأس و عذاب خداوند، زیرا در این هنگام پناهندگان می باشند و کار پناهنده، مستحق مدح و ستایش نخواهد بود.

سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ

(سنت خداست که گذشته است در میان بندگانش) لفظ (سنت) منصوب است چون مصدر بوده و چنین است که: خداوند سنت قرار داده و این سنت و روش را در امتهای گذشته همگی زیرا سودی نمی - دهد ایمانشان زمانی که ببینند عذاب را و مراد از سنت در اینجا طریقه مستمره ای از فعل خداوند است که نسبت به دشمنان انعطاف ناپذیر و منکر خود انجام می دهد.

وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ

(و زیان برد در آنجا کافران) به اینکه داخل آتش شده و ثواب را و بهشت را از دست می دهند.

فهرست جلد بیست و یکم ترجمه تفسیر مجمع البیان

عنوان صفحه سوره صافات آیات ۸۲-۳۷۱ تفسیر آیات فوق ۷-۴ آیات ۱۰۰-۸۳ ترجمه و قرائت آیات فوق ۹ شرح لغات آیات فوق ۱۰ تفسیر آیات فوق و فرازی از سرگذشت ابراهیم(ع) ۱۹-۱۱ آیات ۱۱۳-۱۰۱ ۲۰ ترجمه آیات فوق و قرائت و شرح لغات آنها ۲۱-۲۲ ذبح عظیم ۲۳ خواب پیامبران حجت است ۲۴ ذبح و ذبیح ۲۶ استدلال به نسخ ۲۸ ذبح چه چیز بوده است ۲۹ ذبح عظیم ۳۰ قصه ابراهیم و ذبح ۳۱-۳۵ آیات ۱۲۲-۱۱۴ و ترجمه و شرح لغات آنها ۳۶ تفسیر آیات فوق ۳۷-۳۸ آیات ۱۳۲-۱۲۳ و ترجمه و قرائت آنها ۳۹ قصه الیاس ۴۰-۴۳ آیات ۱۴۸-۱۲۳ و ترجمه و قرائت و شرح لغات آنها ۴۴-۴۵

تفسیر آیات فوق و سخنی از لوط و یونس ۴۶ انگیزه یادآوری از پیامبران ۵۰-۴۷ آیات ۱۶۰-۱۴۹ و ترجمه آنها ۵۱ قرائت آیات فوق ۵۲ تفسیر آیات فوق ۵۵-۵۳ آیات ۱۷۰-۱۶۱ و ترجمه و قرائت و شرح لغات آنها ۵۶ تفسیر آیات فوق ۵۹-۵۷ آیات ۱۸۲-۱۷۱ و ترجمه آنها ۶۰ تفسیر آیات فوق ۶۴-۶۱ سوره ص عدد آیات و فضیلت سوره ۶۵ آیات ۵-۱ و ترجمه و قرائت آنها ۶۶ شرح لغات و اعراب آیات فوق ۶۷ شأن نزول ۶۸ تفسیر آیات فوق ۷۱-۶۹ آیات ۱۰-۶ و ترجمه و شرح لغات آنها ۷۲ تفسیر آیات فوق ۷۵-۷۳ آیات ۱۵-۱۱ و ترجمه و قرائت و اعراب و شرح لغات آنها ۷۶ تفسیر آیات فوق ۷۹-۷۷ آیات ۲۰-۱۶ و ترجمه و شرح لغات آنها ۸۰ تفسیر آیات فوق ۸۳-۸۱ آیات ۲۵-۲۱ ۸۴ ترجمه و قرائت آیات فوق ۸۵ شرح لغات آیات فوق ۸۶

ص: ۳۱۶

تفسیر آیات فوق ۸۷-۸۹ سخنان نادرست درباره داود و اوریا ۹۰ داستانی ناپسند درباره داود ۹۱ داود در بیان علی(ع) ۹۲
آیات ۲۶-۲۸ و ترجمه آنها ۹۳ قرائت و شرح لغات و تفسیر آیات فوق ۹۴-۹۶ آیات ۲۹-۴۰ و ترجمه و شرح لغات آنها ۹۸-
۹۷ تفسیر آیات فوق و سلیمان سان می بیند ۱۰۱-۹۹ داستان سلیمان در بیان علی(ع) ۱۰۲ داستان تخت و لاشه ۱۰۳ سخنان
ناشایست درباره سلیمان(ع) ۱۰۴ نقدی از داستانهای گذشته و دنباله تفسیر آیات فوق ۱۰۵-۱۰۹ آیات ۴۱-۴۴ و ترجمه و
اعراب و شرح لغات آنها ۱۱۰ یادی از ایوب(ع) و دنباله تفسیر آیات فوق ۱۱۱-۱۱۴ آیات ۴۵-۵۴ و ترجمه و قرائت آنها ۱۱۶-
۱۱۵ تفسیر آیات فوق ۱۱۷-۱۲۰ آیات ۵۵-۶۱ و ترجمه و قرائت و شرح لغات آنها ۱۲۱-۱۲۲ تفسیر آیات فوق ۱۲۳-۱۲۵
آیات ۶۲-۷۰ و ترجمه و قرائت آنها ۱۲۶-۱۲۷ تفسیر آیات فوق ۱۲۸-۱۳۰ آیات ۷۰-۸۳ و ترجمه آنها ۱۳۱-۱۳۵ تفسیر آیات
فوق ۱۳۳-۱۳۴ آیات ۸۴-۸۸ و ترجمه و قرائت آنها ۱۳۵ تفسیر آیات فوق ۱۳۶-۱۳۷

ص: ۳۱۷

سوره زمر محل نزول و فضیلت سوره ۱۳۸ آیات ۵-۱ و ترجمه و شرح لغات و اعراب آنها ۱۴۰-۱۳۹ تفسیر آیات فوق ۱۴۴-
۱۴۱ آیات ۱۰-۶ و ترجمه و قرائت و شرح لغات آنها ۱۴۷-۱۴۵ تفسیر آیات فوق ۱۵۴-۱۴۸ آیات ۲۰-۱۱ و ترجمه آنها
۱۵۶-۱۵۵ شرح لغات و تفسیر آیات فوق ۱۶۲-۱۵۷ آیات ۲۴-۲۱ و ترجمه و شرح لغات آنها ۱۶۴-۱۶ اعراب و تفسیر آیات
فوق ۱۶۹-۱۶۵ نظم آیات فوق ۱۷۰ آیات ۳۱-۲۵ و ترجمه آنها ۱۷۱ قرائت و اعراب و تفسیر آیات فوق ۱۷۵-۱۷۲ آیات ۳۴-
۳۲ و ترجمه و اعراب آنها ۱۷۶ تفسیر آیات فوق ۱۷۸-۱۷۷ آیات ۴۰-۳۵ و ترجمه آنها ۱۷۹ قرائت و تفسیر آیات فوق ۱۸۳-
۱۸۰ آیات ۴۵-۴۱ و ترجمه و قرائت و شرح لغات و تفسیر آنها ۱۸۹-۱۸۴ آیات ۵۰-۴۶ و ترجمه آنها ۱۹۰ تفسیر آیات فوق
۱۹۴-۱۹۱ آیات ۵۵-۵۱ و ترجمه آنها ۱۹۵ تفسیر آیات فوق ۱۹۶ مغفرت کلی و دنباله تفسیر آیات فوق ۱۹۹-۱۹۷ آیات ۶۰-
۵۶ و ترجمه و قرائت و شرح لغات آنها ۲۰۱-۲۰۰

ص: ۳۱۸

تفسیر آیات فوق ۲۰۳-۲۰۲ بحث ادبی و تفسیر دنباله آیات فوق ۲۰۴ تکذیب امام(ع) ۲۰۵ آیات ۶۶-۶۱ و ترجمه آنها ۲۰۶
قرائت و تفسیر آیات فوق ۲۰۹-۲۰۷ آیات ۷۰-۶۷ و ترجمه و اعراب آنها ۲۱۰ تفسیر آیات فوق و زمین در قبضه خداست ۲۱۱
آسمانها پیچیده دست قدرت اوست ۲۱۲ صور دمیده می شود ۲۱۳ دنباله تفسیر آیات فوق ۲۱۶-۲۱۴ آیات ۷۵-۷۱ ۲۱۷
ترجمه و قرائت و شرح لغات آیات فوق ۲۱۸ تفسیر آیات فوق ۲۲۳-۲۱۹ سوره مومن مکان نزول و فضیلت سوره و عدد آیات
۲۲۴-۲۲۵ آیات ۵-۱ و ترجمه آنها ۲۲۶ قرائت و شرح لغات و اعراب و تفسیر آیات فوق ۲۳۱-۲۲۷ آیات ۱۰-۶ و ترجمه آنها
۲۳۲ قرائت و تفسیر آیات فوق ۲۳۷-۲۳۶ آیات ۱۷-۱۱ و ترجمه و قرائت و تفسیر آنها ۲۳۸ دوباره مرگ و زندگی ۲۴۰-۲۳۹
دنباله تفسیر آیات فوق ۲۴۲-۲۴۱ معنی روح و دنباله تفسیر آیات فوق ۲۴۵-۲۴۳ آیات ۲۰-۱۸ و ترجمه و قرائت آنها ۲۴۶

اعراب و تفسیر آیات فوق ۲۴۷-۲۴۹ آیات ۲۵-۲۱ و ترجمه آنها ۲۵۰ قرائت و تفسیر آیات فوق ۲۵۱ فرازی از داستان موسی(ع) ۲۵۲-۲۵۳ آیات ۳۰-۲۶ ۲۵۴ ترجمه و قرائت آیات فوق ۲۵۵ فرازی از داستان موسی و دنباله تفسیر آیات فوق ۲۵۶ حدیث تقیه ۲۵۷ مومن آل فرعون ۲۶۱-۲۵۸ آیات ۳۵-۳۱ و ترجمه و قرائت و شرح لغات آنها ۲۶۳-۲۶۲ تفسیر آیات فوق ۲۶۴-۲۶۶ آیات ۴۰-۳۶ و ترجمه و قرائت و شرح لغات آنها ۲۶۷ تفسیر آیات فوق ۲۷۱-۲۶۸ آیات ۴۶-۴۱ و ترجمه آنها ۲۷۲ تفسیر آیات فوق ۲۷۳-۲۷۵ چند حدیث و دنباله تفسیر آیات فوق ۲۷۷-۲۷۶ آیات ۵۰-۴۷ و ترجمه آنها ۲۷۸ شرح لغات و تفسیر آیات فوق ۲۸۱-۲۷۹ آیات ۵۵-۵۱ و ترجمه و قرائت آنها ۲۸۲ اعراب و تفسیر آیات فوق ۲۸۶-۲۸۳ آیات ۶۰-۵۶ و ترجمه آنها ۲۸۷ قرائت و شأن نزول و تفسیر آیات فوق ۲۹۱-۲۸۸ آیات ۶۵-۶۱ و ترجمه آنها ۲۹۲ تفسیر آیات فوق ۲۹۵-

۲۹۳

ص: ۳۲۰

آیات ۷۱-۷۵ و ترجمه و قرائت آنها آیات ۶۶-۷۰ و ترجمه آنها ۲۹۶ تفسیر آیات فوق ۲۹۷-۳۰۰ آیات ۷۱-۷۵ و ترجمه و قرائت آنها ۳۰۱ شرح لغات و اعراب و تفسیر آیات فوق ۳۰۲-۳۰۴ آیات ۷۶-۸۰ و ترجمه آنها ۳۰۵ تفسیر آیات فوق ۳۰۷-۳۰۶ شماره پیامبران و دنباله تفسیر آیات فوق ۳۰۸-۳۰۹ آیات ۸۱-۸۵ و ترجمه آنها ۳۱۰ تفسیر آیات فوق ۳۱۱-۳۱۴ پایان

ص: ۳۲۱

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹